

سَلَامٌ عَلَيْهَا

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال

www.noorfatemah.org

پاسخ به شبهات

در شبهای پیشاور

صانعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

نویسنده:

نیرها لسادات صانعی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور	۸
مشخصات کتاب	۸
پیشگفتار	۸
سادات منسوب به پیامبر (ص) هستند یا امیر المؤمنین (ع)؟	۹
جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟	۱۰
چرا علی (ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟	۱۱
قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)	۱۲
دلایل توجه ویژه ایرانیان به تشیع	۱۴
محمد (ص) و علی (ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان	۱۵
شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان	۱۷
شیعیان چند گروه‌اند و کدام یک از آنها حق است؟	۱۸
صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه	۲۰
طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟	۲۲
بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان	۲۵
نظریه‌ی علمای اهل سنت درباره‌ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان	۲۷
دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن‌ها	۲۷
نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد	۲۸
دلایل کفر یزید و لعن بر او	۲۹
تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی	۳۰
امامت از اصول دین است یا فروع دین؟	۳۱
مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان	۳۲
منزلت و مقام علی (ع) در مقایسه با سایر پیامبران	۳۲

- ۳۵ باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین
- ۳۶ دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر
- ۳۷ پیامبر (ص) در کجا و چه زمانی علی (ع) را به جانشینی خود برگزید؟
- ۳۹ ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟
- ۴۰ چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟
- ۴۵ علی (ع) فاروق و جداکننده‌ی حق و باطل
- ۴۶ بهشت پاداش محبّ علی (ع) و گریه کننده بر حسین (ع)
- ۴۷ دلایل قیام امام حسین (ع)
- ۴۹ فواید زیارت قبور ائمه و دیگران
- ۵۰ دلایل برتری علی (ع) بر دیگر انبیا
- ۵۲ امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟
- ۵۳ علت اشتباه مذهب شیعه‌ی اثنی عشری به مذهب جعفری
- ۵۴ انتقاد به صحابه کفر نیست؟
- ۵۵ هر صحابه‌ای هادی و مقتدا نیست
- ۵۶ صحابه معصوم نیستند
- ۵۸ فدک مال شخص پیامبر بود؟
- ۶۲ شیعیان و عایشه
- ۶۶ دلایل لعن بر معاویه
- ۶۷ مجاز بودن متعه در میان شیعیان
- ۶۹ علی (ع) وصی رسول الله (ص)
- ۷۳ زادگاه علی (ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت
- ۷۵ مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه
- ۷۷ سکوت علی (ع) و بیعت با ابوبکر؟!
- ۸۰ پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

۸۲	چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟
۸۲	معصومین و علم غیب
۸۷	سجده‌ی شیعیان بر مُهر و تربت
۸۸	اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر
۸۹	نماز تراویح چیست؟
۹۰	آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟
۹۰	دلایل مؤمن بودن ابوطالب
۹۱	دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی (ع)
۹۳	گفتن حی علی خیر العمل در اذان
۹۳	گفتن أشهد أن علیاً ولی الله در اذان
۹۳	گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح
۹۴	منابع

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

مشخصات کتاب

سرشناسه: صانعی، نیره السادات، ۱۳۴۲- عنوان و نام پدیدآور: پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور/ تهیه و تنظیم ن.س. صانعی، س.ح. صانعی. مشخصات نشر: تهران: مشعر ۱۳۸۵. مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص. شابک: ۱۵۰۰۰-۹۶۴-۵۴۰-۱۷-۱ وضعیت فهرست نویسی: فاپا یادداشت: کتابنامه ص: [۲۴۱] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: شیعه -- مسائل متفرقه. موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه. شناسه افزوده: صانعی، سیدحسن، ۱۳۳۶- رده بندی کنگره: BP۸/ص۲۳ پ۲ ۱۳۸۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۲۴۶۰۵

پیشگفتار

در دنیای آراء و اندیشه‌ها، هر فکر و ایده‌ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب‌نظران استقبال و مشایعت می‌شود. در این میان گزاره‌ها و گزینه‌هایی ماندگارترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. اما همه راهها به این جا ختم نمی‌شود. اثبات حقانیت یک مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دلهای جستجوگر و حقیقت‌جو می‌شود، سنگواره‌های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی‌دارد. بی‌جهت نیست که آموزه‌های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است. «۱» طبیعی‌ترین و متداول‌ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره‌های انسانی سر می‌زند، چنگ‌اندازی به چهره رقیب با حربه «تحریف و افترا» است. فرهنگ سترگ تشیع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی‌نصیب نمانده است. پس از آن‌که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سؤالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیع و اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ پراکنی‌ها و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸ تحریفات رقیبان رسید. فرهنگ و تاریخ کهن اما مظلوم تشیع، مجروح از تحریفات و افتراءاتی است که یهودیان و یهودی‌سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند. اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه‌های بارز این چنگ‌اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتاری اهل بیت علیهم السلام همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت‌ها و هدایت‌های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه‌ها و خرافه‌ها برآمده است. نوشتار حاضر با بهره‌گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره‌ای از سؤالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می‌کند تحریف‌ها و پیرایه‌های نادرستی را که توسط دشمنان کینه‌توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزدايد. نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی قدس سره برده‌اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنت، را نیز از نظر دور نداشته‌اند و کوشیده‌اند به منابع فوق استناد نمایند. امید آن‌که خواهران و برادران ایمانی ما از آن بهره‌مند گردند. چشم براه انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم. در پایان ثوب این اثر را به پدر و مادری که شیعه علی علیه السلام و دل‌بسته فاطمه علیها السلام بودند و شهد محبت اهل بیت علیهم السلام را با جانمان درآمیختند، مرحوم «سید عبدالله صانعی» و مرحومه «احترام عربی» تقدیم می‌داریم. نویسندگان

سادات منسوب به پیامبر (ص) هستند یا امیر المؤمنین (ع)؟

پرسش: چرا در بین شیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از اولاد ایشان می‌دانند. در حالی که شجره آن‌ها در نهایت به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برمی‌گردد. بنابراین سادات از بستگان امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشند، نه از ذریه و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله؟ پاسخ: بر اساس شجره نامه‌ای که معمولاً سادات شیعه دارند، نسب آن‌ها به یکی از ائمه معصومین می‌رسد. واضح است که چون بقیه امامان، فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند، این شجره به راحتی به امام اول شیعیان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متصل می‌گردد. اما این استدلال که «چون عقبه و نسل هر فرد از طرف اولاد مذکر است و اولاد اناث، آدمی را به اجداد و نسل‌های قبلی وصل نمی‌کند، از طرفی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، یک اعتقاد نادرست و یک شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقل یک مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم علیه السلام و هارون الرشید خواهیم پرداخت. دلیل اول: امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: روزی در مجلس هارون الرشید - خلیفه عباسی - وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آن‌ها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم: خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ، اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین اند. اما چون پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰ از برای عیسی مسیح پدری نبود، خدای تعالی او را از طریق حضرت مریم از ذراری انبیا قرار داد. همان‌طور نیز ما را از طرف مادرمان فاطمه علیها السلام از ذریه پیغمبر اسلام قرار داده است. این تفسیر را امام فخر رازی از علمای اهل تسنن در جلد چهارم تفسیر کبیر درباره همین آیه آورده است. او نیز حسن و حسین علیهما السلام را از طرف مادر، ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله می‌داند. دلیل دوم: آیه مباهله در آیه شریفه آمده است: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ هر کس درباره عیسی با تو در مقام مجادله برآید، بعد از آن که با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، به آن‌ها بگو: بیاید بخوانیم پسرانمان و پسرانتان، زن‌هایمان و زن‌هایتان، و کسانی را که به منزله نفس ما هستند، و خودتان را، آنگاه با هم مباهله نماییم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم. «۱» به دلیل آن که در وقت مباهله به جز علی بن ابی‌طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام کس دیگری به همراه پیغمبر نبوده است لذا در این آیه مراد از «أَنْفُسَنَا» امیر المؤمنین علی علیه السلام، مراد از «نِسَاءَنَا» فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین اند که خداوند آنان را پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامیده است. حال که به استناد آیه فوق، حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند. پس معلوم می‌شود که جمیع سادات بنی فاطمه مفتخر به این افتخار بزرگ بوده و تماماً از ذراری پیامبر عظیم‌الشان اسلام می‌باشند. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر آیه مباهله، باتوجه به جمله «أَبْنَاءَنَا» به همین طریق استدلال می‌کنند که: همان‌طور که خداوند در قرآن مجید، عیسی مسیح را از طریق مادرش مریم از ذریه ابراهیم خوانده است، حسن و حسین علیهما السلام از طرف مادرشان فاطمه علیها السلام پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱ دلیل سوم محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کتاب کفایه الطالب»، ابن حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقة» از طبرانی از جابر بن عبد الله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن عباس از پیامبر نقل می‌کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی ابن ابی‌طالب قرارداد.» «۱» دلیل چهارم: خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و میرسیدعلی همدانی شافعی در موده القریب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کنند «این دو

فرزندم حسن و حسین، ریحانه‌های من می‌باشند و هر دوی آن‌ها امامند؛ خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته.» (۲) دلیل پنجم: ابن حجر مکی در صواعق و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می‌کنند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیامت منقطع است. عصبه هر اولاد دختری از جانب پدر است، مگر فرزندان فاطمه علیها السلام که من پدر و عصبه (۳) آن‌ها می‌باشم.» (۴)

جمع بین نمازها بر خلاف سنت پیامبر است؟

پرسش: چرا بر خلاف سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم‌زمان می‌خوانند؟ پاسخ: نخست آن‌که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند. ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌باشد؛ چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می‌خوانده‌اند. مثلاً در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می‌کردند.» (۱) مجدداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اول مسند از ابن عباس نقل کرده‌اند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم.» (۲) بالاخره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد.» (۳) احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳ می‌کند که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون آن‌که در حالت خوف و ترس، یا در حال سفر باشد نماز ظهر و عصر را جمع خواند.» (۱) در جایی دیگر گفته است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون آن‌که در حالت خوف و ترس باشد، یا باران ببارد، نماز ظهر و عصر را جمع خواند.» (۲) ابو زبیر دلیل جمع خواندن نماز توسط پیامبر را از سعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می‌خواند تا احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.» (۳) همچنین در صحیح مسلم از قول عبدالله ابن شفیق می‌گوید: روزی بعد العصر، ابن عباس برای ما خطبه می‌خواند و سخنرانی می‌کرد. سخنش به درازا کشید و همچنان برای ما صحبت می‌نمود تا این‌که آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاة، الصلاة» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاة، الصلاة» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سنت یاد می‌دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا را جمع می‌خواند.» (۴) سپس عبدالله بن شفیق می‌گوید: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته‌های ابن عباس را تأیید کرد. هر چند اخبار و روایات بسیاری در این باب نقل شده، لیکن همین که بابتی به نام «جمع بین الصلاتین» اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این باب نقل گردیده، محکم‌ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خواندن نماز است. زیرا اگر غیر از این می‌بود باید باب مخصوصی به نام «جمع بین الصلاتین فی السفر» یا «جمع بین الصلاتین فی الحضر» اختصاص می‌دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴ از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن‌ها را از محل «جمع بین الصلاتین» به محل دیگری مثل «باب تأخیر الظهر إلى العصر من کتاب مواقیع الصلاة» و «باب ذکر العشاء والعتمه» و «باب وقت المغرب» انتقال داده است. در پایان یادآوری این نکته مهم می‌باشد که نمازها را جداگانه و هر یک را در وقت فضیلتش به جا آوردن به نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر،

بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته‌اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده‌اند «۱».

چرا علی (ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

پرسش: چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟ پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل‌گیری قدرت معاویه و طغیان بنی‌امیه و حضور سایر گروه‌های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال‌ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارک آن حضرت اسائه ادب و بی‌حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام حسن علیه السلام سفارش نمود که پس از آن که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع: ۱. در مسجد کوفه، ۲. در رحبه کوفه، ۳. در خانه جعه حیره ۴. در عزى حفر کنيد تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد. علت پنهان داشتن برای علت یابی این قضیه باید به ظلم‌هایی که بر اهل بیت پیامبر گذشته مروی کنیم. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶ برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (التزاع و التخاصم فی ما بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه) شرح فجایع اعمال بنی‌امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می‌کنیم. در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی‌هاشم را به حد اعلای خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد علیه السلام) از مدینه به شام جهت تظلم‌خواهی از حاکمان بنی‌امیه نزد خلیفه رفت و بالاخره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت‌ها و دشنام‌های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه امویان پرداخت. یوسف بن عمر ثقفی - حاکم کوفه - با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تیری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کردند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند. جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند. او دستور داد که نبش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان‌های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند. همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرجان امروزی) انجام دادند. یحیی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷ نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می‌گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرجان به خاک سپردند. از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام از

عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید - خلیفه عباسی - مخفی بود. آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی هارون الرشید در نجف به صحرای نیزاری به شکار رفت. تازی‌ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف «۱» پناه می بردند، تازی‌ها هم از آن تل بالا نمی رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی‌ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می بردند و تازی‌ها از تعقیب آن‌ها باز می ایستادند. خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می برند و تازی‌ها از آن بالا نمی روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جويا شد. پیرمرد گفت: برای گرفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیرمرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برای زیارت به اینجا می آمدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جدش علی بن ابی طالب علیه السلام است که به زودی آشکار خواهد شد. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸ خلیفه دستور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان به هفتصد سال حفر نمود «۱»». هارون ادای احترام نمود و دستور داد خاک‌ها را به جای اول خود برگردانند. سپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید. آنگاه هارون نامه‌ای به امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی علیه السلام سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید کرد. سپس به دستور هارون، سنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد. «۲» ممکن است مصالح دیگری در نظر آن بزرگوار بوده که در نظر ما پنهان باشد. از آنجمله به دلیل ارادت شدید دوستان و شیعیان آن حضرت با آشکار بودن مرقد مبارک، شیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضرت مشرف می شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمار برای دیگران تکرار می شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی امیه و اوائل دوران بنی عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)

پرسش: آیا مذهب شیعه یک مذهب سیاسی است که به دست عبدالله بن سبا یهودی در زمان عثمان - خلیفه سوم - ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نامی از شیعه وجود نداشته است؟ پاسخ: اولاً باید گفت که از دید شیعیان، عبدالله بن سبا «۱» یک یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه یک حزب سیاسی نیست که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است؛ بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى «هرگز با هوای نفس سخن نمی گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست «۲»». و در قرآن این لفظ چند بار آمده است وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ. «۳» پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰ حافظ ابو نعیم

احمد بن عبدالله - از محدثین بزرگ اهل سنت - در کتاب «حلیۃ الاولیاء» از ابن عباس روایت می کند که چون آیه شریفه **إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌوَا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ** جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ «آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن ها نزد خدا باغ های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابد جاودان و متعتمد و خدا از آن ها خوشنود است» (۱). بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، پیغمبر خطاب به علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: «یا علی! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شیعیان» می باشی. روز قیامت تو و شیعیان در حالی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خوشنود هستید می آید» (۲). ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عیبدالله بن عبدالله الحسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایۃ الطالب» و سبط ابن جوزی حنفی در «تذکرۃ الخواص» از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که گفت: خودم از آن حضرت شنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شریفه (کسانی که ایمان آورده اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه ...) را نشینده ای؟ به درستی که آن ها «شیعیان» تو می باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلاق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.» (۳) پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱ جلال الدین سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» از ابن عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبدالله انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می باشد نقل می کند که گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که علی ابن ابی طالب علیه السلام وارد شد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی علیه السلام) و شیعه او از رستگارانند» (۱). آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسیر از ابن عباس نیز روایت شده که چون آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «روز قیامت تو و شیعیان در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می آید» (۲). از جابر بن عبدالله انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی علیه السلام به طرف ما آمد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر من رو به شما آمد» (۳). آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند» (۴). سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام قبل از همه شما ایمان آورد و باوفا ترین افراد به عهد خدا می باشد و نیز عادل ترین شماها است و مرتبه اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به بعد هر گاه علی علیه السلام در میان جمعی ظاهر می شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد» (۵). ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدین از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۲ گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! تو و شیعیان خیر البریه هستید. روز قیامت تو و شیعیان در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می آید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می جوید و تو را لعن می نماید» (۱). این حدیث با اندک اختلافی در مودۃ القربی نیز آورده شده است. میر سید علی همدانی شافعی در مودۃ القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحاب در بهشت می باشید» (۲). در فصل نوزدهم مناقب، از رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است» (۳) که قوم او سه فرقه شدند - مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند - امت من هم نسبت به تو، سه فرقه می شوند: «فرقه

شیعتک و هم المومنون؛ فرقه‌ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می‌باشند؛ فرقه‌ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکشین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه‌ای غلوکنندگان درباره تو هستند و آن‌ها گمراهان و جاحدین می‌باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلوکنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود» (۴). پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳ از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی: ۱. ابوذر غفاری، ۲. سلمان فارسی، ۳. مقداد ابن اسود کنندی، ۴. عمار یاسر دارای این لقب (شیعه) بوده‌اند، می‌توان دریافت که نه تنها لفظ شیعه بعد از خلافت عثمان به وجود نیامده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این لفظ رایج بوده است. از طرفی، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و ابن حجر در صواعق محرقه از ترمذی نقل نموده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مرا به دوستی چهار نفر امر نموده و خبر داده است که خدا این چهار نفر را دوست می‌دارد» (۱) و این چهار نفر عبارت‌اند از: «علی ابن ابی طالب علیه السلام، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می‌کند: «بهشت برای سه نفر - علی و عمار و سلمان - مشتاق است» (۲). آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن‌ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

دلایل توجه ویژه ایرانیان به تشیع

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟ پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند. ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می‌شد، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می‌یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می‌زد. نمونه آن‌ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه‌ها، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» (۱) و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی علیه السلام گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی علیه السلام را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی علیه السلام مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است» (۲). به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۵ از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می‌رفت و مسلمان می‌شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می‌دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل بیت می‌شد. علاوه بر این‌ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین علیه السلام با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره‌اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم - عمر - دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن‌ها اختیار داده شد که برخیزند و هر فردی از مسلمانان را که بپسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن‌ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی بکر را که تربیت شده خود امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین علیه السلام را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد (قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق علیه السلام بود. از شهربانو نیز

امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین علیه السلام متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی علیه السلام شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند. بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکونات قلبی خویش را آشکار نمایند. در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره‌ای را بین علامه حلی و خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۶ جلسات، علامه حلی چنان راه تشکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الدین قاضی القضاات شافعی گفت: «دلایل شما بسیار محکم، قوی و متقن است اما چون گذشتگان ما بر این راه رفته‌اند ما هم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام، باید همان راه را رفته و پرده دری نکنیم». از آنجایی که شاه محمد خدابنده تعصبی نداشت، پس از استماع این دلایل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را در تمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سپس به تمام والیان و فرمانداران خود دستور داد که در مساجد و در خطبه‌ها نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه اطهار را بخوانند. او همچنین دستور داد عبارات: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و «عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ» را روی مسکوکات رایج حک کنند. سپس علامه حلی را که از حله احضار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مدرسه علمیه ساخت. بدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی طالب علیه السلام در سراسر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش می‌باشند. به طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می‌توان خلاصه نمود: ۱- برخورد متعصبانه عمر علیه ایرانیان ۲- سیاست حق گرایانه امیرالمؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی ۳. فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن‌ها با افرادی که از ایران می‌آمدند ۴- عکس العمل ظلم‌هایی که به ائمه و شیعیان روا می‌شد. ۵- اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه علیهم السلام مانند زکریا بن آدم، عبدالله بن سعد اشعری ... به قم و سایر شهرها ۶- تشریف فرمائی امام رضا علیه السلام به ایران ۷- مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده‌ها از ترس خلفا و تبلیغ آن‌ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به علت وجود امنیت نسبی. ۸- تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و ... پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۷ ۹- روی کار آمدن حکومت‌های شیعی نظیر آل بویه، دیالمه و بویژه صفویان. ۱۰- هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت‌های طرفدار شیعه نظیر صفویه. ۱۰. اعلام مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی ایران. «۱»

محمد (ص) و علی (ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی علیه السلام را بالاتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند و حتی او را خدا می‌خوانند؟! و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتهاً وحی را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی علیه السلام بوده است؟ پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جائی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی علیه السلام را امیرالمؤمنین و محمد صلی الله علیه و آله را نیز پیامبر و عبد صالح او دانسته، مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال هستند. عقیده آن‌ها درباره علی ابن ابی طالب علیه السلام چیزی جز آنچه پیغمبر درباره او فرموده، نیست. آن‌ها علی علیه السلام را عبد صالح پروردگار،

وصی و خلیفه بلافضل رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند. بنابراین هر عقیده دیگری از نظر شیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آن‌ها را کافر، مرتد و نجس می دانند. لذا هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند؛ امام علی علیه السلام آن‌ها را پند داد و موعظه نمود. امام علی علیه السلام خود می فرماید: «پروردگارا! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آن‌ها را برای همیشه مخدول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما» (۱). در جای دیگر نیز می فرماید: «دو طایفه هلاک می شوند و (چون به عمل آن‌ها راضی نمی باشم) از برای من تقصیر و گناهی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۹ نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می کنند. طایفه دیگر، آن‌هایی هستند که بغض و عداوت بی جهت نسبت به من دارند. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می کنند و مرا از حد خود بالاتر می برند، بیزاری می جویم، همانطور که عیسی ابن مریم از نصاری بیزاری جست (۱)». لذا خود امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت از غلات برائت جسته اند و شیعیان اثنی عشری هم آن‌ها را جزء مشرکین و کفار می دانند. در کتب شیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم (چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالک آن‌ها را باطل دانسته و ازدواج با آن‌ها حرام شمرده شده است. شیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرستاده و افضل همه پیامبران و ائمه می دانند، آنگاه امیرالمؤمنین را افضل از همه ائمه می دانند و قائل به پیامبری برای غیر پیامبر نیستند و برای حضرت علی علیه السلام شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده اند. امام صادق علیه السلام فرموده اند: «وما نحن إلا عبید الذی خلقنا واصطفانا والله ما لنا علی الله من حجة ولا معنا من الله برائه و انا لمیتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاة فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبنا، الغلاة کفار والمفوضة مشرکون لعن الله الغلاة». (۲) ما بنده او هستیم که ما را خلق کرده برگزید و می میریم. در مقابل خدا ایستاده و مورد سؤال واقع می شویم، کسی که غلات را دوست دارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرنند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد. اما جواب تفصیلی؛ بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۰ و تواضع های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می باشد و سخنانی مانند «أنا عبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ»، و این که «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا»، به اضافه اعترافاتی که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول الله داشته است. «سافرتُ مع رسولِ الله صلی الله علیه و آله لیس له خادم غیری، (۱) واسیئته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الأبطال». (۲) حال این امیرالمؤمنین علیه السلام که پیشوای شیعیان است و در عقاید و اعمال، میزان اعمال همه خصوصاً شیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات ۹۶ و ۹۷ در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل علیه السلام وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره جن، عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدًا إلا من ارتضی من رسولٍ فإنه یسئلك من بین یدیه ومن خلفه رصداً لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربهم وأحاط بما لديهم وأخصى كل شئ عدداً (۳) ایمان داشته است یا خیر؟ از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه ۶ لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون از گناه و خطا معصوم اند. علاوه بر این، مأموریت های آن‌ها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شریفه و ما ننزلُ إلا بأمر ربك له ما بین أیدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک و ما کان ربك نسیاً (مریم- ۶۴) می فرماید نازل شدن آن‌ها به دستور خداست و خداوند بر ذوات آن‌ها، افعال و آثار آن‌ها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۱ همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این که کاملاً طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد. بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات

ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل علیه السلام در مأموریت نیز معتقد باشد؟! با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین علیه السلام بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی که با اعتقاد به امامت بلا فصل آن بزرگوار افتخار می کند درباره مولا علی علیه السلام و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله نظری بر خلاف نظر خود علی علیه السلام داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بداند؟! اما نعوذ بالله اعتقاد به الاهیت علی علیه السلام که کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد. برای این که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدیر توزقی شود تا غلاة شناخته شوند!

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می برند به جای رضی الله عنهم از سلام الله عليهم یا از صلوات الله عليهم استفاده می کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید «۱». بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی صلی الله علیه و آله اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟ پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی باشد. اولاً آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول الله را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلاً در آیه ۱۵۷ بقره الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار می کند، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می کند. وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ (انعام- ۵۴) ملائکه بر مؤمنان سلام می کنند، رعد آیه ۲۴؛ و تحت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم- ۲۳. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۳ تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سلام آن ها منعی ندارد. اما در مورد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دلایل زیادی که به برخی از آن ها اشاره می شود از فضیلت بیشتری برخوردار است. خداوند در سوره صافات می فرماید: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ «۱» و یا در همین سوره، مرتب بر سایر انبیای عظام سلام می فرستد: سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ «۲»، سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ «۳»، سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ «۴»، سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ «۵»، واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آن ها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهلبیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سلام نشده است، پس سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قرآن مجید و به منظور روشننگری بیشتر امت، پنج نام از دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبدالله) از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده اند. مثلاً ابن حجر در صواعق محرقه از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد «۶» می باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز سید ابی بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۴ ذکر کرده است «اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند: ۱. در سلام؛ که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر

آل یاسین (یعنی سلام بر آل محمد). ۲. در صلوات بر آن حضرت؛ که در تشهد نماز، بر اهل بیت او صلوات فرستاده می شود. ۳. در طهارت؛ که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است. ۴. در تحریم صدقه؛ که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است. ۵. در محبت؛ که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. درباره اهل بیت آن حضرت فرموده است: ای محمد؛ به آنها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی خواهم «۱». بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول الله؛ چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود: «اللهم صل علی محمد و آل محمد». امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر پاسخ ایشان را چنین نقل می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید «۲»» و ادامه داد که صلوات بترا مثل پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۵ «اللهم صل علی محمد» می باشد که تکمیل شده آن باید به صورت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» باشد. حتی سید ابی بکر شهاب الدین علوی، از علمای اهل تسنن در باب دوم از کتاب «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است. «۱» شافعی و دیگران بر این عقیده اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است: یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله کفاکم من عظیم القدر أنکم من لم یصل علیکم لا- صِلَاةٌ لَهُ ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خداوند در قرآن واجب نموده است. در بزرگی و مقام شما همین بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول نمی شود. یادآوری این نکته ضروری است که خود اهل سنت نیز بین علی علیه السلام و سایر خلفا فرق می گذارند و نوعاً درباره ایشان کرم الله وجهه یا علیه السلام (نظیر فصول المهمّة) می گویند و به نظر می رسد که رضی الله عنه را نسبت به ایشان روا نمی دانند. زیرا موجب این گمان می شود که ایشان با دیگران برابر است و حال آن که خود می فهمند که وجداناً این طور نیست. خوب سلام و صلوات بر ائمه هدی علیهم السلام بدعت است! اما آیا حذف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در زمان خلیفه دوم سنت نیست؟ آیا تحریم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نیست؟ آیا خواندن نوافل ماه مبارک رمضان بصورت جماعت سنت نیست؟ در حالی که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خلیفه دوم، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفته می شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع می شد و نوافل فرادی خوانده می شد، و او به اجتهاد خود این تغییرات را ایجاد کرد، این ها بدعت و خروج از سنت است یا سلام کردن مؤمنان به یکدیگر و سلام آن ها بر فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

شیعیان چند گروه اند و کدام یک از آنها حق است؟

پرسش: شیعیان به چند دسته تقسیم می شوند و کدامیک از آنان بر حق می باشند؟ پاسخ: شیعیان واقعی که همان بندگان مطیع خدا و پیروان خاندان رسالت می باشند، بیش از یک گروه نیستند. شیعیان، دوازده امامی هستند که امام اول آن ها علی ابن ابی طالب علیه السلام است و فرزندانش حسن و حسین ... تا حضرت حجت مهدی صاحب الزمان (عج) - که هم اینک از دیده ها پنهان است، امامان بعدی آن ها می باشند. در طول تاریخ گروه های منحرف دیگری به نام تشیع و شیعه ظهور نموده اند که غیر از مذهب شیعه دوازده امامی که از طرف پیامبر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام منصوب است، سه دسته دیگر خود را پیرو امیرالمؤمنین علی علیه السلام می دانند، (فرقه های دیگری هم بوده اند که منقرض شده اند). این سه دسته عبارتند از: ۱. زیدیه؛ که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام می دانند و مبادی اعتقادی آن ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفاوت است و در یمن و اطراف آن حضور

دارند. البته خود زید بن علی بن الحسین تابع برادر بزرگترش امام محمد باقر علیه السلام بود و هیچگونه ادعایی نداشته است. ۲. اسماعیلیه؛ که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام می‌دانند (و در گذشته حکومت فاطمیان را در مصر داشته‌اند و دانشگاه الازهر بنام جامعه الزهرا را تأسیس کرده‌اند که با رفتن آن‌ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصر حضور دارند. اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشیع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد. ۳. رَفْضَه و غَلَاة؛ که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام غلو تا حد الاهیت می‌کنند که آن‌ها جزو دسته بندی شیعیان به حساب نمی‌آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن‌ها را کافر می‌دانند و امیرالمؤمنین از آن‌ها براءت جسته‌اند. در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۷ (دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت - جل و علا - می‌باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است. او را خالق اعراض و جواهر می‌دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند. چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلایل، براهین، معجزات، بیّنات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آن‌ها بسیار می‌باشد؛ اما تمامی آن‌ها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی: ۱. نوح شیخ الانبیا علیه السلام ۲. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام ۳. موسی کلیم الله علیه السلام ۴. عیسی روح الله علیه السلام ۵. محمد مصطفی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله؛ هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است» «۱». طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آن‌ها داده می‌شود. به همین جهت معتقد به يوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلایق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده می‌شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۳۸ خود می‌رسند. سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می‌باشد و شیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حج، جهاد و غیره معتقدند. همچنین از کلیه معاصی و گناهان کبیره و صغیره نظیر شراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن‌ها که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند. از آنجایی که شیعیان بر این عقیده‌اند که همانگونه که احکام و دستورات الهی آورنده‌ای دارد که حکیم متعال او را برگزیده و معرفی نموده است، باید نگاهدارنده‌ای هم داشته باشد تا بعد از وفات آورنده (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) حافظ، حارس و نگهبان آن دین و شریعت باشد. همانگونه که خداوند این آورنده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصی خلیفه و نگهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده‌اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن‌ها می‌باشد، برای جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن‌ها را به حال خود رها ننموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده‌اند، دوازده نفر به شرح زیر می‌باشند: ۱. اوّل آن‌ها سید الاوصیا علی ابن ابی طالب علیه السلام؛ ۲. پس از او فرزندش حسن علیه السلام؛ ۳. سپس برادرش الحسین علیه السلام؛ ۴. سپس فرزندش علی زین العابدین علیه السلام؛ ۵. سپس فرزندش محمد باقر العلوم علیه السلام؛ ۶. سپس فرزندش جعفر الصادق علیه السلام؛ ۷. سپس فرزندش موسی الکاظم علیه السلام؛ ۸. سپس فرزندش علی الرضا علیه السلام؛ ۹. سپس فرزندش محمد تقی علیه السلام؛ ۱۰. سپس فرزندش علی النقی

علیه السلام؛ ۱۱. سپس فرزندش حسن العسکری علیه السلام؛ ۱۲. سپس فرزندش محمد المهدی علیه السلام و هو حجة القائم الذي غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملأ الله الأرض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن‌ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداوند آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است. این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می‌باشد، چیست؟ پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتناع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المزیئه فی طبقات الحنفیه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و ... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است؛ بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آن‌ها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به‌طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «اثبات رؤیه المؤمنین ربهم فی الآخرة» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می‌شود. «همانا شعله‌های آتش پیوسته زیاد می‌گردد و آرام نمی‌گیرد تا آن‌که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می‌کند که تا این زمان کافی است (۱)». همچنین ابو هریره روایت نموده که عده‌ای از مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در یک روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می‌رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود: آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می‌رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۱ همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی‌رسد. چون روز قیامت فرا رسد، از جانب خداوند اعلام می‌شود که هرگروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت‌ها) را پرستش کرده‌اند، همگی در آتش پرتاب می‌شوند. به‌طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده‌اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می‌تواند او را ببیند می‌آید، و می‌فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می‌گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می‌بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می‌گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه‌ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می‌کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده‌اند می‌بینند. پس می‌فرماید: من خدای شما هستم. آن‌ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی (۱)». اصلاً در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می‌فرماید: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ «هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و او همه دیدگان را مشاهده می‌کند. او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است (۲)». وقتی حضرت موسی علیه السلام بر حسب فشار بنی‌اسرائیل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ؛ پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۲ خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ موسی

گفت: قَالَ لَنْ تَرَانِي؛ «هرگز تا ابد مرا نخواهی دید». «۱» اما عده‌ای استناد به این پاسخ امام علی علیه السلام: «خدایی را که نیستم عبادت نمی‌کنم» «۲» به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرؤیه این خبر را به طور کامل چنین نقل می‌کنند: «عالم یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نیستم عبادت نمی‌کنم. سؤال کرد چگونه او را می‌بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی‌بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می‌بینم «۳». بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته‌اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می‌باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم. بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن‌ها را مخدوش می‌کند. مثلاً امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده‌اند: قوم بنی‌اسرائیل همگی با هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت‌های یکدیگر نگاه می‌کردند. چون این کار برای آن‌ها رسم و عادت شده بود، زشتی و قباح آن از بین پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۳ رفته بود. فقط حضرت موسی علیه السلام به تنهایی به آب می‌رفت تا کسی عورت او را نبیند. بنی‌اسرائیل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می‌کردند که مثلاً ایشان فقط دارد و نمی‌خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی علیه السلام جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس‌ها را در آورده و بالای سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی علیه السلام به دنبال او می‌رفت و می‌گفت: ای سنگ، لباس هایم را کجا می‌بری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی علیه السلام همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن‌که بنی‌اسرائیل توانستند به عورت حضرت موسی علیه السلام نظر افکنند، و بالاخره دریافتند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی علیه السلام لباس هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد! «۱». نسبت دادن چنین عملی به هر یک از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این‌که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می‌توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس‌ها را ببرد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟! در پاسخ این سؤال عده‌ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می‌دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فصاحت را آشکار نموده و اصلاً احقاق حقی در کار نبوده است. خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم بدین گونه نقل شده است: «وقتی ملک الموت به خدمت موسی علیه السلام رسید، به محض این‌که از او خواست تا دعوت پروردگار را اجابت کند، حضرت موسی علیه السلام چنان سیلی به چشم ملک الموت زد که چشمش کور شد. پس ملک الموت به سوی پروردگار پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۴ برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود. آنگاه خداوند چشم ملک الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوی بنده‌ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگی دنیا هستی، دست خود را بر پشت گاوی بگذار، هر چه مو به دست آمد به همان مقدار بر سالهای زندگانی تو اضافه خواهد شد «۱». سپس امام احمد حنبل و محمد بن جریر طبری چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که تا آن هنگام ملک الموت به صورت علنی و آشکار برای قبض روح می‌آمد، ولی بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهانی و مخفیانه برای قبض روح بیاید (شاید از ترس آن‌که هر دو چشمش کور نشود!) مثالی دیگر؛ بخاری در جلد دوم صحیح خود باب «اللهو بالمحراب» و نیز مسلم در جلد اول صحیح خود باب «الرخصة فی اللعب الذی ...» از ابوهریره نقل می‌کنند: «در یک روز عید، جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و با

اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: آیا می خواهی تماشا کنی؟ عایشه پاسخ داد آری یا رسول الله. سپس حضرت، عایشه را طوری بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روی شانه آن حضرت کشیده و صورت خود را به صورت مبارکش گذارد. حضرت آن ها را مرتباً ترغیب می نمود تا بهتر و خوبتر بازی کنند و عایشه لذت ببرد! تا آن که عایشه خسته شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر زمین گذاشت! «آیا چنین اخباری، جعل و بهتان به پیامبران الهی نیست؟! به دلیل وجود اخبار مشابهی که در صحیحین آمده است، اخبار آن ها باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. چون در تاریخ، افراد زیادی مثل ابوهریره «۲» بوده اند که با دریافت پول از دربار معاویه، حدیث جعل می کرده اند. لذا این گونه احادیث، در میان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۵ صحیحین زیاد به چشم می خورد. در کتاب «صحیح بخاری» خوارج نهروان ثقه «۱» شمرده شده اند. مثلاً عمران بن حطان را که از سران خوارج بوده و در مدح ابن ملجم مرادی شعر سروده، ثقه دانسته است. یاران حجاج بن یوسف از جمله اسماعیل بن اوسط البجلی را که قاتل سعید بن جبیر بوده، ثقه دانسته است. عمر بن سعد که قاتل امام حسین علیه السلام بوده را نیز ثقه دانسته است. بخاری روایت از امام صادق علیه السلام را ترک کرده، حال آن که شافعی و دیگران ایشان (امام صادق علیه السلام) را ثقه دانسته اند. «۲»

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می شود که از امامان خود طلب حاجت می کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرک شیعیان ندارد؟ حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یا علی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می گویند و کمتر کسی از آن ها از کلمه یا الله استفاده می کند که همگی آن ها از مظاهر شرک است (چون به غیر خدا توجه می کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرک است. پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرک، ارائه نمود. ۱. شرک جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شریک قرار دهد. شرک در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شریک قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می باشند. هر کدام از این سه، دارای یک ویژگی می باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد. شرک در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات ... را زاید بر ذات باری تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند. اشاعره این گونه می باشند. شرک در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذات ندانند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بدانند. یا آن که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بدانند. یهودیان این گونه می باشند، زیرا آن ها معتقدند که خداوند وقتی خلاق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۷ و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تفویض نموده تا آن ها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می باشند. به همین جهت آن ها را مَفْوضه نیز می گویند. شرک در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیت آن برای خلق باشد شرک است. چون برای خدا شریک قرار می دهد و او را در مقام عبادت پرستش می کند. ۲. شرک خفی: شرک در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرک در عبادت، بسیار ظریف است. شرک در اسباب نمونه بارز شرک خفی است. شرک در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلاً یک کارمند، مستقلاً و منحصرراً به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد. اما پاسخ به سؤال درباره شرک شیعیان: حاجت خواستن از امامان: اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرک باشد پس تمام خلائق مشرکند و اصلاً نمی توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر

پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می نمایند. مثلاً: مریضی به مطب پزشکی می رود و از او درخواست مداوا و معالجه می کند. غریقی در آب فریاد می زند که از غرق شدن نجاتش دهند. مظلومی به دادگاه می رود و از قاضی تقاضای دادرسی می کند. طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می کند. کسی که اموالش به سرقت رفته به کلاتری می رود و تقاضای پیدا کردن اموال مسروقه را دارد. کسی به نانوائی می رود و تقاضای چند قرص نان می کند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۸ آیا می توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این ها، انبیا نیز از خلاق، تقاضای کمک و یاری می طلبیده اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حصار مجلس گفت: قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي؛ کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این که او نزد من آید و تسلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت: من در آوردن تخت او به اندازه ای قادر و امینم که قبل از آن که تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می آورم. کس دیگری که به بعضی از علوم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است (۱). بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست. بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا نمودن شرک نیست، زیرا شرک یک امر قلبی است. از طرف دیگر خلفای اول و دوم، مخصوصاً به هنگام قضاوت و داوری بین مردم - که خود از آن عاجز بودند - به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نموده و استمداد می طلبیدند. نمونه های این استمداد در «مناقب» و «جلوه هایی از عدالت مولود کعبه» بسیار است. در زیر فقط به بیان یک مورد از مواردی که خلیفه دوم - عمر بن الخطاب - به اهل بیت و عترت پیغمبر علیهم السلام توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می شود. ابن حجر مکی در «صواعق محرقة» نقل می کند: پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۴۹ در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می رفتند و نتیجه نمی گرفتند تا این که عمر - خلیفه دوم - گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نمایم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی علیه السلام در جلو و امام حسن علیه السلام در سمت راست و امام حسین علیه السلام در سمت چپ و بنی هاشم در پشت سر آنها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آنها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می کند: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آنها باران عطا کرد (۱)». ابن ابی الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البته اجدادش و بزرگان آنها به سوی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما؛ چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و استغفار نمایم (۲)». ۲. نذر امامان در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله های مراجع تقلید و فتاوی آنها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قربه الی الله» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی شود و این دو شرط

مکمل پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۰ یکدیگرند. نیت نذر مانند بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات در تمام رساله‌های عملیه فقهای شیعه به وضوح آمده است. بنابراین در ادای نذر، نیت برای غیر خدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است. از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن‌ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن‌ها نمی‌تواند برای غیر خدا باشد. اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است. بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر صیغه بخواند و چنانچه نام خدا در آن صیغه نباشد صیغه نذر جاری نمی‌شود. مثلاً کسی که روزه نذر می‌کند باید بگوید: «برای خدا روزه می‌گیرم». بنابراین شیعیان معتقدند که هم نیت نذر و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشد، ولی نذر کننده در مصرف نذر خود مختار است. مثلاً نذر می‌کند که گوسفندی را برای خدا در حرم فلان امام یا امامزاده بکشد. حال می‌تواند آن را به فقرا بدهد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد. یا مثلاً نذر می‌کند تا پول یا لباسی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سیدی از اولاد رسول‌الله بدهد. چون هم نیت و هم صیغه نذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند، لذا هیچ اشکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی‌توان عمل آن‌ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود. ۳. اگر از شیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی» و «یا مهدی ادرکنی» شنیده می‌شود، معنای آن «یا علی الله ادرکنی»، «یا حسین الله ادرکنی» و «یا مهدی الله ادرکنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسباب است «۱» و شیعیان آن خاندان جلیل‌القدر را وسیله و اسباب نجات می‌دانند، لذا به وسیله آن‌ها به خدای متعال توجه می‌جویند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۱ به هر حال توجه مستقل ما در طلب حوایج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛ ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با «وسیله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید «۱». از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را عباد الله الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می‌دانند، بنابراین توسل به آن‌ها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می‌دانند. برای صحت این ادعا نیز می‌توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی‌الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا علیها السلام درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می‌کند: «خدایی را حمد می‌کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمان‌ها و زمین بندگی می‌کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسیله» هستیم «۲». «حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقه صحت آن را تأیید می‌کنند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی از آن‌ها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل بیت من است. پس هر کس که به آن‌ها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آن‌ها جوید هرگز گمراه نخواهد شد «۳». پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۲ «حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال‌الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است. هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند «۱». امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر در آورده است و می‌توان آن را در کتاب علامه فاضل عجبلی به نام «ذخیره المال» یافت. بنابراین با بررسی موارد فوق می‌توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می‌جویند. هم چنین با دقت و توجه به دعای شیعیان درباره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهده می‌گردد

که ائمه معصومین را یکی یکی مخاطب قرار داده و به آنها گفته می‌شود «يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدْ مَنَّكَ بَيْنَ يَدَي حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و سپس آنها را نام می‌برند و می‌گویند «ای سید و مولای ما»، به وسیله شما به سوی خدای متعال توسل می‌جوئیم و طلب شفاعت می‌کنیم. ای کسی که نزد خدای بزرگ آبرومند هستید...» تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می‌دهند. در خطاب به آنها گفته می‌شود «ای حجت خدا بر خلق». ملاحظه می‌شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیچ جا برای او شریکی قرار داده نشده است. «۲» از طرف دیگر رفع کامل شبهه به اصل شفاعت باز می‌گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مذکور (مائده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۳ شده، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، «۱» مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، «۲» يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ، «۳» وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى «۴» منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می‌دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می‌کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می‌کند، یعنی هیچ موجودی استقلال در شفاعت ندارد. ولی شفاعت کننده و شفاعت شونده و اصل شفاعت شرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى انبیاء ۲۸) «۵»، در روایات اهل سنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲ «۶»، آنگاه که اصل شفاعت ثابت می‌شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می‌شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی». «۷» علاوه بر ائمه، دسته‌های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱- فرشتگان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۴ ۲- شهدا ۳- علما ۴- خویشاوندان ۵. همسایگان ۶. مؤمنین ۷- مجاهدان ۸- صدیقین ۹- اطفال سقط شده ۱۰- قرآن کریم ۱۱- و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده‌اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته‌های مذکور می‌توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند. تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت پرستان برای بت‌های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آنها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات و روایات نتیجه می‌شود فقط امکان پذیر است هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ «۱». وهابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظراتی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آنها با این که اصل شفاعت را پذیرفته‌اند ولی می‌گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است. يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا، «۲» وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ... که گذشت.

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی‌باشد؟ پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت. آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه‌ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟ آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه‌ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه‌ای از شرک در آن است؟ آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده‌اید، ربوبی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می‌باشد و کار زشت و ناپسندی است؟ در کتب اخبار و روایات، بابی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی اسلام صلی الله

علیه و آله هم بر آن سفارش نموده‌اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می‌رود، هدیه بردن او نشانه‌ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می‌روید، چه هدیه‌ای می‌توان برایش برد؟ آیا می‌توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و ... برایش خیرات می‌فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً و بی‌ثباتی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آن‌ها باشد، یعنی هم قربه الی الله و هم رو به قبله باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه‌ای با شرایط فوق، چه نشانه‌ای از شرک می‌توان یافت؟! بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده‌اند که زائرین پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۶ پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی الله خوانده و ثوابش را نثار روح آن‌ها نمایند. به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبیعی است اگر شیعه بخواهد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نماید لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه بیشتر و شدیدتر انجام دهد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن‌امام، چنانچه آثار شرک در زیارت‌نامه امام علی علیه السلام وجود نداشته باشد، منطقی است که در زیارت‌نامه بقیه ائمه که اولاد او می‌باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد. در آداب زیارت ایشان آمده است: چون به خندق کوفه رسیدی بگو «اللَّهُ أَكْبَرُ أَهْلُ الْكِبَرِیاءِ وَالْمَجْدِ وَالْعِظْمَةُ لِلَّهِ أَكْبَرُ أَهْلُ التَّكْبِیرِ وَالتَّقْدِیسِ ...» و چون به دروازه نجف رسیدی بگو الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ... و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ...» و وقتی که به بقعه مبارکه رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ...». سپس زیارت‌های گوناگون دیگری که شامل سلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام است را بخواند. پس از اتمام زیارت‌نامه، دو رکعت نماز به عنوان هدیه برای آن امام بخواند. نماز هم باید با همان ویژگی فوق و با نیت تقرب به خدا و رو به قبله باشد. پس از فراغت از نماز و در تعقیبات نماز، این دعا را باید بخواند «پروردگارا دو رکعت نماز به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام هدیه نمودم ... (۱)». تا آنجا که می‌گویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست ... آیا زیارت‌نامه‌ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۷ وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله، اگر علی علیه السلام را عبد صالح خدا بخواند شرک است؟! باید گفت نه تنها شرک نیست که توحید محض است؟! اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می‌کنند باید گفت: اولاً «اعمال هر کسی در گرو نیت او می‌باشد (۱)». ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آن‌ها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آن‌ها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آن‌ها است و هیچ شیعه‌ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی‌افتد (۲). اگر اینگونه اعمال شرک و کفر می‌بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی‌دادند. همانطور که می‌دانید قبلاً در زمان حضرت یوسف و یعقوب علیهما السلام که هر دو پیامبر الهی بوده‌اند، اینگونه کارها انجام می‌شده است. قرآن مجید می‌فرماید: وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا؛ پدر و مادر را بر تخت نشاندند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند. در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلاً دیده‌ام و پروردگار آن خواب (۳) را محقق گردانید (۴). در مقابل این عمل نه حضرت یوسف و نه پدرشان حضرت یعقوب آن‌ها را منع نکرده‌اند. سجده روی خاک یا تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند. آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۸ آیا می‌توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشرک بوده‌اند و فقط ابلیس

موحد بوده است؟ سجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است. اما درباره بوسیدن و لمس کردن در دیوار و ضریح معصومین و امام زاده‌ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه تنها بدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن‌ها ریشه در رفتار پیامبران پیشین نیز دارد. در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار داد، به آن‌ها گفت: اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا؛ پیراهنم را با خود نزد پدرم ببرید و بر صورتش افکنید تا دیدگانش بینا گردد (۱۱۱). سپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: فَلَمَّا أَتَىٰ الْبَشِيرَ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا؛ چون مژده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت. «۲» آیا می‌توان رفتار این دو پیامبر الهی - یوسف صدیق که توصیه به مالیدن پیراهن بر چشمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است - را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟ علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می‌کرد و می‌بوسید» (۳). بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوسیدن حجرالاسود مدت‌ها به صف می‌ایستند. حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می‌باشد، بدیهی است که می‌توان در دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیای (از جهت متبرک بودن آن‌ها) وجود ندارد؟! پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۵۹ باید توجه داشت بوسیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسی را از روی محبت بوسیدند، عبادت کرده‌اند؟! مانند بوسیدن فرزند، بوسیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندی است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شرک است. احمد بن حنبل در مسند (ج ۶، ص ۷۶) و ابن شبه در تاریخ مدینه (ج ۱، ص ۹۰) از عایشه نقل می‌کند: پیامبر رفتند و بازگشتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آن‌ها دعا کنم و بر آن‌ها نماز بخوانم.

نظریه‌ی علمای اهل سنت درباره‌ی تبرک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان

پرسش: نظر علمای اهل سنت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟ پاسخ: ۱. عبدالله فرزند احمد بن حنبل می‌گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول‌الله و تبرک به آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد. «۱» ۲. رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد. «۲» ۳. محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است. «۳» ۴. عسقلانی می‌گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول‌الله استسقِ لَأُمَّتِكَ فَأَنْهَمُ قَدْ هَلَكُوا. «۴» ۵. دانشمندانی چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلیل، شیخ الحنابل در زمان گرفتاری به قبور اهل بیت پیامبر متوسل می‌شدند. «۵»

دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن‌ها

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می‌روند و دعا می‌کنند و با آن‌ها صحبت می‌کنند؟ پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آن‌ها را از مادیون متمایز می‌سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فناء جسم می‌باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می‌رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف‌تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی متنعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می‌کند و آن‌ها را متنعم به نعمات الهی می‌داند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَلَا تَحْزَنْ بِنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده‌اند بلکه آن‌ها زنده و نزد خدای

خود روزی می‌خورند «۱»». به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی‌تری را بیان کرده و می‌فرماید: «وَيَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ به مؤمنانی که به شهدا نپیوسته‌اند مژده دهید که در پس آنها خواهند آمد (برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند «۲»». با توجه به آیات قرآنی، آیا می‌توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفی است و در حقیقت آنها زنده‌اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آنها است و سایر ویژگی‌های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آنها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده‌اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۲ می‌باشند؛ منتهی گوش‌های ما قادر به شنیدن صدای آنها نیست. به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده‌اند و ما در مقابل قبور آنها ایستاده و با آنها سخن می‌گوییم. برای آنها دعا، قرآن و نماز می‌خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آنها در میان گذاشته تا آنها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی‌جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام آمده است: «شهادت می‌دهم که کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی «۱»» یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بگیرید که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر پیوسد در حقیقت پیوسیده نیست «۲»». بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می‌کنند. نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه). در سنن الکبری نقل شده «ان فاطمة کانت تزور قبر عمها حمزة کل جمعة، فتصلی و تبکی عنده». «۳» فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند و گریه می‌کرد. عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می‌رفت. او در حبشه وفات کرد پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۳ و در مکه دفن شد. «۱» پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند. «۲» این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به سند صحیح رسیده و فعل حضرت فاطمه علیها السلام حجت می‌باشد. ابن حبان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ هـ صاحب کتاب ثقات می‌گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می‌شد به زیارت قبر آن حضرت می‌رفتم و از خدا می‌خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد لله مشکل بر طرف می‌شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم. «۳» ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می‌گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می‌رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می‌کرد که همه در شگفت بودیم. «۴»

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟ پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده‌ای! زائر که ابویوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می‌دانم که چه می‌کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده‌ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده‌ام. از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیان اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می‌دانند. «۱»

دلایل کفر یزید و لعن بر او

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می‌دانند؟ در صورتی که خال المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان - خلفای دوم و سوم - در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید. پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی گردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی‌باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می‌بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می‌شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی‌کردند. اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می‌باشد با همین روش می‌توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید؛ چون خلیفه بعدی یعنی علی علیه السلام او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت. از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن علیه السلام معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود. از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولاً معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب‌الاطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی‌هایی نبودند، بنابراین خلافت آن‌ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی‌باشد. اما در مورد قتل نوه رسول الله صلی الله علیه و آله: کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۶ می‌باشم (۱)» به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن‌ها، فقط یک خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطرنشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است. برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری که ابتدا جام شراب را به سگ می‌داده و سپس نیم خورده سگش را می‌نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت «۲» به این ویژگی‌های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلاً یزید می‌گوید: «هر چه هست همین دنیاست و غیر از این عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت‌ها و لذت‌های این دنیا بردارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله‌ها را بگیرید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی‌کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی‌کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیتی زیر را سرود: «وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می‌کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می‌گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم (۳)». این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ‌های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۷ فرزندانم را کشتم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار زیر را قرائت می‌کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ‌های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می‌کرد و می‌گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می‌دیدند و از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت قوی باد که بزرگان آن‌ها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند و گر نه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندف (۱) نیستم. با کشتن

فرزند علی علیه السلام (انتقام خون اجداد خود را از علی علیه السلام گرفتیم «۲»). زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی «۳» در این زمینه نوشته‌اند. از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته‌اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته‌اند که او میمون‌های زیادی داشت، لباس‌های حریر و زیبا به تن آن‌ها می‌کرد، گردن بندهای طلا به گردن آن‌ها می‌آویخت و آن‌ها را بر اسب سوار می‌کرد. بر گردن سگ‌های خود نیز طوق طلا می‌انداخت و با دست خود آن‌ها را شستشو می‌داد. با جام طلا به آن‌ها آب می‌داد و خود، نیم خورده سگان را می‌خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می‌کند: یزید سیرت فرعون‌ی داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل‌تر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۸ بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول الله صلی الله علیه و آله، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود. ابن جوزی در تذکره خود می‌نویسد: در سال ۶۲ هجری عده‌ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می‌کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه‌ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید. بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریان، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند. جالب این که این واقعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده‌اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد. خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی‌کند «۱» و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند «۲»». علامه شبرای شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می‌گوید: «لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد «۳»». علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهرالعقدین» می‌گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۶۹ عن عائشة قالت رسول الله ... یبکی فقلت: ما یبکیک؟ قال: «انَّ جبرئیل اُرانی التَّربُّةَ الَّتِی یَقْتُلُ عَلِیْهَا الْحَسِینَ فَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلِیْ مِنْ یَسْفِکُ دَمَهُ» و بسط یده فإذا فیها قبضه من بطحاء، فقال: یا عائشة والذی نفسی بیده أنه لیحزنی فمن هذا من أمتی یقتل حسیناً بعدی. از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می‌کرد. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می‌شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدت دارد بر کسی که خون او را می‌ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این که بعضی از ائمتم حسین را بعد از من می‌کشند. «۱» قالت ام سلمة کان النبی صلی الله علیه و آله نائماً فجاء حسین ... فقع علی بطنه ... فقال: انما جائنی جبرئیل و هو علی بطنی قاعد فقال: لی أُنَجِّه؟ فقلتُ: نعم، فقال: أمتک ستقتله ألا أریک التَّربُّةَ الَّتِی یَقْتُلُ بِهَا؟ قال: فقلت بلی ... ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین علیه السلام آمد بر روی شکم پیامبر نشست. پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می‌داری؟ گفتم: بله، جبرئیل گفت: اَمّت تو او را خواهند کشت. آیا می‌خواهی تربتی که بر آن کشته می‌شود به تو نشان بدهم. گفتم: بله. پس بالی زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دستش بود و گریه می‌کرد و می‌فرمود ... «۲»

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟ پاسخ: امام در لغت به معنای پیشوای مردم «الامام هو المتقدم بالناس» می باشد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسی اطلاق می شود که پیشوای مردم در نماز باشد. بقیه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز پیشوایان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد حنبل) را از آن جهت امام می نامند که آن ها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می کرده اند. در مذهب شیعه هم علما و فقهای وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرت ولیعصر - عجل الله تعالی فرج الشریف - بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع» فتوا می دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می کنند. ولی شیعیان بدان جهت آن ها را امام نمی دانند، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می باشد. «۱» بعد از قرن پنجم و به دستور پادشاه وقت، علمای اهل سنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آن ها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر بنام امام کردند؛ یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آن ها شده اند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۱ آیا این چهار نفر دارای ویژگی های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند، نه او را ملاقات کرده اند و بعد از مدتی مذهبی را ارائه کرده اند. به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از یک مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می کنند و فتوای مناسب با آن می دهند. جالب تر این که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می خوانند. در صورتی که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می شود. از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند: انس بن مالک می گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می شود او امام متقین است و سید و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است. «۱» حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر رو سفیدان بسوی بهشت.

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می باشد؟ پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است «۱»». اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبک جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می گردد. به همین دلیل

است که علمایی چون قاضی بیضاوی- مفسر معروف اهل سنت- در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می گردد» (۲). ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۳ مبحث امامت» می گوید «امامت، ریاست بر عموم مردم در امور دین و دنیا به طریق خلافت پیغمبر است» (۱). قاضی روزبهان نیز می گوید: «در نزد اشاعره، امامت همان خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسلام است. به طوری که متابعت او بر جمیع امت واجب است» (۲). آیا امام و امامتی با این ویژگی ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط یک نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول الله منصوب پرورگار باشد به طوری که عدم شناختش مردن به سبک جاهلیت می باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟! آیا تمام انحرافات که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ برای نبوت مراتبی قائل است؟ (۱) پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان نمی باشند. همانطور که معلم دبستان، معلم دبیرستان و معلم دانشگاه را- در عین حالی که از یک وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می شوند- نمی توان برابر دانست و بر حسب فضیلت ها و کمالاتی که هر کدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است؛ انبیا نیز همین گونه اند، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ؛ بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری و فضیلت دادیم و درجات برخی از آن ها را بلند گردانیدیم (۲). چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضرت آدم: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ (۳) یا با حضرت موسی: أَنَا رُبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ (۴) یا در شب معراج با پیغمبر خدا: فَأَوْحَى إِلَي عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۵) سخن گفته است. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۵ مهمترین این ویژگی ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می باشد. بنابراین، بر اساس آیات قرآن مجید، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارک خاتم الانبیاء خلاصه شده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است. چون رسول الله صلی الله علیه و آله به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدند، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید. حضرت ابراهیم، پس از امتحان های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید. از آیه شریفه: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سپس خداوند فرمود: من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسید آیا این امامت را به فرزندان من هم عطا خواهی کرد؟ خداوند فرمود: امامت که عهد من است به ستمکاران نخواهد رسید (۱) چنین استنباط می شود که، امامت بالاتر از نبوت است؛ چون به شخصی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است. (۲)

منزلت و مقام علی (ع) در مقایسه با سایر پیامبران

پرسش: آیا با این که علی علیه السلام پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟ پاسخ: حدیث شریف منزلت که

تواتر و صحت آن نزد علمای تمام مذاهب اسلامی به اثبات رسیده است؛ یکی از دلایل شیعیان بر خلافت و وصایت بلا فصل و ترجیح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مکرر به علی علیه السلام می‌فرمود: «آیا از این که نسبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد» (۱). گاهی هم ایشان به امت فرموده است: «علی بمنزله هارون من موسی ...» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تأیید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند (۲). برای مثال می‌توان از بخاری در جلد سوم صحیح، مسلم بن حجاج در جلد دوم صحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمد بن سوره ترمذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخذ دیگر که همگی آن‌ها در صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین راویان آن‌ها معاویه بن ابی سفیان نیز دیده می‌شود. حدیث مهمتری از خلیفه دوم - عمر ابن الخطاب - روایت شده است. خلیفه دوم می‌گوید: «من و ابو عبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود، با دست بر شانه‌های علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می‌باشی». سپس ادامه داد: «یا علی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۷ و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است» (۱). خبر فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده‌اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته‌اند. از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی‌باشد؛ لذا در صحت و سقم این حدیث هم نباید شک کرد. مطابق با آیه شریفه إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا (۲) و نیز آیات شریفه وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى ... وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۳) که بر نبوت هارون صراحت دارد؛ از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی اسرائیل بود؛ لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام محرز می‌گردد: ۱. مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ۲. فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت و بر تمامی صحابه. همانطور که قبلاً گفته شد درجات انبیا متفاوت است. برخی از آن‌ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشته و تابع پیغمبر صاحب احکام بوده‌اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسی علیه السلام بوده است. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این حدیث می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله با پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۸ این حدیث، جمیع مراتب و منزلت‌های هارون را برای علی علیه السلام اثبات کرد و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا نبود و قرار می‌بود که بعد از ایشان پیغمبر دیگری مبعوث شود، یقیناً تنها علی علیه السلام واجد این شرایط بود. نه فقط ابن ابی‌الحدید، بلکه بسیاری دیگر از علمای اهل سنت همچون: علامه جلال‌الدین سیوطی بر این عقیده‌اند و از جابر بن عبد الله انصاری از قول نبی گرامی صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «اگر بنا بود که پس از من پیغمبری بیاید، یا علی تو آن می‌بودی» (۱). همچنین میر سید علی همدانی - فقیه شافعی - در «موده القربی» از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که خداوند مرا بر انبیا برگزیده و اختیار نمود. برای من وصی اختیار نمود و پسر عم مرا وصی من قرار داد و همانطور که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوی مرا نیز محکم نمود. او خلیفه و وزیر من است و اگر قرار باشد بعد از من پیغمبری وجود داشته باشد، هر آینه او علی علیه السلام می‌باشد. لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد» (۲). بنابراین واجد شرایط بودن علی علیه السلام برای مقام نبوت، نه تنها غلو شیعیان نیست، بلکه فرموده پیامبر خدا است. این واجد شرایط بودن، بدان معنا است که علی علیه السلام در تمامی صفات و خصایص (به جز نبوت) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شریک می‌باشد. امام ثعلبی در تفسیر خود و احمد شهاب الدین در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل» درباره علی علیه

السلام چنین می گوید: «بر کسی پوشیده نیست که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در بیشتر خصلت های رضیه، افعال زکیه، عادات، عبادات و احوال عالیله شباهت زیادی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد و این شباهت آنقدر آشکار است که نیاز به برهان، حجت و دلیل ندارد. بعضی از علما، برخی از خصلت های حمیده حضرت که نظیر پیغمبر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۷۹ بوده است را برشمرده اند «۱»». سپس ادامه می دهد: «علی علیه السلام در طهارت نظیر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. علت آن هم قول خدای تعالی در آیه تطهیر است». او در ادامه می گوید: «علی از حیث ولایت بر امت، نظیر پیغمبر است و دلیل آن آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ «۲» می باشد. آنگاه می گوید: «علی علیه السلام در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل آن هم سوره براءت است «۳»؛ زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبرئیل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره براءت را از ابوبکر گرفت و به علی علیه السلام داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند «۴»». امام ثعلبی چنین ادامه می دهد: «آن حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می باشد «۵»». آنگاه ادامه می دهد: «علی علیه السلام در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد «۶» چنانچه پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۰ خداوند در آیه مباهله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است» و بالاخره: «و علی علیه السلام در باز بودن در خانه اش به مسجد نظیر پیغمبر است «۲» و همانند پیامبر خدا، اجازه ورود به مسجد در حال جنب بودن را دارد «۳»». او در تائید این ویژگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید: بخاری و مسلم در صحیحین خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند: «احدی بجز من و علی نمی تواند در حال جنب بودن وارد مسجد شود «۴»». که اعطای این ویژگی به علی علیه السلام توسط پیامبر خدا به امر خداوند، بخاطر این بود که آن بزرگوار در حدی از طهارت و قداست روح قرار داشتند که جنابت نمی توانست موجب کدورتی و یا تنزل معنوی در آن روح گردد. به هر حال بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و سبط بن جوزی از ابوذر غفاری و از اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) نقل می کنند که در روزی که پیغمبر هم تشریف داشتند، نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم، سائلی از راه رسید و تقاضای کمک نمود. هیچ کس به جز علی علیه السلام به او جوابی نداد. علی علیه السلام در حال رکوع اشاره به انگشترش کرد و به سائل اجازه داد انگشتر را از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۱ دستش بیرون آورد. سپس پیغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظیفه ام را در تبلیغ رسالت آسان نما و ... و برادرم هارون را در کار من شریک گردان. پس آیه ای که تقاضای ایشان را پذیرفته بود از جانب خداوند نازل شد که: از طریق وزارت و همدستی برادرت هارون، بازوی ترا محکم ساختم و قدرت و حکومتی را به شما دادیم که هرگز به شما دست نیابد «۱»». آنگاه پیغمبر ادامه داد: «خداوندا! من محمد برگزیده تو هستم. پس سینه ام را گشاده گردان و وظیفه ام را آسان نما. برای من از اهل من وزیری قرار ده که او علی باشد و پشت مرا به وجود او محکم گردان «۲»». ابوذر غفاری می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ «۳» را بر آن حضرت قرائت نمود. بنابراین چنین استنتاج می شود که دعای پیغمبر مستجاب شده و علی علیه السلام به وزارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگزیده شده است. ابن عباس نیز می گوید: صدای منادی را شنیدم که گفت: «ای احمد! آنچه که خواستی به تو عطا شد «۴»». پس پیغمبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: دست هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی علیه السلام نیز چنین دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهدی قرار ده و نزد خود مودّت و محبت را پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۲ پدید آر «۱»» پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ

وَأَنَّا؛ آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای مهربان آن‌ها را محبوب می‌گرداند (۲)» بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواند). وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از چه چیزی متعجب شده‌اید؟ قرآن چهار قسمت است. یک ربع آن مخصوص ما اهل بیت، یک ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرائض و احکام است. به خدا سوگند کرامت‌های قرآن درباره علی علیه السلام نازل گردیده است (۳)». بنابراین همانطور که موسی کلیم الله در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگذازد و هارون را که بر همه بنی اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگذازد و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند. به همین جهت تصریح کرده‌اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی علیه السلام هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می‌کنند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی علیه السلام فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مؤاخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۳ جمله را می‌فرمود. نکته پایانی این که امام غزالی، ابن ابی الحدید و جارالله زمخشری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل می‌کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل اند (۱)» یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل اند (۲)». وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی اسرائیل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیا بالاتر نمی‌باشند؟!

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیرالمؤمنین

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیرالمؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیرالمؤمنین وجود دارد؟ پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود: امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹. نسائی در سنن - خصائص العلوی. حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵. سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵. به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایه الطالب آن را «حدیث عال» خوانده (از نظر تواتر سند) و آن حدیث چنین است: «سَدُّوا الْأَبْوَابَ كُلَّهَا إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَوْماً بَيَّدَ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» آنگاه اضافه می‌کنند، علت آن این است که پیامبر می‌داند علی و فاطمه و اولادش به نص قرآن تطهیر شده‌اند. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» دلیل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی مطلق است که پیامبر از سایر درها فرموده‌اند و یا باید همه راویان روایت خبر فوق الذکر کاذب باشند که بسیاری از ائمه اهل سنت در بین این‌ها هستند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حاکم در ص ۱۲۵ مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده از مسند احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و ... نقل کرده‌اند. عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن‌ها به من داده می‌شود پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۵ برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو! ۱. پیامبر دخترش فاطمه علیها السلام را به ازدواج او در آورد. ۲. همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود. ۳. پرچم روز خیر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر

پرسش: اگر وصی بودن و ولایت علی علیه السلام صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی علیه السلام امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟ پاسخ: حضرت موسی کلیم الله به صراحت و روشنی، برادرش جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. ایشان بنی اسرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودند جمع نموده و به آنها تأکید کرد که هارون جانشین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنید. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملاً مشخص شده بود و باید در این ایام از هارون تبعیت می کردند. هنوز مدت یک ماه از غیبت موسی سپری نشده بود که فتنه سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن که سامری، گوساله طلا را به آنها نشان داد، بنی اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی اسرائیل که خلافت هارون را با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت هارون برایشان بدیهی بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامری گوساله پرست شدند. حتی وقتی که هارون آنها را منع کرد، در صدد قتل وی برآمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسی رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است: **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوُنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي**؛ این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می خواستند مرا به قتل برسانند (۱). آیا می توان تمرد قوم بنی اسرائیل از هارون، و روی نمودن آنها به گوساله پرستی را دلیل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامری دانست؟ آیا می توان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۷ گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بنی اسرائیل به سامری و گوساله پرستی روی نمی آوردند؟ آیا می توان گفت بنی اسرائیل نص صریحی از موسی نداشته اند؟ حال آن که این قوم در شرایطی که خلافت و حقانیت هارون را خود- از زبان موسی شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند. حال اگر این سابقه تاریخی با سرگذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علی علیه السلام را چون نسبت موسی به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علی علیه السلام پیش بینی می کرد. بعد از وفات رسول الله، همان جماعتی که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علی علیه السلام را شنیده بودند، علی را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند و به قول امام غزالی از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علی علیه السلام برگشتند بلکه بر در خانه علی علیه السلام، آتش هم بردند. آنها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علی علیه السلام خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت: **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوُنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي** (۱). آیا این شباهت تاریخی دلیل بر عدم حقانیت علی علیه السلام و بطلان خلافت او است؟ به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت: ۱- وجود منافقین در بین مردم که ایمان آنها یا ناقص بود یا اصلاً ایمان نداشتند و خود را برای فرصت های بعدی آماده کرده بودند. ۲- جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدی بود که هیچکس حتی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی کرد، به طوری که بدعت های زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی همه می پذیرفتند! پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۸۸-۳ وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ ها توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند. ۴- دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت. ۵- امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ یک از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی کردند. با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی

علیه السلام را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند؟! اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چه چیزی دارند؟ اگر راست است ولی آن‌ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم» اگر راست است و آن‌ها شنیده‌اند و مخالفت کرده‌اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می‌دانند؟! وبالاخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ... و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن‌ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه‌ای به حجیت افعال آن‌ها دلالت نمی‌کند.

پیامبر (ص) در کجا و چه زمانی علی (ع) را به جانشینی خود برگزید؟

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر صلی الله علیه و آله صراحتاً علی علیه السلام را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟ پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی علیه السلام تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» وابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده‌اند: زمانی که آیه شریفه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ «۱» نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عموی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی علیه السلام فرمود: برای میهمانان یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریباً ۳ کیلو) تهیه نماید. وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و آله حتی غذای یک نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم الله؛ با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن‌ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود «۲»». آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می‌کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می‌شوید و از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۰ دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود «۱»». ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی علیه السلام کسی پاسخ نداد و فقط علی علیه السلام می‌گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می‌دهم و کمک کار تو می‌باشم «۲»». پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می‌باشد «۳»». امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می‌کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می‌کنی و تو خلیفه من بر اتمم می‌باشی «۴»». این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است. «۵» امام احمد حنبل و ابن مغازلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دین من هستی «۶»». در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می‌گذارم تا دین مرا ادا کند و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۱ وعده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی طالب علیه السلام می‌باشد «۱»». میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می‌کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من در امت من و وارث و ادا کننده دین من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته، و هر کس با او دشمنی ورزد با

من دشمنی داشته است (۲)». باز همان شخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است (۳)». محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است (۴)». کسانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغزلی نیز از پیغمبر نقل کرده‌اند خطاب به علی علیه السلام فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شده‌ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید (۵)». پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۲ محمد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولاية» از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که ایشان در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگار، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی‌طالب علیه السلام برادر، وصی، خلیفه و امام بعد از من است. ای جماعت! خداوند علی را به عنوان ولی و امام شما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شده است. هر کس با او مخالفت نماید ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود (۱)». همچنین شیخ سلیمان بلخی حنفی در «ینایع الموده» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در آن بسیاری از صفات مخصوص حضرت امیر علیه السلام بیان شده است. هر کدام از این صفات می‌تواند دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد. معنی کامل آن حدیث چنین است «یا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لوای منی، حبیب دل، وصی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت‌دار موارث انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می‌باشی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هدایت، علم و مرفوع برای اهل دنیا هستی. هر کس از تو پیروی کند نجات یابد و هر کس مخالفت نماید هلاک گردد. ای علی تو راه آشکار و واضح و صراط مستقیمی. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقا و مولای آنان هستم. البته من مولا- و آقای هر مؤمن و مؤمنه‌ای هستم. هر حلال زاده‌ای تو را دوست می‌دارد و به جز حرام زاده، کسی تو را دشمن نمی‌داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسمان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آن که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی! پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۳ این کرامت گوارای تو باد (۱)». ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟ عرض کردم «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه‌ای انتخاب نموده‌ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد (۲)». همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می‌دانستند؛ اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی علیه السلام را به خاطر ابوبکر کتمان نمود (۳)». پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۴ بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و ... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند باز هم نمی‌توانند فضائل علی ابن ابی‌طالب علیه السلام را بر شمرند». کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشتان و صفحه بشمارای از طرفی امام احمد حنبل، طبرانی و سیوطی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو تا کنار حوض کوثر از هم جدا نمی‌شوند. علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و هر کس مرا

سب کند خدا را سب کرده است (۱)». آنگاه وضعیت معاویه و جانشینان او که تا زمان عمر بن عبد العزیز دستور دادند در منابر بر امیرالمؤمنین و فرزندان اهانته کنند روشن می شود. خلاصه احادیث این موضوع برای آشنائی بیشتر عبارتند از: ۱. حدیث الدار یوم الانذار: این حدیث را در بیست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبی در تفسیر آیه انذار، طبری در تفسیر و در تاریخ الامم ابی الحدید از سکافی و ابن اثیر، ابونعیم در حلیه، حمیدی در جمع، بیهقی در سنن ودلائل، حلبی در سیره، نسائی در خصائص، حاکم در مستدرک، بلخی حنفی در ینابیع و گنجی شافعی در کفایه می باشند. اصل حدیث قبلاً ذکر شد، در پایان حدیث حضرت فرمود: هر کس دعوت مرا امروز بپذیرد برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه بعد از من خواهد بود. هیچکس پاسخ نداد. امیرالمؤمنین سه بار پاسخ دادند ای پیامبر خدا من شما را یاری می کنم. پیامبر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۵ فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اتلاق بعد» بلا واسطه را می رساند. ۲. حدیث منزلت: پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده اند که به بیست طریق می رسد و شرح آن گذشت. ۳. حدیث غدیر: پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد تواتر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود. ۴. احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در موده القری و دیگران از پیامبر نقل می کنند: ای علی تو دمه مرا بری می کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی. ۵. احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغالزی شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر نقل می کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو برادر من و وصی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی. ۶. همدانی شافعی در موده القری از عمر بن الخطاب نقل می کند پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خانواده من و وصی من در امت من و وارث علم من، ادا کننده دین من، مال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است. ۷. نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی ۸- علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار؛ علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد. (۱)

ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

پرسش: با وجود این که علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام آورد. ولی چون ایشان کودک نابالغی بود، ایمان آوردنش تقلیدی بوده است. اما بقیه خلفا که پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل بوده اند به طور تحقیقی ایمان آورده اند. آیا ایمان تحقیقی آن ها افضل از ایمان تقلیدی علی علیه السلام نیست؟ پاسخ: در تاریخ آمده است که علی علیه السلام به دعوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لیک گفته و اسلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه های اسلامی چه شیعه و چه سنی است. حال باید بررسی نمود که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانسته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی دانسته است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده ایم. و اگر با وجود این که می دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبث به ایشان داده ایم. بنابراین در هر دو حالت مرتکب کفر شده ایم، زیرا در قرآن مجید آمده است: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ پیامبر خدا به هوای نفس سخن نمی گوید: آنچه می گوید: وحی است که به او رسیده است (۱)». پس قطعاً پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را لایق، قابل و آماده دعوت می دانسته و زمینه ایمان را در او دیده است که او را به اسلام دعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود،

چه بسا آن‌ها را زودتر به اسلام دعوت می‌کرد. از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی ندارد، بلکه بلوغ سنی فقط برای احکام شرعیه لازم است و برای امور عقلانی شرط سنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن علی علیه السلام در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می‌رود. همان گونه که قرآن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۷ مجید از زبان عیسی بن مریم - طفل تازه به دنیا آمده - می‌فرماید: قَالَ اِنَّی عَبْدُ اللّٰهِ اَتَانِی الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا؛ به درستی که من بنده خاص خدا می‌باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است (۱). در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می‌فرماید: یا یحیی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَاَتِیْنَاهُ الْحَکْمَ صَبِیًّا؛ در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم (۲). پس آیا می‌توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی و فاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن‌ها فضیلت محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام علی علیه السلام نیز فضیلت می‌باشد. از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن علی علیه السلام افضل و برتر می‌بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه علی علیه السلام زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی (۳)؟» پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی‌گوید. وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحٰی و چون حضرت هارون خلیفه بلا فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابی وقاص، در پاسخ سؤال پسرش می‌نویسد: «ابوبکر پس از آن که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد». بنابراین می‌توان گفت که «اسلام علی علیه السلام از «فطرت»، و اسلام آن‌ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن‌ها از کفر و شرک پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۹۸ و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده‌اند، در حالی که علی علیه السلام حتی لحظه‌ای تمایل به کفر و شرک نداشته است». به همین دلیل، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی علیه السلام می‌باشد (۱)». این حدیث را میرسید علی همدانی - فقیه شافعی - در کتاب «مودة القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایة الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند: «سبقت گیرندگان همه امت‌ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند. این سه تن علی ابن ابی طالب علیه السلام و حبیب نجار - صاحب یاسین - و حزقیل - مؤمن آل فرعون - بودند که راست‌کرداران نیز بودند و علی ابن ابی طالب علیه السلام افضل آن‌ها بود (۲)».

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی‌کنند (۱)». چرا شیعیان به این حق گردن نمی‌نهند؟ پاسخ: الف - اجماع: با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است: در این حدیث چون کلمه امت با «یای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی‌روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماع بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آن‌ها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند. یعنی همیشه حجت و نماینده خدا در میان آن‌ها می‌باشد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آن‌ها است و

بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار کرده باشد، دلالت ندارد. بنابراین همواره حق تعیین جانشین و خلیفه از آن پیغمبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی گردد. بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۰ باشد، باید همگی مسلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد- همان طور که الان در تمامی دنیا برای انتخاب رئیس جمهور عمل می کنند و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می گیرند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه تر- به قول اهل سنت- بر اجماع عقلا، اکابر و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله هم دلالت ندارد. در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است: بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشورت نمایند. محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله بودند او را نینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم. عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابو عبیده جراح «۱» را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابو عبیده و عمر تعارف کرد. آن ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی. از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباد که از قبیله خزرج بود و قصد امارت پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۱ را داشت، موجب شد تا عمر و ابو عبیده فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامه بن زید رسید، فوراً خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده اید و خلیفه تراشی می کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی ها بیعت کرده اند (منظور خودش و ابو عبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت: پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید؟! در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خود امیر تعیین کنند. علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی اسامه بن زید در همان نزدیکی مدینه بود. در این اردو هم عمر و هم ابوبکر تحت فرماندهی اسامه بودند. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی خبر گذاشتند؟! بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانستند از اردو گاه جدا شده و خود را به سقیفه برسانند، می توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه ای را که در آن اردو گاه بودند مطلع نموده و به

سقیفه بیاورند. بنابراین، از عدم اطلاع رسانی به صحابه و لشکر اسامه می‌توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شده‌ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی ابن ابی‌طالب به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۲ ابی‌طالب علیه السلام که فضایل او مورد اتفاق همه مسلمین است و عضو بسیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شیخ القبیله بود و بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که مورد تأیید پیامبر بودند، و در مدینه هم حاضر بودند را بی‌اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه‌ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضیه را علناً به اطلاع همه بنی‌هاشم و صحابه برساند و از همه آن‌ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی‌آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن‌ها را مطلع می‌کرد!! بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن‌ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منصوب آن‌ها امتناع می‌کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟ آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت یک مملکت جمع شوند و برای بقیه، رئیس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب‌تر این که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از ۱۴۰۰ سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند. چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن‌ها مخالف باشند و از آن‌ها اطاعت و تبعیت نکنند آن‌ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند! با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابوعبیده)، و یا اصلاً همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی یک نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان. لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نپیوست بلکه از ترس این که سعد بن عبادہ - بزرگ قبیله خزرج - خلافت را به پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۳ دست نگیرد، عمر و ابوعبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند. حتی در خود مدینه سعد بن عبادہ انصاری و اولاد و قبیله‌اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی‌هاشم و دوستان آن‌ها و نیز علی ابن ابی‌طالب علیه السلام تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند. بنابراین با مختصر مطالعه‌ای می‌توان دریافت که در خود مدینه منوره - که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود - چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نپیوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده‌اند: ۱. سلمان فارسی ۲. ابوذر غفاری ۳. مقداد بن اسود کندی ۴. عمار یاسر ۵. خالد بن سعید ابن العاص ۶. بریده الاسلمی ۷. ابی‌بن کعب ۸. خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد) ۹. ابوالهیثم بن التیهان ۱۰. سهل بن حنیف ۱۱. عثمان بن حنیف ذوالشهادتین ۱۲. ابویوب انصاری ۱۳. جابر بن عبدالله انصاری ۱۴. حذیفه الیمان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۴ ۱۵. سعد بن عبادہ ۱۶. قیس بن سعد ۱۷. عبدالله بن عباس ۱۸. زید بن ارقم. یعقوبی در تاریخ خود می‌افزاید که افراد دیگری چون: ۱۹. علی ابن ابی‌طالب علیه السلام ۲۰. عباس بن عبدالمطلب ۲۱. فضل بن عباس ۲۲. زبیر بن العوام بن العاص ۲۳. براء بن عازب ۲۴ - مقداد بن عمر نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی علیه السلام شدند. با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایة الاصول» به صراحت می‌گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عبادہ، اجماع منعقد گردید.» اگر اجماع اتفاق می‌افتاد باید حداقل، عترت و اهل بیت پیامبر علیه السلام که در حدیث ثقلین «إِنِّي تَارِكُ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا فَقَدْ نَجَوْتُمْ وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهَا

أَيَّدًا» و حدیث سفینه «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح، من توّسل بهم نجا ومن تخلف عنهم هلك» آنها را میزان و ملاک نجات دانسته‌اند، در آنجا حضور می‌داشتند. از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل بیت و عترت پیامبر دوری گرفته‌اند، اهل هلاک می‌باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل بیت رسالت و عترت طاهره علیه السلام دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می‌کند: پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۵ «من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه‌های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواهد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آنها تمسک جوید.» (۱) و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می‌نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما را به سوی خدای تعالی هدایت می‌کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند.» (۲) لذا مجدداً یادآوری می‌نماید که به دلیل وجود اهل بیت پیامبر و عترت او در میان امت- که هرگز به گمراهی نمی‌روند- و در هر دوره‌ای این حجت‌ها در روی زمین وجود دارند، اجماع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی‌رود. لیکن در قضیه سقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند. اکنون به بررسی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصطلاح «اجماع مسلمین» روشن تر گردد. ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می‌گویند: سعد بن عبادہ انصاری که خود مدعی مقام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آنها هم در ظاهر متعرض او نشدند. وی که صاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این که در بین مسلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سکنی گزید. به تحریک یکی از بزرگان شام، شبانه به او تیراندازی شد و او را کشتند. قاتل او را پیدا نکردند و زدن تیر را به اجنه نسبت دادند. (۳) پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۶ اما در مورد بیعت علی علیه السلام، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد پنجم صحیح خود می‌نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه علیهم السلام بوده است. فاطمه علیهم السلام هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: «هیچ یک از بنی هاشم تا وقتی که فاطمه علیهم السلام وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.» علی علیه السلام را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه‌اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خبر فوق را نقل کرده‌اند. برای مثال: ۱. ابو جعفر بلاذری؛ ۲. احمد بن یحیی بن جابر البغدادی؛ ۳. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛ (۱) ۴. محمد بن جریر طبری؛ ۵. ابن خزابه در کتاب غرر؛ ۶. ابن عبد ربه در جزء سوم عقد الفرید؛ ۷. ابو محمد عبدالله ابن مسلم بن قتیبۀ بن عمرو الباهلی الدینوری در جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدین؛ ۸. احمد بن عبدالعزیز جوهری؛ ۹. ابو ولید محب الدین محمد بن الشحنه الحنفی در کتاب «روضۀ المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر» و ۱۰. ابی‌الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» مضمون این خبر را با مختصر تفاوتی چنین روایت کرده‌اند: (۲) «ابوبکر به عمر گفت: برو آنها را بیاور تا با من بیعت کنند. اگر از آمدن هم خودداری کردند با آنها قتال کن. پس عمر همراه اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و عده‌ای دیگر به در خانه فاطمه علیها السلام رفتند. آنها با خود هیزم بسیاری بر در خانه فاطمه علیها السلام پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۷ بردند. بنی هاشم از جمله عباس عموی پیغمبر و علی علیهم السلام و زیر (۱) در آنجا بودند. عمر گفت: بیرون آید و با خلیفه، ابوبکر بیعت کنید و گر نه شما را می‌سوزانم. به فاطمه علیها السلام نیز گفت: هر که در خانه است بیرون کن. زیر شمشیر کشید و عمر گفت: این سگ را بگیر. شمشیرش را گرفتند و بر سنگ کوبیدند و شکست. بنی هاشم از بیرون آمدن امتناع می‌کردند. عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت او است یا بیرون آید، یا خانه را با هر که در آنجا است می‌سوزانم. مردم گفتند: یا اباحفص!- کنیه عمر اباحفص بود- فاطمه علیها السلام در این خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد می‌سوزانم. پس همه به جز علی علیه السلام بیرون آمدند. عمر جهت چاره جویی نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر اشخاص دیگری را چند بار فرستاد ولی مایوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتی دیگر بر

خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه علیها السلام با صدای بلند گفت: «ای پدر و ای پیامبر خدا! بین بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه می رسد و چگونه ما را ملاقات می کنند.» مردم با صدای شنیدن ناله و گریه فاطمه علیها السلام برگشتند، ولی همچنان عمر و عده دیگری در آنجا باقی ماندند. بالاخره علی علیه السلام را به اجبار و زور به سوی ابوبکر کشیدند. بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر قضایا بودند. چون به نزد ابوبکر رسیدند؛ ابوبکر از علی علیه السلام خواست تا بیعت کند. امام علی علیه السلام فرمود: من به این مقام بر حق ترم و با شما بیعت نخواهم کرد. اگر از خدا می ترسید باید به حق ما اعتراف نمایید. سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهم داشت. علی علیه السلام در پاسخ عمر گفت: خوب با یکدیگر ساخته اید، امروز تو برای او کار می کنی و فردا او آن را به تو بر می گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل بیت به این امر بر حق تر هستیم و شما نباید از حق دور شوید. عمر، علی علیه السلام را تهدید کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامی که فاطمه علیها السلام هست او را اکراه نمی کنیم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام بدون این که بیعت کند، برگشت و خود را به قبر پیغمبر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۸ رسانید و با گریه و ناله عرض کرد: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَّ عَفْوَني وَكَادُوا يَقْتُلُونِي؛ «۱» «مردم مرا ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند.» پس از آن، علی علیه السلام به خانه خود نزد فاطمه علیها السلام برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه علیها السلام به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه علیها السلام فرمود: «به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نمازم شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم.» سپس فاطمه علیها السلام ادامه داد: «به خدا تا زنده ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را دوباره مجبور به بیعت کردند. بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی علیه السلام - که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است - و نیز عمومی بزرگوار پیامبر - که شیخ القبیلہ بود - بیايند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدین می شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف ها پیش نمی آمد. اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیلہ بنی هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی علیه السلام و عباس هم به عنوان یک داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می شد. با شواهد و قرائنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی علیه السلام می رسید. لذا درنگ را جایز ندانسته و گفتند: تا طرفداران علی علیه السلام و سایر بزرگان، مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد. احادیث و اخباری که پیامبر تصریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده اند که در صفحات (۹۵-۸۹) گذشت. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۰۹ ب- سن بالای ابوبکر: چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می بود بزرگتر و مسن تر از ابوبکر و عمر بسیار بودند. محققاً ابوقحافه (پدر ابوبکر) که در آن زمان حیات داشت از خود ابوبکر مسن تر بود و در نتیجه، باید او را به عنوان خلیفه بر می گزیدند. و او همین مورد را در نامه ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملاً و منطقاً نمی تواند درست باشد. اما از نظر تجربه و جهان دیدگی، اگر این شرط نیز باید رعایت می شد و از شرایط خلافت می بود، باید رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می پوشانید. در صورتی که می دانیم وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک عازم حرکت بود، در غیاب خود، علی علیه السلام را نایب و خلیفه خود قرار داد. ایشان در آن زمان به علی علیه السلام فرمود: «تو در اهل بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی.» «۱» لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیده را از وسط راه برگردانده و علی جوان را مامور آن کار بزرگ نمود؟ یا چرا برای هدایت اهل یمن از وجود چنان شیوخ با تجربه ای استفاده نکرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را

مامور هدایت اهل یمن نمود؟ ج- نبوت و سلطنت: اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این که سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی شود «۲» باید گفت: اولاً خلافت و امامت، سلطنت و پادشاهی نیست بلکه ادامه نبوت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضرت موسی از خلافت برکنار نبود، علی علیه السلام نیز نباید از خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله برکنار باشد. آشکارترین و روشن ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی علی علیه السلام بعد از خلافت خودش می باشد، تا این که بالاخره علی علیه السلام خلیفه چهارم شد و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۰ همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی علیه السلام را رد می کنند ولی خلافت بافاصله همان شخص را قبول می کنند. بالاخره دلیل محکم تر استناد به آیه شریفه اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ «آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن ها را بر خوردار نموده است حسد می ورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می باشد. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نمی گوید پس این آیه، دلیل بر رد سخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می توانند (و باید) و ممکن است در یکجا جمع گردند. همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایه الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می آید. او بعد از من، خلیفه من است.» «۱»

علی (ع) فاروق و جداکننده حق و باطل

پرسش: چرا و به چه استنادی علی علیه السلام را فاروق و جدا کننده حق و باطل می خوانید؟ پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می شود. بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینایع الموده، ابو جعفر احمد بن عبدالله شافعی، میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی و همچنین محمود بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب، حدیثی را به نقل از ابوذر غفاری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کنند که آن حضرت چنین فرمود: «به زودی بعد از من فتنه ای برپا می شود، پس اگر چنین شد شما ملزم هستید که با علی بن ابی طالب باشید چون او اولین کسی است که مرا می بیند و روز قیامت با من مصافحه می کند. او با من در مرتبه ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.» «۱» محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل»، بیهقی در «سنن» و نورالدین مالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سلمان فارسی نقل می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی طالب علیه السلام اشاره کرده و فرمود: «به درستی که علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می کند.» «۲» پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۲ امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: «علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند» «۱» و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی علیه السلام است. علی علیه السلام به طرف حق می رود، هر گونه که حق حرکت کند.» «۲» از این دو حدیث می توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می باشد. در پایان به ذکر یک واقعه تاریخی بسنده می کنیم: وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی طالب علیه السلام رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابویوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی طالب علیه السلام می رود برو. ای

عمار از همه مردم بی نیاز شو؛ زیرا علی علیه السلام تو را از راه هدایت باز نگرداند و تو را به راه هلاکت و گمراهی راهنمایی نکند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است.» (۳)

بهشت پاداش محب علی (ع) و گریه کننده بر حسین (ع)

پرسش: بعضی عقاید و احادیث شیعیان مانند «کسی که بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب می شود» یا «دوست داشتن علی علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیا می توان گفت: کسی که در هر سال، فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی علیه السلام می ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می شود، و جایگاهش بهشت است؟ پاسخ: اولاً، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان معاصی دیده نشود. حال آن که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می خورد و حتی بیشتر هم دیده می شود. ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که: «دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی تواند مفید واقع شود.» (۱) همچنین از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آورده اند: «دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام گناهان را می خورد، همانطور که آتش، هیزم را در پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۴ کام خود فرو می کشد.» (۱) گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید.» (۲) ثالثاً وجود این گونه احادیث از ناامیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و هوس شده و مرتکب سیئه‌ای شوند، ممکن است شیطان آن‌ها را وسوسه نماید که دیگر درهای رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن‌ها تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن‌ها شود و سرانجام آن‌ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد. بنابراین برای آمرزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی علیه السلام و اولاد علی است. البته باید یاد آور شد که محب علی علیه السلام نیز کسی است که پا جای علی علیه السلام بگذارد و عملاً و قولاً به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت، مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی تواند در عمل همانند علی علیه السلام شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام گناهان صغیره نیز اصرار نرزد. آنگاه در زمره شیعیان علی علیه السلام قرار گرفته و مشمول آیه فوق می شود. همین طور گریه بر امام حسین علیه السلام، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است: «حسین منی وأنا من حسین» این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا عقلاً و منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۵ ویژگی‌ها بگرید یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت نخواهد بود؟ حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسخگوی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هر کس حسین را در حالی که عارف به حق او باشد، زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.» (۱) عارف به حق حسین نیز بدان معنا است که ایشان را پسر پیغمبر، امام بر حق و وصی سوم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشته شده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام

حسین علیه السلام گریه کند می تواند بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟ بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین علیه السلام واجب می گردد. در روایات فریقین آمده است که قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» موجب دخول بهشت می شود. در جلد ۲، محجة البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بگوید وارد بهشت می شود. حالا ما می پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده اند با گفتن یک «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» همه گناهانشان پاک شود. و الاسلام یجب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین علیه السلام و حب علی بن ابی طالب علیه السلام معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود. واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می دهد، دروغ می گوید، غیبت می کند و ... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود. ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده ها هزار نفر از طرفداران علی علیه السلام که بسیاری از آنها از صحابه پیامبر خدا بودند (مانند عمار یاسر) شد و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۶ بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه های نماز جمعه لعن و سب می کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم براءت نجستن از علی علیه السلام کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعهده همسر آن حضرت و وعده ازدواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش یک ثواب هم دارد، رضی الله عنه هم هست؟! چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین علیه السلام ببخشد معقول نیست، ولی بخشیدن معاویه و یزید بن معاویه نعوذ بالله من سبات العقل «۱» است! اگر روایاتی گریه بر امام حسین علیه السلام و محبت به علی علیه السلام را موجب پاک شدن گناهان می داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می شود؟! بنابراین، آنها باید ملتزم شوند که آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ که مفادش این است که غیر از شرک هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرک هم بخشیده می شود)، و آیه شریفه لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً؛ موجب جرأت همه مسلمان ها بر گناه شده است!

دلایل قیام امام حسین (ع)

پرسش: آیا قیام امام حسین علیه السلام و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟ پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی علیه السلام بوده و آن حضرت هیچ گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است. پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می باشد. خداوند در قرآن مجید می فرماید: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزدايد و شما را از هر عیب و نقصی پاک و منزّه گرداند.» «۱» بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموینی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی در تفسیر این آیه آورده اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده و آنها از هر رجس و پلیدی پاک و مبرا می باشند. از طرف دیگر، چون پیامبر می فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است» «۲» پس قطعاً اباعبدالله الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است. اگر قیام ابا عبدالله الحسین علیه السلام علیه یزید، جنبه جاه طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول الله صلی الله علیه و آله دستور به یاری و کمک ایشان نمی داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «به درستی که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می شود. پس هر کس از شما که در آن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۸ روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند» (۱) و ادامه می دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبدالله الحسین علیه السلام کشته شد.» اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده اش را به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین علیه السلام با خانواده و بچه های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که جد بزرگوارش پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام به او سپرده بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند. برای مثال در زمان عثمان - خلیفه سوم - که دست بنی امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نابینا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخنانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی امیه، دولت بی پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی. ای بنی امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می کرده ام. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!» (۲) چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۱۹ ریشه اسلام و توحید را می خشکانید. می توان گفت: امام علیه السلام با یک تیر سه نشانه را هدف قرار داد: ۱- با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت. ۲- حجت را بر مردم کوفه تمام کرد. ۳- با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت. پس می توان گفت با دعوت های پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قدرت بنی امیه بر دوش امام آمد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است. سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشکار نموده و گفت: جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می خواهد تو را در آنجا کشته ببیند.» (۱) ایشان در پاسخ به آن هایی که می پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می خواهد آن ها را در آنجا اسیر ببیند.» (۲). پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می بریم. این بدان معنا است که شهادت شهیدان کربلا - و اسارت اسیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسرا پرچم مظلومیت شهدا را بر دوش می کشند و به شام می برند تا ریشه خلافت و قدرت یزید را بر کنند. همان طور که در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید، خطابه های حضرت زینب و سیدالساجدین، مردم را بیدار و اساس سرنگونی بنی امیه را پایه ریزی کرد و نهضت ضد امویان آغاز گردید. در تاریخ آمده است که حسین علیه السلام در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خبر شهادت خود را می داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات با نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۰ از طرفی آن حضرت در خطبه ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود: «هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترک کردند و فقط عده کمی باقی ماندند. حال اگر ایشان قصد ریاست دنیوی داشت آیا باید در شب سرنوشت سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند؛ یا این که آن ها را به ماندن و استقامت

تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آنها نوید دهد؟ در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا- که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلاهای ایشان را احاطه کرده بود- نمازش را ترک نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار میخواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند. بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می کنند: «شهادت می دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی.»

«۱» حدیث «حسین از من است و من از حسینم» «۲» که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۱ است، مورد قبول تمام علمای فریقین می باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین من به واسطه حسین است. حسین علیه السلام با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که میخواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین علیه السلام بجوید. از طرف دیگر امام حسین علیه السلام قصد و هدف خود را از قیام در محل های گوناگون در خطبه ها از مکه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت نامه خود که به برادرشان محمد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند: «أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ... وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ قَبِلَنِي...». «۱» من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله خارج شدم. و این که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی کند، چه کسی صالح تر از امام علیه السلام برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب تر و فاسدتر از یزید!

فواید زیارت قبور ائمه و دیگران

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت ها چه فایده ای دارد؟ پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین علیه السلام را در کتب معتبر اهل سنت نیز می توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین علیه السلام وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی او پاره جگر من و ریحانه من است. سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه ها و شمشیرها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می کشند و شفاعت من هرگز به آنها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید: اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: یک حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول الله صلی الله علیه و آله ثواب زیارت حسین را زیاده تر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین علیه السلام برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می شود.» «۱» البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلاً زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، از نظر آنها جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می روند و زیارت می کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آنها نرسیده است. از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۳ خداوند است. در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را عبادت می کنیم. پیامبر را عبادت نمی کنیم، بلکه پیامبر را زیارت می کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان

می‌خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند؛ طبق آیه شریفه: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا**. «۱» لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباحثه نفس پیامبر محسوب می‌شود و اهل بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا علیهما السلام به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می‌رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می‌رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می‌رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می‌رفتند. سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از: ۱. ابو علی خلال، شیخ حنبله می‌گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می‌کنم قبر موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می‌کنم و به ایشان متوسل می‌شوم و خداوند مشکل مرا آسان می‌کند. «۲» ۲. قسطلانی می‌گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند، متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی‌تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد. «۳» ۳. ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می‌گوید به همراه استاد ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم. استاد چنان در مقابل بقعه متبرکه پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۴ تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. «۱» ۴. محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می‌شدند. «۲» ۵. در سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبری وجبت له شفاعتی». هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می‌شود. «۳» ۶- أم سلمة از پیامبر نقل می‌کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است. ۷. انس بن مالک روایت می‌کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ عذری ندارد. «۴» ۸. علامه امینی در کتاب شریف «الغدير» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می‌آورد و متون زیارت را نقل می‌فرماید. «۵» ۹. فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت‌نامه‌هایی نقل کرده‌اند. «۶» ۱۰. برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته‌اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده‌اند. رحله ابن جبیر ۱۵۳؛ حسن الادب ۸۳؛ وفاء الوفا؛ مراقی الفلاح ۱۵۲. و نظایر آن‌ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۵ به طور خلاصه می‌توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد: ۱. زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می‌کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است. ۲. تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است. ۳. قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آن‌ها را بر مسلمان‌ها رسانده‌اند ۴. با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می‌جوید.

دلایل برتری علی (ع) بر دیگر انبیا

پرسش: چرا علی علیه السلام را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می‌دانید؟ پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی علیه السلام ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن علیه السلام فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده‌اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی علیه السلام خطاب به آنان فرمود: «قبل از آن که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من پرسید، لیکن سؤالاتان کوتاه و مختصر باشد.» یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می‌باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید» «۱» لکن از این جهت که خداوند فرموده است:

«نعمت‌های خدادادی به خود را نقل کنید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۲) باید بگوییم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی علیه السلام چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده‌ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی‌بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده‌ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن‌ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب‌تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده‌اند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۷ سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح علیه السلام قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن‌ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم». ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می‌کند: «در حالی صبر نمودم که در چشمم خار و در گلویم استخوانی بود.» (۱) منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی‌ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب‌تر است. آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم علیه السلام؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می‌باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می‌فرماید: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي؛ پروردگارا چگونه زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می‌خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد». (۲) اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده‌ها بالا-رود، یقین من زیادتر نخواهد شد». (۳) منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می‌باشد که واجد مقام حق الیقین گردد. در ادامه پرسش صعصعه، امام خود را از موسی علیه السلام نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را مأموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ؛ خداوندا من از آنان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که آنان مرا به قتل پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۸ برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح‌تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می‌ترسم آن‌ها رسالت را تکذیب نمایند». (۱) اما موقعی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره براءت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم - با آن که در آنجا کمتر کسی را می‌توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد هرگز و ابداً نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره براءت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم.» این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیشتری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود. همچنین امام علی علیه السلام خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه.» (۲) به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده‌ای متولد شد. اما وقتی مادر من - فاطمه بنت اسد - درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه

کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس - مکانی پائین تر از مکه - نهی شد؛ ولی مادر علی علیه السلام، برای زادن او به درون کعبه - مکانی برتر از بیت المقدس - دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه تر است. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۲۹ بالاخره کسانی چون ابن ابی الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود: «هر کس می خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام نظر کند». «۱» بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می افزاید: «نود خصلت از خصلت های انبیا در حضرت علی علیه السلام جمع می باشد که در کس دیگر نمی باشد». «۲» البته تشبیه نمودن علی علیه السلام به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» «۳» و تشبیه نمودن حلم علی علیه السلام به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود». «۴» بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آنها اثبات می گردد. بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایه الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده اند: فضائلی که برای علی ابن ابی طالب علیه السلام آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است. «۵»

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟ پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی توان یک حدیث - هر چند یک طرفه - پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد. اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینایع الموده نقل نموده اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث تمسک به ثقلین - قرآن و عترت پیغمبر - را از طرق مختلف نقل کرده اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این ها لازم و واجب است - نه فقط یکی از این دو. اکنون باید دید که آیا می توان قرآن - یکی از ثقل ها - را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول - قرآن - پیروی از غیر اهل بیت میسر و بدون اشکال می شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل ها را نمی توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می باشد. حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه - ابوبکر و عمر و عثمان - از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۱ عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند تا مطابق دستور رسول الله صلی الله علیه و آله، مجبور به اطاعت و پیروی از آن ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده اند؛ لذا این ها از عترت و اهل بیت پیغمبر به حساب نمی آیند. اینک این سؤال پیش می آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نماییم، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و

بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال «اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است. حال که تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ‌کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلاً هیچ‌گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آنها نرسیده است و حتی تا سال‌ها بعد از پیغمبر نامی از آنها در میان نبوده - با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده‌اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است - چه دلیلی وجود دارد که همه نسل‌های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر - که اهل سنت سفارش می‌کنند - پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد. از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل بیت خاص پیغمبر به حساب می‌آیند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها اطاعت از آنها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آنها سبقت نگیرید، زیرا آنها اعلم بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد. حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۲ این که هیچ‌گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضييع حقوق علمی آنها محسوب نمی‌شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آنها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلم و افقه از این چهار امام بوده‌اند، همواره وجود داشته‌اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می‌شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟ ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده‌اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می‌کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفی حموینی در فرائد، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می‌باشند. حتی نام آنها را به ترتیب بیان نموده‌اند. بنابراین اصلاً قیاس بین این چهار نفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می‌باشند، جایز و روا نمی‌باشد. از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلاً و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده‌اند. جالب‌تر این که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چنان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده‌اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آنها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق علیه السلام نباید رفت؟!

علت اشتباه مذهب شیعی اثنی عشری به مذهب جعفری

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟ پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می‌کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم، وصی و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هرچند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام علی علیه السلام نرسید؛ اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود - باستثنای اوایل خلافت ابوبکر - در تمام امور با حضرت علی علیه السلام مشورت نموده و مطابق راهنمایی‌های ایشان عمل می‌کردند. حتی حضرت علی علیه السلام راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آنها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می‌آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام علی علیه السلام آنان را مجاب می‌کرد و بدین طریق از آرایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمی‌ورزید. پس از شهادت

امام علی علیه السلام زمام امور به دست بنی امیه افتاد و امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام تحت فشار شدید و آزار و اذیت اموی‌ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودند. فقط عده خیلی از شیعیان خاص، موفق به دیدار آن‌ها و اخذ حقایق و علوم می‌شدند. بالاخره هر کدام از فرزندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به طریقی به شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری‌های شدیدی بین بنی عباس و بنی امیه شکل گرفت و اموی‌ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در نتیجه توان ادامه آن سختگیری‌ها و کنترل‌ها را نداشتند. لذا امام صادق علیه السلام با استفاده از این فرصت، از انزوا بیرون آمد و در خانه خود را به روی همه مردم باز گذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجد به نشر علوم و احکام و قواعد دین می‌پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی‌کران علم آن حضرت بهره می‌گرفتند. شاگردان خاص آن حضرت با بهره‌گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۴ علمی، قسمت‌هایی از چهارصد اصل معروف را نوشتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد. یکی از خوشه چینان مکتب آن حضرت به نام جابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصد رساله به رشته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسحق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند. بنابراین برای هیچ‌کدام از اهل بیت عترت و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق پردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق علیه السلام پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتها مذهب شیعه به نام امام صادق علیه السلام هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عمومی بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام که از امامان برحق شیعه است، ندارد. جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت‌های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیاورده‌اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده‌اند!

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

پرسش: آیا شیعیان را نمی‌توان به دلیل طعن، سب و انتقاد به صحابه کافر دانست؟ پاسخ: انتقاد، سب و طعن به مؤمن می‌تواند دارای چند حالت باشد: چنانچه انتقاد و سب صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفر آور نیست بلکه مذمت هم ندارد. چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی‌گردد. اگر کسی بدون جهت، مؤمنی - هر چند صحابی - را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می‌شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد. فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن‌ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می‌گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می‌شود. ابن حزم ظاهری اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این باره چنین می‌گوید: «اگر کسی به اصحاب رسول‌الله دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود.» امام محمد غزالی نیز می‌گوید: سب و شتم صحابه ابداً موجب کفر نمی‌شود حتی سب شیخین نیز کفر آور نمی‌باشد. به همین دلیل است که در مواردی - که برخی از آن‌ها در زیر می‌آید - این دشنام دادن‌ها و سب کردن‌ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن‌ها را کافر نمی‌خوانیم. ۱. عمر به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم - حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی‌خواند. ۲. امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می‌کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۶ مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متاثر شدند، در این حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ

داد: احدی به جز پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند چنین حکمی صادر کند. ۳. معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم علی علیه السلام را که افضل صحابه بود سب و لعن می کردند. پس چرا او را کافر نمی خوانند؟ ۴. عایشه همواره عثمان - خلیفه سوم - را سب و لعن می کرد و علناً می گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید» (۱) پس چرا کسی عایشه را کافر نمی خواند؟! حال اگر این حرف را یک شیعه بزند آن وقت او را کافر می خوانند. ۵. ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می گوید: ابوبکر در جریان غصب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیرالمؤمنین علیه السلام بر آمد و به بهترین صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می باشد و ...» (۲) ولی هیچ کس او را ابداً تقیح نمی کند. ۶. امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت: فردی به شخص شما دشنام می دهد که شما را سب می کند، آیا اجازه می دهید او را بکشیم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر - مگر رسول الله صلی الله علیه و آله - مباح نمی شود. ۷. احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیره الحلیه حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می دادند و حتی همدیگر را می زدند، و پیامبر خدا آن ها را کافر نمی خواند و آن ها را آشتی می داد. (۳) پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۷ از این مهمتر بنابر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی شود و نمی توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. ابن حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به طور مفصل شرح داده است. بنابراین لعن و دشنام به هیچ یک از صحابه موجب کفر نمی شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می باشد. به همین دلیل اگر عده ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی توان آن ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن ها بدون دلیل و برهان نمی باشد. همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی های آن ها را نادیده می گرفتند و رد این گفتار جنگ هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه طلبی آن ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده اند.

هر صحابه ای هادی و مقتدا نیست

پرسش: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ أَصْحَابِي كَالْتَّجُومِ بِأَيْهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده اند؟ پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می کنیم تا بعد به سند پردازیم. صحابه به کسانی اطلاق می گردد که رسول الله صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا موفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن ها باشند. به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره های توبه و احزاب که شأن نزول آن ها در مذمت منافقین و فاسقین می باشد، نمی توان همه صحابه را پاک و منزّه از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سایب کلبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته اند. داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده اند. در این واقعه همان عده ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک اتفاق افتاد. در آن ما جراً ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند؛ اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن

توطئه مطلع نماید و ایشان حدیفه نخعی را مامور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می کنند آن‌ها را شناسایی نماید. حدیفه هم منافقین را پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۳۹ شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن‌ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از بنی امیه بودند. حضرت به حدیفه دستور داد تا رازداری نماید؛ زیرا خداوند نگه دارنده او می باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حدیفه شتر را از عقب می رانید. وقتی به گذرگاه باریک رسیدند، منافقین که ظرف‌هایی را پر از ریگ کرده بودند با سر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رم کرده و آن حضرت را به دره عمیق پرتاب نماید. آنگاه منافقین فرار کردند و در وسط جمعیت پنهان شدند؛ ولی همانطور که پیغمبر به حدیفه نخعی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود. سعد بن عباد از اصحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شیعه و سنی در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد. پس اقتدا کردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است. طلحه و زبیر از اصحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشته شدن عده زیادی از مسلمین شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین فرموده بودند: حربک حربی؛ چگونه می شود عمل آن‌ها را حمل بر صحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟! ابوهیره کذاب نیز از جمله اصحاب بود که عمر - خلیفه ثانی - او را به جرم احادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیانه زد. سمره بن جندب نیز که حدیث وضع می نمود، از صحابه بود. به طور کلی اگر دو نفر از صحابه دو راه مخالف یکدیگر را برگزینند، در این صورت حداقل یک نفر از آن‌ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کدامیک پیروی نمایند تا هدایت یابند؟ اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام یک راه حق را می روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می گردد و بدین معنا است که نمی شود بر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۰ صحابه‌ای اقتدا کرد. اصلاً با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه - نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی علیه السلام - که با ابوبکر بیعت نکردند، می روند ایراد گرفت. آیا علی علیه السلام حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟ راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی علیه السلام یا راه طلحه و زبیر؟ آیا معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب نبودند که با خلیفه چهارم جنگیدند و حتی در منابر و خطبه‌ها او را سب و لعن می کردند و تا هشتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هدایت است؟ در صورتی که پیامبر به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: حربک حربی. مگر عثمان - خلیفه سوم - از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود که امام علی علیه السلام خلیفه چهارم - درباره اش فرمود: «و او همانند کلاغی بود که همتش شکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیده می شد و سرش قطع می شد، برای او بهتر بود.» (۱) بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال‌ها باید نتیجه گرفت که: نمی توان هر صحابه‌ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت. ضعف سند از عدم صحت دلایل که بگذریم از نظر سند حدیث با مشکل روبروست. قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته‌اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبدالله بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۱ ابن عدی باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف است. بیهقی گوید که متن این حدیث مشهور است ولی سند به علت وجود حارث بن غصین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است. (۱)

صحابه معصوم نیستند

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به طور کلی گناه می شده اند یا از معصیت به دور بوده اند؟ پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی و یازده فرزند ارجمندش علیهم السلام که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آنها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می شده اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می نویسد: ابوطلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می کند: ۱. ابوبکر بن ابی قحافه ۲. عمر بن الخطاب ۳. ابوبکر بن شغوب ۴. ابوعبیده جراح ۵. ابی بن کعب ۶. سهل بن بیضا ۷. ابویوب انصاری ۸. ابوطلحه (صاحب مجلس) ۹. ابودجانه سماک بن خرشه ۱۰. انس بن مالک (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است). خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالک نقل می کند که می گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می سرود؟! پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۳ بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشربه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم درالمنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدرالدین حنفی در جلد دهم عمده القاری، مطلب فوق را آورده اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است. خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا؛ «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید.» (۱) قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می کنند، ملعون می خواند: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند. لعنت بر آنها و عذاب الهی بر آنان باد.» (۲) بسیاری از علمای فریقین - شیعه و سنی - معترفند که خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی القعدة سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار مسلمان، «۳» بالای منبر رفته و خطبه ای در مدح و فضایل علی علیه السلام ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا و ولی او هستم، علی نیز مولا و ولی او می باشد.» «۴» آنگاه دست ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد واگذار.» «۵» سپس پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۴ پیغمبر دستور داد خیمه ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشیند و به تمام امت دستور داد که با علی علیه السلام بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی علیه السلام بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند. بنابر آنچه در کتاب «الغدیر» (ج ۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده اند. «۱» بسیاری از صحابه نیز نقل کرده اند که عمر، بسیار خوشحالی می کرد و می گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد.» «۲» خود عمر می گوید: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حسن صورت و بوی خوشی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشی.» «۳» عمر ادامه می دهد که بعد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که آن جوان خوش رو چه کسی بود که من او را نمی شناختم؟ پیغمبر فرمود: «او از اولاد آدم نبود. او جبرئیل امین بود و آمده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید.» «۴» حال آیا می توان گفت که کدامیک از آن ۵ نفر این عهد و پیمان را رعایت کردند؟ حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشته بود که علی علیه السلام را به زور

شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن‌ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

فدک مال شخص پیامبر بود؟

پرسش: واقعه فدک چه بوده است و مگر فدک مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه علیها السلام مصادره و ضبط نموده‌اند؟ پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدک و حوالی آن «۱» به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدک برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا؛ «حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز» «۲» را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربى - خویشان و اقوام - و حق حقوق آن‌ها تأمل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید: «فدک را به حضرت فاطمه واگذار.» «۳» پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدک را به تو واگذار کنم» «۴» و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم درالمثنو و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او عطا نمود. تا زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود، فدک همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می‌داد، و مال الاجاره را به اقساط می‌آوردند. حضرت فاطمه علیها السلام به اندازه قوت یک پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۶ شب خود و فرزندانش، از اجاره بر می‌داشت و بقیه را با میل و اراده خویش، در میان فقرای بنی‌هاشم و سایر فقرا تقسیم می‌کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول - ابوبکر - ملک فدک را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند. ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی‌دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه‌ای است که به امت تعلق خواهد داشت» «۱» استناد می‌جست. لکن دقت نداشت که: اولاً فدک ارث نبوده و هبه‌ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه علیها السلام واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آن‌ها پس از فوتشان مایه‌شان را تصرف نموده‌اند، در می‌یابیم که این حدیث، کاملاً ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با آیات قرآن مجید است. حضرت فاطمه علیها السلام در دفاع از خود با استناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم - آیه ۷۶ سوره انفال، آیه ۱۲ سوره نسا و آیه ۱۷۶ سوره بقره - و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می‌توان به آیه شریفه وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ «سلیمان از داوود ارث برد»، «۲» آیه شریفه فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ؛ «خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد» «۳» و نیز آیه وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى «هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم» «۴» اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی باشند؟ آنگاه پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۷ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزئیات قرآن، از پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله و پسر عمویم علی ابن ابی طالب علیه السلام داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه علیها السلام درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه علیها السلام را

آغاز کرد. ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت‌هایی را که به دو ودیعه رسول‌الله علیه السلام یعنی فاطمه و علی علیهما السلام نموده، ضبط کرده است. ابوبکر اهانت‌ها را به جایی رساند که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شما دل مرا شکستید و حق مرا ستانیدید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداوند قادر، حق مرا از شما باز پس گیرد. سپس فاطمه علیها السلام افزود: ای پسر ابی‌قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدر محروم باشم؟ افترای بزرگی به خدا بسته‌ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته‌ای؟ آنگاه امام علی علیه السلام در مقام دفاع از فاطمه علیها السلام بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه علیها السلام را از ارث پدر محروم ساخته‌ای؟ حال آن‌که علاوه بر ارث، در زمان حیات پدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟» ابوبکر که با سلاح اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان دنبال مفری می‌گشت گفت: «فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه علیها السلام شاهد بیاورد که ملک خود وی می‌باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت از داشتن فدک محروم است.» امام علی علیه السلام گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می‌کنی؟ حال آن‌که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه علیها السلام شاهد می‌خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه علیها السلام به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی‌باشد؟! پس از آن، امام علی علیه السلام از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه علیها السلام عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت: همانند زن‌ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی علیه السلام به ابوبکر گفت: در این صورت پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۸ در زمره کفار خواهی بود، زیرا شهادت پروردگار درباره طهارت فاطمه علیها السلام را رد کرده‌ای. مگر نمی‌دانی که خداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل بیت را پاک و پاکیزه گردانید و هر زشتی و بدی را از شما بزداید.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟ پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امام علی علیه السلام افزود: تو ادعای فاطمه علیها السلام را که خداوند به طهارتش گواهی داده نمی‌پذیری، ولی شهادت عربی را که بر پاشنه پای خود ایستاده و بول می‌کند می‌پذیری!! امام علی علیه السلام پس از گفتن این جملات راهی منزل شد. هیاهوی عجیبی در بین مسلمین به راه افتاد و همگی حق را از آن علی و فاطمه علیهما السلام می‌دانستند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: در این هنگام ابوبکر بالای منبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسی گوش ندهند. او فحاشی و ناسزاگویی به فاطمه و علی علیهما السلام را چنین آغاز کرد: «نعوذ بالله او روباهی است که شاهدش دمش می‌باشد. او ماجراجو و بر پا کننده فتنه و فساد است که فتنه‌های بزرگ را کوچک نشان می‌دهد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می‌کند. او از زنانی چون ام‌طحال زانیه کمک و یاری می‌طلبد.» «۱» این فحش‌ها و اهانت‌هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول‌الله صلی الله علیه و آله به این دو محبوب و یادگار رسول‌الله صلی الله علیه و آله نثار کرد. امروزه نه فقط شیعیان، بلکه علمای اهل سنت از این کلمات متعجب‌اند. مثلاً ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش می‌نویسد: از استاد خودم «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه‌ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می‌داشت که من می‌فهمیدم و سؤال نمی‌کردم. استادم گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می‌شوند. حال نسبت‌هایی را که ابوبکر به آن‌ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۴۹ زانیه و ... را در کنار فرمایشاتی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله بگذارید که این دو بزرگوار را چنین توصیف نموده است: «علی با حق و حق با علی است» «۱» «هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و ...» «۲» «هر کس علی را بیازارد مرا آزرده» «۳» «هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده» «۴» «من شهر علم ام و علی دروازه آن است» «۵» «من سرای حکمت و علی ورودی آن است» «۶» «فاطمه پاره تن من است» «۷» «علی در قضاوت از همه شما اولی‌تر است.» «۸» دلیل روشن

دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می داشت باید همه آنچه را که از پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۰ همه آنها باز دارد. اما ابوبکر حجره های فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه و حفصه همسران پیامبر را به آنها داد. علاوه بر همه این ها، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در جلد سوم تاریخ سیره الحلبیه می نویسند: پس از چند روز در ملاقاتی که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه علیها السلام متأثر شد و گریست و طی نامه ای نوشت که فدک را به فاطمه علیها السلام باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد. جالب تر این که در دوره خلافت همین خلیفه دوم - یعنی عمر - فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام پس دادند و حتی خلفای بعد از عمر، از جمله امویین و عباسیون نیز فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام برگرداندند. حال باید پرسید: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه می توان توجیه نمود؟ «۱» بسیاری از اهل سنت در توجیه شرعی و قانونی و دفاع از ابوبکر می پرسند: «خلیفه ای که تمام بیت المال مسلمین در تصرف او بوده است، چه نیازی به باغ و ملک فدک داشته است؟» پاسخ این است که یقیناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتیاج و نه به منظور رعایت قوانین شرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سیاسی داشته است. غصب و مصادره فدک در حقیقت ادامه ماجرای بنی سقیفه و غصب خلاف بوده است. او می خواسته تا از این طریق خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولویت داشته اند مستاصل نموده، و درگیر و مشغول گرفتاری ها و مشکلات روزمره نماید تا به فقر و تهیدستی گرفتار آیند و خود به خود خیال خلافت از سرشان دور شود. زیرا آنها می دانستند که اگر آن خاندان جلیل القدر و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۱ با تقوی، درگیر فقر و تهیدستی نباشند و دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آنها رو می آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راه هایی را که منجر به جلب اموال دنیوی می شد، بر آنها بستند. غاصبان خلافت، حتی خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن که صدقات را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش حرام نمود، باب خمس را برای آنها باز نموده و در قرآن مجید می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» «ای مؤمنان! هر چه که به شما غنیمت رسید خمس آن برای خدا، رسولش، خویشان، یتیمان و در راه ماندگان می باشد.» «۱» خلیفه اول این حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جلیل القدر از همه جا کوتاه گردید که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد. طبق نظر فقهای شیعه امامیه که بر اساس آیه مذکور می باشد، خمس به شش قسمت تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوی القربی، سهم یتام، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بنی هاشم. سه سهم اول به امام یا نائب الامام داده می شود تا به مصرف مصالح مسلمین برسد. جالب این که بسیاری از علمای اهل سنت نظیر امام ثعلبی، طبری و جلال الدین سیوطی و جار الله زمخشری این کار خلیفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهای شیعه را تأیید کرده اند. با یک بررسی اجمالی، عواقب و عوارض جانبی مسأله غصب فدک روشن می گردد. خداوند در سوره هود صریحاً می فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشنی چون قرآن دارد و با گواه صادقی چون علی علیه السلام دارد.» خطیب خوارزمی نیز در مناقب می گوید: از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست و او پاسخ داد: «او علی علیه السلام است که برای پیغمبر شهادت پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۲ داده و او از پیغمبر است.» «۱» حال شهادت شرعی کسی را که در قضیه فدک شاهد پیغمبر بوده است، رد می کنند و می گویند: چون علی علیه السلام در این قضیه ذینفع می باشد، پس شهادتش تمایل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. برای کسی که شهادت علی علیه السلام را - که مورد تصدیق قرآن است - رد کند چه حکمی می توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان علی علیه السلام و متعاقباً پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؟ حدیث دیگر: بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از

تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید.» (۲)

راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این حدیث را درباره آزار و اذیت علی علیه السلام بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفۃ الصادی» از پیامبر خدا علیه السلام چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد.» (۳) آیا ملک متصرفی فاطمه علیها السلام را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟ نارضایتی فاطمه علیها السلام تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری در «الامامۃ و السیاسه» می گوید: فاطمه علیها السلام در بستر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۳ بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نموده و رضایت را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را نزد او خواهم نمود.» و نیز می گوید: «فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آنها را به همین حال ترک نمود تا دار فانی را وداع گفت.» حال خبر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.» (۱) ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغیین از رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می گردد.» (۲) جالب است که عده ای متعصب، به منظور تبرئه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متاثر می شود، فاطمه علیها السلام نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت غضب احساسی و غیر دینی فاطمه علیها السلام در قضیه فدک غضب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پروردگارش را به دنبال ندارد. به پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۴ همین دلیل بعداً این تاجر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این طرفداران متعصب چنین می گویند: بعدها که امام علی علیه السلام به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه علیها السلام است.» پاسخ آنها چنین است: بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه ای که پیغمبر درباره اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوانهای بالای شانهاش مالا مال از ایمان نموده است» (۱) آیا مؤمنه ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می نماید؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و بر غضب خویش تا دم مرگ باقی می ماند و وصیت می کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟! از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه علیها السلام احساسی باشد باید پس از عذرخواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نباید بر حقد و کینه خود باقی بماند.» (۲) در روایات نیز آمده است که مؤمن نباید عداوت و کینه اش را بیش از سه روز در دل داشته باشد. اما ملاحظه می شود که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت. (۳) با توجه به این ویژگی های فاطمه علیها السلام می توان دریافت که غضب فاطمه علیها السلام از آن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۵ جهت ریشه در دین داشته، که حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او

دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است. در مورد این که چرا علی علیه السلام پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی علیه السلام در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر می خواست که علی علیه السلام بر خلاف سیره شیخین عمل می کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مبنی بر این که علی علیه السلام منافع خویش را در نظر می گیرد قوت می بخشید. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود. برای اثبات این که علی علیه السلام در عمل آزادی نداشت می توان مثال هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول الله صلی الله علیه و آله را عوض کردند و چون ایشان می خواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی علیه السلام مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح، - که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود - منع کرد، فریادها بلند شد که علی علیه السلام بر خلاف حکم عمر، عمل می کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت. از طرفی در همان جنگ صفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آستانه پیروزی بر معاویه بودند که عده ای از سپاهیان خود امام علی علیه السلام عرصه را بر ایشان تنگ نموده و امام را به پذیرش حکمیت وادار نمودند. آن ها مالک اشتر را تهدید کردند که در صورت ادامه پیشروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی علیه السلام را خواهند کشت. آیا خلیفه ای که در یک ماجرای نظامی این قدر تحت فشار باشد، در شرایط غیر نظامی چقدر می تواند آزادی عمل داشته باشد؟! ابو محمد بن مسلم دینوری در جلد اول الامامه و السیاسة و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه علیها السلام را خشمگین و عصبانی کرده ایم بیا با هم به خانه اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه علیها السلام رفتند؛ ولی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۶ ایشان اجازه ملاقات نداد. ابوبکر و عمر، علی علیه السلام را واسطه قرار دادند. فاطمه در مقابل علی علیه السلام سکوت نمود. علی علیه السلام به همین مقدار اکتفا نموده و اجازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدند به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه علیها السلام رو به دیوار کرد. ابوبکر گفت: ای حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. سپس شروع به توجیه عمل خود کرد و گفت: من این کار را به خاطر اجرای دستور رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی برند. فاطمه علیها السلام در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یادشان می آورم که فرمود: «رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است.» (۱) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده ایم. آنگاه فاطمه علیها السلام ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و» پس از آن ابوبکر متأثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می برم. بالاخره فاطمه علیها السلام گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می کنم.» (۲) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه علیها السلام را گریه کنان ترک نمود. اکنون این سؤال مطرح می شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می کنید؟

شیعیان و عایشه

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی دانند؟ و بعضی به او بد می گویند؟ پاسخ: شیعیان

معتقدند اگر کسی به هر یک از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این عمل ناپسند نسبت به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول الله صلی الله علیه و آله را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی دانند. برخی اشخاص به آیه ای از سوره نور که می فرماید: **الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ؛** «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می زنند مبرا هستند» (۱) استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت ولی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در آیات سوره تحریم می فرماید: **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا؛** «شوهران خود را قبول نداشته و به آن ها خیانت می کرده اند.» (۲) البته خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۸ نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می داد و موجب فتنه و فساد می شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «خانتاهما» را درباره آنان به کار برده است. اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است. بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آن ها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آن ها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می فرماید: **الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ؛** «مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی کند: این دو فرقه متمایل به هم می باشند.» (۱) بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده اند یا تمرد نموده اند، بر خلاف نص آیات فوق نمی باشد. اما در ذیل به بعضی از مشکلات عایشه که - شیعه و سنی - بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می دهند اشاره می شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمالی را مرتکب می شده که سایر زنان پیغمبر - حتی حفصه دختر عمر - چنین اعمالی را مرتکب نشده اند. بنابراین، اعمال عایشه که در کتب اهل سنت هم فراوان به چشم می خورد، تاریخ زندگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمونه، ام حبیبه و سوده - به جز ام المؤمنین حضرت خدیجه - به جهت زوجه رسول الله بودن، نزد شیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه های مسلمین، برای عایشه و حفصه - به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن - نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند. شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۵۹ اهل بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می کرد، مورد انتقاد قرار می دهند. او بارها از دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله سر پیچی کرد و علی رغم آگاهی از آیه شریفه: **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛** آنانکه خدا و رسول او را آزار و اذیت کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذاب بزرگی مهیا ساخته است» (۱) موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می نمود. برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت

سخن گفتن: اهانت می‌کرد و به پیغمبر می‌گفت: «در گفتار و کردار عدالت پیشه کن!» این کلمات اهانت‌آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گذاشت که بلافاصله سیلی محکمی بر صورت دخترش نواخت و خون بر جامه‌اش سرازیر گشت. امام غزالی نیز در همان کتاب نقل نموده که وقتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن‌ها قضاوت کند. پیغمبر خطاب به عایشه گفت: تو می‌گویی یا من بگویم؟ عایشه در پاسخ گفت: «شما بگویید. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می‌کنی پیغمبر خدایی؟!» «۲» اگر کتب امام غزالی، تاریخ طبری، مسعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سنت مطالعه شود، ملا-حظه می‌شود که عایشه را متمرّد اوامر خدا و رسولش خوانده‌اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى در خانه هایتان نشسته و آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرای و آرایش نکنید. «۳» به همین دلیل تمامی همسران رسول‌الله دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۰ ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره نمی‌روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده‌ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد. قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می‌فرماید: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ؛ ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید. «۱» در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن تمرّد می‌کرد. برای مثال بازیچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف - والی منصوب امام علی علیه السلام - را در بصره کنند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از یک صد نفر از مردم بی‌دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن‌ها در مسجد کشته شدند - به نقل از ابن اثیر، مسعودی، طبری و ابن ابی‌الحدید - آنگاه خود با پوست پلنگ‌وزره پوش، همانند یک مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه و زبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشانده و ولی‌زوجه پیامبر خدا را با اوصاف فوق به میدان کارزار و نبرد با علی علیه السلام فرستادند. همان امیرالمؤمنینی - علی علیه السلام - که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می‌باشد. در این کارزار - که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد - خون هزاران نفر ریخته شد. جنگ عایشه با علی علیه السلام نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از نشانه‌های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی علیه السلام بیان نموده است. میر سید علی - فقیه همدانی شافعی - در جلد سوم موده‌القربی از خود عایشه نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می‌باشد.» «۲» نکته جالب توجه آن است پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۱ که علی رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر علی علیه السلام خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن‌که در بصره بیاد آوردم. تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می‌نویسد: روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول‌الله صلی الله علیه و آله او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یادآوری نمودند که: مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ‌های حوآب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی کلاب رسید. سگ‌ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند. عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوآب» است ولی در عین حال بازهم اسیر توطئه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد. پس از رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن علیه السلام بست و اجازه نداد تا امام حسن علیه السلام را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان

بنی هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین علیه السلام جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی چنانه‌اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکره خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خواند شاه در روضه الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز ابن شحنه در روضه المناظر آورده‌اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می‌کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد- کنایه از این که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده‌اند «چون خبر شهادت امام علی علیه السلام به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۲ سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن علی علیه السلام اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می‌خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نمایید تا نگویم!» علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از علی علیه السلام نمی‌باشیم؟ ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و دیگران نقل می‌کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می‌کرد تا جایی که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه‌ای پیدا کرد تا با امام علی علیه السلام مخالفت ورزد، و او را قاتل عثمان بخواند. در پاسخ به عده‌ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیبه در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرنجی در کتاب «اعلام سیره النبی» و ابن البیع نیشابوری نقل کرده‌اند که: عایشه به عبدالله زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می‌دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده‌ام.» عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می‌کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌رفت تا آن‌ها را بفریبد و در این قضایا همراه و همدستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زیر را ابن ابی‌الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می‌کند: «ام سلمه هم برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است، بسیار متأثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی علیه السلام می‌پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را بفریبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می‌دادی و او را پیر خرفت می‌نامیدی و قتلش را واجب می‌شمردی. حالا خونس را بهانه کرده‌ای و در مقابل علی علیه السلام می‌ایستی!! بیادتی می‌آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدم، در آن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۳ میان علی علیه السلام نیز وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجومبری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می‌شود، آن هم تو آمده‌ای و پیغمبر را مشغول نموده‌ای. پیغمبر صلی الله علیه و آله غضبناک و صورت مبارکش سرخ‌گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن که از ایمان بیرون رفته باشد.» «۱» سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می‌کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ‌های حوآب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول‌الله! به خدا و رسولش پناه می‌برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «پرهیز از این که آن شخص تو باشی.» سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت: «در یکی از سفرها من و تو همراه پیغمبر بودیم و

امام علی علیه السلام کفش های ایشان را می دخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول الله! ما قدر مصاحبت تو را نمی دانیم پس ما را تعلیم ده، و بفرماید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم. من از ایشان سؤال کردم یا رسول الله! چه کسی بر آن ها خلیفه می باشد؟ ایشان فرمود: همان کسی که کفش های پاره مرا می دوزد. گفتم یا رسول الله! به جز علی علیه السلام کسی کفش شما را نمی دوزد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همان علی خلیفه است.» عایشه مجدداً آن را نیز پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۴ تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این که همه این احادیث را می دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می روم!! آیا باز هم می توان گفت: عایشه فریب خورده بود یا فراموشی و نسیان بر او غلبه کرده بود!!

دلایل لعن بر معاویه

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می دانید و پیوسته او را لعنت می کنید؟ دلایل کفر و لعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی امیه هستند چه می باشد؟ پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می خوانند که برادر ام حبیبه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول الله صلی الله علیه و آله عایشه می باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبه - ابو سفیان - با فضیلت تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین - مخصوصاً اهل سنت - محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی دانند، لذا استفاده از واژه خال المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه های سیاسی دارد. این انگیزه ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت است. همین انگیزه های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه ای می دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین علیهما السلام را که ریحانه های پیامبر و دو سید اهل بهشت می باشند، کشتار نمود. نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیر المؤمنین علیه السلام، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می باشد خال المؤمنین نمی خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می نمایند. بدتر این که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند. از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می خوانند این سؤال پرسیده می شود که آیا خال المؤمنین - معاویه - می تواند خال المؤمنین دیگری - محمد بن ابوبکر - را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۶ خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود. از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو - سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است. بعد از این که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می کرد که چرا اسلام آورده ای؟ او همواره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت می نمود و به ایشان ناسزا می گفت. تا این که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکننده بود. عباس -

عمومی بزرگوار پیامبر- از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عمومی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود» (۱) و مدائنی نیز می گوید: «زید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است.» (۲) مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا و پایین می روند. جبرئیل این آیه شریفه را آورد: وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا؛ «آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می باشد، و درختی است که در قرآن از آن به لعن یاد شده- شجره بنی امیه- و ما به ذکر آیات عظیم، آن ها را از خدا پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۷ می ترسانیم و لکن چیزی جز کفر و طغیان بر آن ها نیفزاید.» (۱) پس وقتی خداوند شجره بنی امیه را ملعون معرفی کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه های آن یعنی معاویه و یزید نیز ملعون خواهند بود. در این آیه شریفه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲) نیز صریحاً مفسدین فی الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار می دهد. کدام قاطع رحم و مفسد فی الارض از معاویه بالاتر است که فساد او زبانزد دوست و دشمنش می باشد؟ همچنین در سوره احزاب می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ «آنان که خدا و رسولش را اذیت نمایند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد.» (۳) آیا کسی بیشتر از معاویه به علی، حسن، حسین علیهم السلام و سایر اصحاب چون عمار یاسر آزار و اذیت رساند؟ همانطور که قبلاً گفته شد، آزار و اذیت علی علیه السلام، آزار و اذیت پیامبر خدا و در نتیجه خداوند می باشد. حتی آزار و اذیت حسن و حسین علیهما السلام به شخص پیغمبر بر خواهد گشت، چون ایشان فرموده است: «حسین از من است و من از حسینم.» (۴) در سوره نسا نیز آمده است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ هر کس مؤمنی را عمداً بکشد جزایش آتش جهنم است، و لعن و عذاب بزرگی برای او در نظر گرفته شده است.» (۵) آیا حجر بن عدی و هفت تن از یارانش به دستور معاویه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغنزی را کسی غیر از معاویه زنده به گور کرد؟ آیا حسین و یارانش، به دست کسی جز یزید کشته شدند و سر آنان بریده شد؟ مگر معاویه به جعهده- همسر امام حسن علیه السلام- وعده نداد که در صورت کشتن امام، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۶۸ یکصد هزار درهم به او بدهد و او را نیز به همسری پسرش یزید در آورد؟ آیا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشیر برنده امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود به دست کسی جز معاویه مسموم شد؟ آیا محمد بن ابوبکر را به دستور معاویه نکشتند و سپس در شکم خر مرده ای قرار داده و به آتش کشیدند؟ آیا بسر بن ارطاه آن سفاک خون آشام، ده ها هزار از شیعیان علی علیه السلام را در مدینه، صنعا و یمن به دستور معاویه قتل عام نکرد و سپس به بچه ها و زنان آنان رحم نکرد- علامه سمهودی در تاریخ المدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه تعداد کشتگان را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می کنند. دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد. به طوری که در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می کردند. همانطور که قبلاً گفته شد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانده اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقه این روایت را به اهل بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل بیت مرا سب کند مرتد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خدا شنیده شده است که «به جز مؤمن، کسی علی علیه السلام را دوست نمی دارد و به جز کافر، کسی با علی علیه السلام دشمنی نمی ورزد.» (۱)

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می‌باشد؟ پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (پس از آن که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را به آنان بپردازید که واجب و فریضه است.) «۱» در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است. عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می‌کنم و عمل کنندگان به آن‌ها را مجازات می‌کنم» «۲»، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تاکنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می‌کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می‌باشد. حال آن که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان است. جالب‌تر این که: عمر برای این حکم خود اصلاً دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می‌کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می‌دانم. برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ‌تر از آتش شده و در کتب خود، ده‌ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی‌اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده‌اند. برای مثال عده‌ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم می‌دانند، لیکن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۰ علمایی چون طبری در جزء پنجم تفسیر خود، امام فخر رازی در جزء سوم مفاتیح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در باب نکاح المتعه آورده‌اند. امام بخاری و امام احمد حنبل نیز در صحیحین خود از عمران بن حصین نقل کرده‌اند که گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد. ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می‌کردیم. آیه‌ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاری می‌گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است.» «۱» برخی دیگر تلاش دارند تا آیه شریفه *إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ* *أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ*؛ «مگر بر جفت‌هایشان یا کنیزان ملکی آن‌ها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنان نیست» «۲» را ناسخ آیه فوق قلمداد کنند. با اندکی توجه می‌توان دریافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مدنی است. از آنجا که سوره‌های مکی از نظر زمانی مقدم بر سوره‌های مدنی می‌باشند؛ لذا ناسخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا- حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم- این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر علمای اهل سنت از جمله جارالله زمخشری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکومات قرآن دانسته‌اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالک بن انس- امام مالکی‌ها- متعه را هنوز مجاز و مشروع می‌دانند. نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده‌ای برای آن بیان می‌کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی‌دانند. در پاسخ باید گفت: اولاً متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۱ تخفیف داده شده است. در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به‌طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی‌برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد. همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی‌باشد. محرومیت زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد. در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است. برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می‌دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن

فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه‌ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می‌توان گفت که: حاکمان و خلیفه‌های بعدی نیز می‌توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی علیه السلام هیچگاه این حکم را نپذیرفته‌اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده‌اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!! بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکمات است و در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازدواج ولی با شرایط خفیف‌تر و آسان‌تر است.

علی (ع) وصی رسول الله (ص)

پرسش: چرا شیعیان علی علیه السلام را وصی رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌دانند؟ پاسخ: هیچ شک و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر و وصی ایشان باشد، و افراد متعددی در یک زمان نمی‌توانند عهده دار این مسئولیت باشند. چون قبلاً دلایلی بر اثبات جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان گردید، لذا در این قسمت فقط به بیان احادیثی از رسول‌الله صلی الله علیه و آله که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی علیه السلام دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می‌پردازیم. ۱. امام ثعلبی در تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میرسیدعلی همدانی در موده القربی از خلیفه دوم نقل می‌کنند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که بین اصحاب، عقد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی علیه السلام در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصی من در امتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی علیه السلام جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.» ۱) ۲. امام احمد حنبل در مسند، سبط ابن جوزی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب نقل می‌کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرس که وصی او کیست؟ «سلمان از رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۳ کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی طالب است.» ۱) ۳. موفق بن احمد، اخطب الخطبای خوارزم نیز نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است.» ۲) ۴. شیخ الاسلام حموینی از ابوذر غفاری نقل می‌کند: «رسول‌الله فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.» ۳) ۵. خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می‌کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصیی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در امتم، در اهل بیتم و در عترتم می‌باشد.» ۴) ۶. ابن مغازلی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصبع بن نباته- یکی از یاران و اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام- نقل می‌کنند که ایشان در خطبه‌ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم. من امیرالمؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سید و آقای اوصیاء می‌باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی با خدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می‌باشند.» ۵) پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۴ ۷. ابن مغازلی شافعی از ابن مسعود نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علی منتهی شد. زیرا هیچ کدام از ما بر بت سجده ننمودیم پس مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.» ۱) ۸. میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی از عتبه بن عامر الجهنی نقل می‌کند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سه چیز بیعت نمودیم: شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست، نبوت و پیغمبری محمد و این که علی وصی اوست. پس ترک هر کدام از این سه موجب کفر می‌گردد.» ۲) ۹. از همان مأخذ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «به درستی که خدای متعال برای هر پیغمبری

وصیی قرار داد. شیث را وصی آدم، یوشع را وصی موسی، شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد. وصی من بهترین اوصیا می باشد و من دعوت کننده و علی روشن کننده حق و حقیقت است.» (۳) ۱۰. صاحب ینابیع از موفق بن احمد خوارزمی از ابو ایوب انصاری نقل می کند: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود، فاطمه بر بالین او آمده و می گریست. پیغمبر به او فرمود: «ای فاطمه! از کرامت های پروردگار به تو این است که همسر تو را کسی قرار پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۵ داد که در اسلام از همه مقدم تر و عملش از همه زیاده تر و صبر و بردباریش از همه بیشتر می باشد. به درستی که خدای بزرگ به اهل زمین نظری افکند، پس از میان آن ها مرا برگزید و به پیغمبری مرسل مبعوث نمود. دوباره نظری افکند، آنگاه همسر تو را از میان آنان برگزید و تزویج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصی من قرار داد.» (۱) ابن مغازلی نقل می کند که پیغمبر در ادامه فرمود: «ای فاطمه! به ما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که به هیچ کس دیگری تا کنون عطا نشده است و کسی نیز هرگز آن را درک نمی کند: ۱. افضل پیامبران از ما است و او پدر تو می باشد؛ ۲. وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است؛ ۳. شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو است؛ ۴. کسی که دارای دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز می کند از ماست و او جعفر پسر عموی تو است؛ ۵. دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می باشند و آن ها فرزندان تواند؛ ۶. به آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، از ما است و او از اولاد تو می باشد.» (۲) ابراهیم ابن محمد حموینی در فرائد دنباله این حدیث را چنین نقل می کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این که زمین پر از ظلم و فساد شود و زمین را پر از عدل و داد می کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم تر و مهربان تر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۶ است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می باشد؛ ۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی تر، نسبت به رعیت از همه مهربان تر، به مساوات از همه عادل تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بینا تر است.» (۱) مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده ای می گویند خلیفه وقت می تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می یابیم که اگر وصی بودن علی علیه السلام وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیث، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می گوید: «هیچ شک و شبهه ای نزد ما نیست که علی علیه السلام، وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده اند.» (۲) به همین جهت است که به هنگام وفات پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده است. بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلد های چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیه الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله به هنگام ارتحال، علی علیه السلام را طلبید و سر خود را بر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۷ سینه او گذاشت تا روح از بدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شد که سرش روی سینه من بود. روح آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست هایم را بر صورتم کشیدم.» (۱) در جلد دوم شرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علی علیه السلام همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قبر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد.» (۲) با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می پرسند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دستور

قرآن مجید که می‌فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ «چون مرگ بر یکی از شما فرا رسد بر شما است که اگر دارای متاع دنیوی هستید به والدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است» (۳) به هنگام فوت وصیت خود را نوشته‌اند، چرا وصیت نامه‌ای از رسول‌الله صلی الله علیه و آله که در آن علی علیه السلام را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟ در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «ای علی! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می‌کنی. مرا غسل می‌دهی، دین مرا ادا می‌کنی و در قبر پنهانم می‌کنی.» (۴) به شهادت تاریخ، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۸

امیرالمؤمنین علیه السلام همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظر دارند که امور فوق، توسط علی علیه السلام انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول‌الله صلی الله علیه و آله مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت‌المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی علیه السلام می‌باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می‌شد نه علی علیه السلام. اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد؛ بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را نوشته‌اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می‌فرماید: «کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است.» (۱)

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن که ۲۳ سال، وصیت‌های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید. بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده‌اند که رسول‌الله صلی الله علیه و آله هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده‌ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای - عمر بن الخطاب - غوغا نموده و گفتند: آن حضرت هذیان می‌گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده‌اند که عبدالله بن عباس پیوسته گریه می‌کرد، اشک می‌ریخت و می‌گفت: «یوم الخميس ما یوم الخميس»؛ روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه‌ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۷۹ شده است که تو به گریه افتاده‌ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» (۱) اما بعضی از حضار مجلس مانع شدند و گفتند: «او هذیان می‌گوید و قرآن ما را بس است.» آن‌ها نه فقط از وصیت نوشتن آن حضرت ممانعت کردند، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می‌گوید. امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می‌گوید بعد از آن عمر گفت: «این مرد را واگذارید که او هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است.» (۲) پس از این گفته عمر، اصحاب حاضر دو گروه شدند. عده‌ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید.» (۳) بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسلمانان شکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسارت را به جایی رساند که نه تنها رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به نام «محمد» هم نخواند بلکه گفت: «این مرد هذیان می‌گوید» و با نص صریح قرآن مخالفت آشکار نمود. زیرا قرآن می‌فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ «محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از شما نیست لکن رسول‌الله و خاتم النبیین است.» (۴) این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه‌های

«رسول الله» و «خاتم النبیین» استفاده کنید. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۰ برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته‌اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلاً ایمان به رسول الله نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است». بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می‌گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ نیز بر همین معنا دلالت دارد. بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هذیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی آشکار و اهانت به خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است. واژه بدتر آن است که گفت: «قرآن ما را بس است!!» برخی از مدافعین عمر برای مبرا ساختن وی می‌گویند: - چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است. - عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است. - مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است. - از کجا معلوم است که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟ در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: اولاً در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی علیه السلام جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه نبوده است، مگر خلیفه می‌تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟! ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می‌دانسته و می‌خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۱ چیزی خود، سکوت اختیار می‌کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد. ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی می‌باشد. قرآن دارای محکمات و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می‌نویسد: «این امر مسلم است که راه بی‌راهنما نتوان پیمود. از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و همانند کلام کسی می‌ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طبیب نیازی نداریم.» رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانده بود تا پیامبر بخواهد یاد آوری نماید که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازل شده بود. لذا فقط موضوع جانشینی باقیمانده بود. پیغمبر می‌خواست گفتارهای پیشین خود را تأیید و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می‌گوید: جمله «لن تضلوا بعدی» در آخرین گفتار پیامبر، می‌رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت باقی نمانده بود. ولی به هر حال ما اصرار بر این نداریم که ایشان حتماً می‌خواسته راجع به خلافت بنویسد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می‌خواسته بنویسد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن‌ها روشن شود و به وضعیت امروزی گرفتار نیایند. «۱» چون سیاستمداران آن زمان دریافتند که پیامبر می‌خواهد درباره چه چیزی بنویسد، ممانعت کردند تا خودشان به نوایی برسند. حتی می‌توان چنین دریافت که پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۲ ممانعت آن‌ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می‌خواسته مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن که سیاستمداران می‌دانسته‌اند که خودشان خلیفه نخواهند بود؛ لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه‌ها در آینده مسدود نشود، و گرنه هیچ انسان قسی القلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محضر در حال مرگ - آن هم وجود مبارک خاتم النبیین - جلوگیری نمی‌کند. به هر حال همه این‌ها، توجیهات عده‌ای متعصب است که برای مبرا نمودن عمر به هر قیمتی - حتی به قیمت توهین به پیامبر - بیان می‌کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمدتاً می‌بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می‌نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان نویسی ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!؟

زادگاه علی (ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

پرسش: محل ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟ پاسخ: برخی چنین تصور می کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زایمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زایمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زایمان نموده و علی علیه السلام به دنیا آمده است. با این برداشت ولادت علی در داخل کعبه را امری بدون اهمیت و طبیعی قلمداد می کنند. در صورتی که پیشامد مولود کعبه به گونه دیگری بوده است که در زیر بیان می شود. فاطمه بنت اسد در آخرین ماه وضع حمل بوده است. در یکی از روزها که به مسجدالحرام می رود، او را درد زایمان فرا می رسد. او در مستحار کعبه مشغول راز و نیاز و دعا به درگاه احدیت می شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند می دهد که خدایا! درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان دیوار خانه کعبه «۱» شکافته می شود و ندایی می رسد که: «ای فاطمه! درون آی.» «۲» جماعت مردمی که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که دیوار خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و دیوار دوباره به حالت اولیه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس - عموی پیامبر - که در میان جماعت نظاره گر بود بر انگیزته شد. با مشاهده این صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار کعبه رساند و قضیه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آنها برای باز کردن قفل درب کعبه به جایی نرسید. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هیچ گونه غذا، مراقبت و پرستاری، درون خانه کعبه ماند. خبر این واقعه غیر منتظره در پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۴ تمام محله های مکه پیچید و ثقل مجالس اهالی مکه شد. پس از سه روز، همان محلی که به روی فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و فاطمه همراه با نوزادی بر روی دست بیرون آمد. این واقعه همه چشم ها را خیره ساخت و جماعت زیادی که شاهد این پیشامد بودند بر او هجوم آوردند. «۱» به همین جهت است که ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقایسه با عیسی مسیح تفاوت چشمگیری دارد. زیرا به هنگام ولادت حضرت عیسی، به حضرت مریم که درون بیت المقدس بود، ندا رسید: «از بیت المقدس بیرون آی که اینجا محل عبادت است نه محل زاییدن.» «۲» با توجه به برتری کعبه بر بیت المقدس، این ویژگی و امتیاز تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به فرد است، که مولود کعبه نامیده شده است. نامگذاری علی علیه السلام: از آن جایی که تمامی کتب آسمانی، نام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ترتیب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده اند می توان گفت: پروردگار نام این دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلی ثبت نموده است؛ لذا نامگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ولادت ایشان صورت نگرفته است، به طوری که: ۱. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ابن عساکر در تاریخ خود ضمن توصیف حالات علی علیه السلام، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة نقل کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بر بالای عرش این کلمات نوشته شده که به جز خدای یکتای بدون شریک، خدای دیگری نیست. محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید نمودم.» «۳» پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۵ ۲. در ینابیع المودة نیز از امام الحرم از سیره ملا (وسيلة المتعبدين) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالای عرش نظر کردم کتیبه ای دیدم که بر آن نوشته بود: محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و او را به وجود علی علیه السلام تأیید و یاری نمودیم.» «۱» ۳. خطیب خوارزمی در مناقب، ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازی فقیه شافعی همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش از آن که خداوند آسمان ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات «لا- إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «علی ولی خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود.» «۲» ۴. میر سید علی فقیه شافعی در مودة هشتم از مودة القربی نقل می کند که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم دیده ام: الف: در شب معراج وقتی به بیت

المقدس رسیدم بر صخره آن- لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدَتُهُ بَعْلَى وَزِيرُهُ- یافتم. ب: به سدره المنتهی که رسیدم- إني أنا الله لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخِدِي وَ مُحَمَّدٌ صِفَتِي مِنْ خَلْقِي أَيْدَتُهُ بَعْلَى وَزِيرُهُ وَنَصْرَتُهُ بِهِ- را ثبت شده دیدم. ج: وقتی به عرش رب العالمین رسیدم دیدم بر ستونهای آن نوشته شده است- إني أنا الله لا إِلَهَ إِلَّا أنا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي أَيْدَتُهُ بَعْلَى وَزِيرُهُ وَنَصْرَتُهُ بِهِ. د: وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت- لا إِلَهَ إِلَّا أنا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي أَيْدَتُهُ بَعْلَى وَزِيرُهُ وَنَصْرَتُهُ بِهِ. نوشته شده است. ه- امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۶ ابن عباس آورده اند که آیه شریفه: هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ؛ «خدای تعالی به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند»، «۱» درباره علی علیه السلام آمده است. همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایی به جز خدای یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی طالب علیه السلام تأیید نمودم.» ۶. آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة به روایت از ابن مغازلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده اند که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود.» «۳» اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده اند که نام علی علیه السلام به آن ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است: وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ «خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه ها و درختان و سقف های بلند منزل گیرد»، «۴» مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت موسی می فرماید: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ فِيهِ الْيَمِّ پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۷ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ «به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم.» «۱» سوره مریم نیز خبر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام می دهد: فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ سَرِيًّا وَهَؤُلَاءِ الْفِتْنَةُ تَاسِقُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ النَّبَشِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا؛ از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خدایت از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کند. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب تناول کن و از این چشمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار- مواظب باش- و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده ام تا با کسی سخن نگویم.» «۲» به استناد همان شواهد، دستور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در مودة القربى، ینابیع المودة و کفایه الطالب نقل شده: چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه اسم پدرش اسد را بر او نهاد، ولی ابوطالب از این نامگذاری خرسند نبود. پس به فاطمه گفت: «بیا امشب با هم به کوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم. شب هنگام، هر دو به کوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفته و به دعا مشغول شدند. ابوطالب دعای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد، لوحی از زبرجد سبز مشاهده کرد که بر آن چهار سطر شعر نوشته بود. لوح را برگرفت و بر سینه اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۸۸ نوشته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری

تعالی را شکر نمود. سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی هاشم به داشتن آن لوح بر قریش افتخار می کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجاج با عبدالله بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید. «۱»

مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه

پرسش: چرا زهد و تقوای علی علیه السلام را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی دانید؟ پاسخ: در مورد ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود: ۱. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی شناسم که از علی ابن ابی طالب پارسا تر باشد». ۲. ملا علی قوشچی در کتابش می گوید: «عقول عقلا درباره علی علیه السلام مات و مبهوت است زیرا او بر گذشتگان و آیندگان قلم کشید». وی اضافه می کند که «شنیدن حالات علی علیه السلام و وضع زندگانی او هر آدمی را متحیر می کند». ۳. عبدالله رافع می گوید: روزی به هنگام افطار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. کیسه مهر شده و سر بسته ای برایش آوردند. چون کیسه را باز کردم، آرد سبوس داری که پوسته های آن را نگرفته بودند در آن یافتم. علی سه کف دست از آن آرد را در دهان خود ریخت و جرعه آبی نیز بالای آن نوشید. سپس خدای را شکر نمود و سر کیسه را دوباره مهر نمود. علت را پرسیدم که یا علی! چرا دوباره آن را مهر کردی؟ ایشان فرمود: چون حسن و حسین علیهما السلام به من محبت می ورزند، می ترسم روغن زیتون و یا شیرینی با آن مخلوط نمایند و نفس علی از خوردنش لذت برد. به همین دلیل علی جلو نفس خود را از خوردن غذاهای لذیذ می گیرد تا مغلوب نفس نگردد. ۴. امام علی علیه السلام در آخرین شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذارید مردم ببینند و اگر سؤالی دارند قبل از این که به من دسترسی نداشته باشند بپرسند. صعصعه از ایشان پرسید دلیل افضل بودن شما بر آدم چیست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالی که همه چیز برایش مهیا بود ولی علی هرگز گندم نخورد. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۰. ۵. سلیمان بلخی در ینابیع الموده، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل، خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند: «روزی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ظرف ماست ترشی که بوی ترشیدگی آن به مشام می رسید، همراه با قرص نان جوین خشکیده سبوس داری در دست ایشان دیدم. نان به قدری خشک بود که شکسته نمی شد و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با زانوی خود می شکست، و در همان ماست ترش نرم می کرد و می خورد. ایشان به من نیز تعارف کرد و من گفتم روزه هستم. ایشان فرمود: از حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه باشد و میل به طعامی پیدا کند و برای خدا از آن نخورد، خداوند از طعام های بهشتی به او بخوراند.» سوید گفت: دلم به حال علی علیه السلام سوخت و به فضه، خادمه آن حضرت که در نزدیک من بود، گفتم: از خدا نمی ترسی که سبوس جو را نمی گیری و برایش نان می پزی؟ فضه به خدا سوگند خورد که خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسید: به فضه چه می گفتی؟ برایشان توضیح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول الله صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمی گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت - کنایه از تأسی ایشان به پیغمبر است. ۶. موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب نقل می کنند: روزی در دوره خلافت امام علی علیه السلام برایش حلوی شیرینی آوردند. ایشان قدری با انگشت از آن حلوا برداشت، بو کشید و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (یعنی تا کنون حلوا نخورده است). گفتم: یا علی! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود: حلال خدا حرام نمی شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر کنم، در حالی که در گوشه و کنار مملکت، شکم های گرسنه وجود دارد؟ ۷. خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می کند: روزی برای آن حضرت فالوده آوردند.

آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد. ۸. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری، یعنی همان شبی که به دست ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد، افطار را میهمان دختر خود ام کلثوم بود. ام کلثوم در سفره افطاری اش مقداری نان، شیر و نمک گذارده بود. امام با کمال علاقه‌ای پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۱ که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده‌ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده‌ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده‌ای که در سفره پدرت دو نوع خورشت باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد.» ۹. لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی‌آلایش بود. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ابن مغازی- فقیه شافعی- و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده‌اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زبر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می‌کرد. اغلب وصله‌ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود. ۱۰. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی در ینابیع الموده آورده‌اند: حضرت علی علیه السلام در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمیش عبدالله بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود: آنقدر وصله روی وصله زده‌ام که از وصله زننده خجالت می‌کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟ دیگری به ایشان ایراد می‌گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می‌پوشی؟ حضرت فرمود: «این جامه‌ای است که دل را خاشع می‌گرداند، کبر را از انسان دور می‌کند و مؤمن به آن اقتدا می‌کند.» ۱۱. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خوارزمی از ابن اثیر آورده‌اند: لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه‌ای که می‌خرید دو ثوب «۲» یک شکل و یک قیمت می‌خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می‌داد. ولی لباس‌های خوب و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۲ زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می‌برد. ۱۲. مذاکرات ضرار بن ضمیره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکره خواص الامه، ینابیع الموده و نیز در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی علیه السلام دارد که ضرار در حضور معاویه می‌گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده‌ای بخود می‌پیچد. با حالت حزن و اندوه می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندک است. مدتی است که تو را سه طلاقه نموده‌ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه‌ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی علیه السلام، بی‌اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، والله و به تحقیق که همین گونه است.» ۱۳. او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زاییدن فردی چون علی ابن ابی‌طالب علیه السلام عظیم‌اند.» ۱۴. زهد امیرالمؤمنین علیه السلام از افاضات ربانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده‌اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذایذ دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستی نیازمندی موفق گردانید که راضی و معتقد به امامت تو پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۳ شدند. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودند خرسندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشته و تصدیق نمودند، و وای به حال دشمنان و تکذیب‌کنندگان. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت برین همسایه‌های تو خواهند بود و در کاخ با عظمت و با شکوه تو در بهشت مصاحب تو می‌باشند. بر خدا لازم است تا آنانکه با تو

دشمنی ورزیدند و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن‌ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.» (۱) به خاطر وجود همین زهد و ورع امام بود که او را امام المتقین می‌خواندند. اولین بار شخص خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله او را با این لقب خواند و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و میر سید علی همدانی در موده القری از انس بن مالک روایت می‌کنند: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله به من گفت: آب وضو برای من بیاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود: «ای انس! اول کسی که از این در وارد شود امام المتقین و سید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسفیدان به سوی بهشت است.» (۲) انس بن مالک گوید در دل گفتم خدایا! این تازه وارد را مردی از انصار قرار ده، که ناگهان علی علیه السلام از در وارد شد. سپس رسول الله با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! امروز کاری برای من می‌کنی که قبلاً نمی‌کردی. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: چرا نکنم؟ حال آن‌که تو از جانب پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۴، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن‌ها خواهی شنوند و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی بود آیا بازهم پیامبر اسلام، علی علیه السلام را امام المتقین می‌خواند؟ لیکن از اختصاص این عنوان به امام علی علیه السلام در می‌یابیم که زهد و تقوای ایشان قابل مقایسه با دیگران نمی‌باشد.

سکوت علی (ع) و بیعت با ابوبکر؟!

پرسش: اگر علی علیه السلام خلیفه بر حق و بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتی که خاص خود او بود، قیام به حق ننموده و سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی نیز بیعت نمود؟ پاسخ: این یک اصل و قاعده کلی است که آنچه را انبیا و اوصیای الهی، مطابق دستورات پروردگار، وظیفه خود تشخیص دهند، عمل می‌نمایند. علی علیه السلام نیز که خاتم الاوصیا و خیرالوصیین است از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین نمی‌توان به ایشان ایراد گرفت که چرا قیام به شمشیر ننموده است، بلکه باید علت این سکوت را جویا شد. با مراجعه به تاریخ انبیا، می‌توان موارد مشابهی را یافت که همانند علی علیه السلام چاره‌ای جز سکوت نداشته‌اند. قرآن مجید، شرح حال نوح پیامبر را چنین می‌گوید: فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ؛ «به درگاه حق تعالی دعا کرد که بارالها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا یاری نما.» (۱) در سوره مریم نیز خداوند از زبان ابراهیم می‌گوید: وقتی از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي؛ «از شما و بت‌هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می‌خوانم.» (۲) امام فخر رازی در جلد پنجم تفسیر خود می‌گوید: «منظور ابراهیم از کلمه اعتزلکم، جدا شدن و دوری جستن از مکان و روش آن‌ها است.» در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه‌های فارس مهاجرت کرد و هفت سال در اطراف آن کوه‌ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل برگشت و با شکستن بت‌ها دعوت خویش را آشکار نمود. در سوره پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۶ قصص نیز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسی را چنین بیان می‌کند: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از شهر و دیار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگارا! از این قوم ستمکار نجاتم ده.» (۱) همچنین در سوره اعراف، جریان قوم بنی‌اسرائیل را که در غیاب حضرت موسی - با فریب سامری - گوساله‌پرست شدند و سکوت حضرت هارون را بیان می‌کند. بالاخره خداوند در جای دیگری از قرآن مجید می‌فرماید: وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: ای جان برادر و ای فرزند مادرم! آن‌ها مرا

خوار و زبون داشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.» (۲) هارون که خلیفه حضرت موسی بود در مقابل فریبکاری سامری - که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود - قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. قبلاً گفتیم که رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را نیز به منزل هارون برای خود می دانست. بنابراین وقتی در مقابل کار انجام شده ای قرار گرفت، همانند هارون صبر و تحمل پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت گیرند، خود را به قبر پیامبر رساند و همان کلمات هارون را به پیامبر فرمود: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضُّعُفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي؛ این امت مرا تنها گذارد و ضعیف نمود و نزدیک بود مرا بکشند. (۳) به طوری که ابن مغازلی - فقیه شافعی - و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده اند، این واقعه هم برای پیامبر و هم برای علی علیه السلام، قابل پیش بینی بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را این چنین به امام علی علیه السلام تذکر داده بود: «این امت از تو کینه ها در دل دارد و به زودی بعد از من آنچه را که در دل دارند ظاهر می سازند. من تو را به صبر و بردباری سفارش می کنم تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت کند.» امیرالمؤمنین علیه السلام نیز الزام خود به سکوت را، در پاسخ به حضرت فاطمه علیها السلام در قضیه غصب فدک یادآوری می کند. در آن زمان حضرت فاطمه علیها السلام پس از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۷ آن که حقش را غصب کردند و نومیدانه به خانه برگشت، به امام علی علیه السلام گفت: «چون جنین در شکم مادر، پرده نشین و چون متهم و مظنون، در کنج خانه پنهان گشته ای! پس از آن که شاه پره های بازها و عقاب ها را در هم شکستی، اینک از پره های مرغان ضعیف، عاجز شده ای و قدرت توانایی بر آنها را نداری!! اینک پسر ابی قحافه - ابوبکر - عطای بخشیده پدرم و قوت و معیشت فرزندانم را به زور می ستاند. با من دشمنی و در سخن گفتن مجادله می کند و» پس از پایان خطابه حضرت فاطمه علیها السلام، امام با صبر و حوصله با پاسخ کوتاهی، دلیل سکوت خو را چنین بیان می کند: «من در امر دین و احقاق حق تا جایی که ممکن بود، کوتاهی نکرده ام. آیا مایلی که این دین، باقی و پایدار بماند و نام پدرت دائم در مناره مساجد برده شود؟» فاطمه پاسخ داد: به راستی این منتهای آمال و آرزوی من است. سپس علی علیه السلام گفت: «بنابراین باید صبر و تحمل کنی که پدرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چنین سفارش نموده و گرنه من، قدرت آن را دارم که حقت را بگیرم. ولی بدان! که آن وقت دیگر دین محمد صلی الله علیه و آله از میان ما رخت بر می بندد. پس برای خدا و حفظ دینش صبر کن که ثواب آخرت برای تو، از برگرداندن حق غصب شده ات بهتر می باشد.» همین مطلب را امام با بیانی دیگر به ابوسفیان فرمود: پیامبر ابوسفیان را برای جمع آوری صدقات به بیرون از مدینه فرستاده بود و او پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت. زمانی که مطلع شد ابوبکر زمام امور خلافت را به دست گرفته است، نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «چنانچه بخواهی مدینه را از سواره و پیاده بر علیه ابوبکر پر می کنم.» امام علی علیه السلام در پاسخ وی گفت: «دیر زمانی است که تو در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین هستی، ولی کاری از پیش نبرده ای. ما را به سواره و پیاده تو نیازی نیست.» امام سپس ادامه داد: «تو در پی انجام کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی نموده است که من بدان پای بندم.» (۱) «ملاحظه می شود که امام در اینجا نیز دلایل سکوت خود را به روشنی بیان می دارد. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۸ ابراهیم ابن محمد ثقفی، ابن ابی الحدید و علی بن محمد همدانی آورده اند: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش با امام را شکستند و به سوی بصره حرکت کردند امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم خواست در مسجد جمع شوند و در اجتماع آنان خطبه ای خواند. پس از حمد و ثنای پروردگار، دلایل سکوت بیست و چند ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، ما اهل بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می دانستیم که سزاوارترین و محقرترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادند. به خدا سوگند که چشم ها گریان، دل ها آزرده و سینه هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بود. اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود - که به کفر و قهقرا بر گردند - به خدا قسم که هر لحظه خلافت را تغییر می دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا این که مسلمانان خود با من

بیعت نمودند و» «۱» بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن‌ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است امام علی علیه السلام این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید چنین است «.. چون رسول‌الله صلی الله علیه و آله در گذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلاً به ذهنم خطور نمی‌کرد و باور نمی‌کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۱۹۹ خود را از بیعت نگه داشتم تا آن‌که دیدم گروهی از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند و می‌خواستند دین محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چند روزه‌ای است و آنچه به دست آید مانند سراب از دست رفتنی است). لذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری‌ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری‌ها و نادرستی‌ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت.» «۱» ابن ابی‌الحدید، شیخ محمد عبده و شیخ محمد خضری نقل می‌کنند که ایشان در قسمتی از خطبه شقشقیه می‌فرماید: «پسر ابی‌قحافه در حالی که می‌دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسیا می‌باشد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد ... پس من جامه خلافت را رها کرده و در کار خود اندیشیدم که آیا بدون دست (یار و یاور) حمله برده و حق خود را بستانم یا آن‌که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت؛ جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشند تا خدا را ملاقات کنند. هنگامی که تشخیص دادم خردمندی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می‌دیدم، صبر نمودم» ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی‌بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «.. من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته‌تر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۰ می‌دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه‌هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد صلی الله علیه و آله پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما- که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است- بزرگتر بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه‌ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه الله برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد.» «۱» ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می‌فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگریستم، یار و یآوری و مدافعی جز اهل بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن‌ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ‌تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک‌تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم.» «۲» بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه‌ای بود که علی علیه السلام تشخیص داد. نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایشان را از این جریان با خبر کرده بود، که اصل دین از بین نمی‌رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می‌گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با

مساعده‌های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت. در پاسخ به عده‌ای که می‌گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۱ پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتدا این تشخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مدتی را صبر کرد و در عین حالی که دست به شمشیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل بیت و خاندان پیامبر پردازد؛ تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد. روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشنگری با خلیفه اول بیعت می‌کرد، الا این دیگر راه دفاع از اهل بیت بسته بود و چه بسا شیعه‌ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد. امام علی علیه السلام در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می‌گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شما بودید که توصیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتید. آیا نمی‌دانید که اوصیا وظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن‌ها را به رسالت بر می‌گزیند باید مردم را به سوی خود دعوت نمایند. لیکن چون «وصی» معرفی شده است نیازی به دعوت مردم به سوی خود ندارد و هر کس به خدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من فرموده است «یا علی أنت بمنزلة الكعبة تُؤتی ولا تأتی»؛ «۱» یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم باید نزد آن روند، نه این که کعبه نزد آن‌ها رود.» حال اگر مردم حج را ترک کنند، این کار خدشه‌ای به جایگاه بیت الله الحرام نمی‌رساند، بلکه مردم به خاطر ترک زیارت خانه خدا، معصیت می‌کنند زیرا خدای تبارک و تعالی، خانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیدی در آن نیست؛ لذا زیارتش بر کسانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

پرسش: امام علی علیه السلام در مورد سؤالات شرعی به عمر مراجعه می‌کرده یا عمر از امام سؤال می‌کرده است؟ پاسخ: در مورد امام علی علیه السلام فقط به ذکر یک حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اکتفا می‌شود که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» و نیز «انا دار الحکمه و علی بابها». اگر جواب سؤال اول مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم و حکمت رسول الله صلی الله علیه و آله کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر - خلیفه دوم - نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می‌گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است!! اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می‌شود، و نتیجه‌گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می‌گردد. ۱. ابن ابی‌الحدید آورده است: عبدالله بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگوی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می‌پرسند، باشد. ۲. اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در درالمنثور، جلاله زمخشری در جلد اول تفسیر کشاف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده‌اند: روزی عمر، برای اصحاب خطبه‌ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت‌المال مسلمین واریز می‌کنم. زنی از میان جمعیت برخاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی‌تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ بِسَبْغَةٍ فِيهَا دُخَانٌ فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَثَانٍ وَاِثْمًا مُبِينًا؟ «اگر خواستید زنی را رها کنید و زن دیگری به جای او اختیار کنید، و مال بسیاری مهر او کرده‌اید نباید چیزی از مهر او را باز گردانید.» «۱» عمر از شنیدن پاسخ این زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شما حتی زنانی که در حجله‌ها هستند از عمر فقیه‌تر و داناترید.» «۲» عمر سپس به بالای منبر برگشت و

حرف قبلی خود را لغو کرد. ۳. حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می کند که در زمان خلافت عمر، پنج مرد را با زنی گرفته بودند، و ثابت شد که مرتکب زنا شده اند. بلافاصله عمر دستور داد آن ۵ نفر را سنگسار کنند. در این هنگام، علی علیه السلام وارد شد و به عمر گفت: هر چند همه این ها یک عمل را انجام داده اند اما حکم هر کدام متفاوت است و احکام یکسانی ندارند. امام علی علیه السلام دستور داد آن پنج نفر را آورند، و حکم آن ها را چنین صادر کرد: اولی را گردن زدند؛ دومی را سنگسار کردند؛ سومی را ۱۰۰ تازیانه؛ چهارمی را پنجاه تازیانه و بالاخره پنجمی را ۲۵ تازیانه زدند. عمر تعجب کرد، و دلیلش را پرسید. امام گفت: اولی کافری است که در ذمه اسلام بوده و با زن مسلمان زنا نموده است؛ دومی مردی زن دار بود؛ سومی مرد مجرد؛ چهارمی غلام بود و پنجمی مردی ابله و کم عقل بود. ۴. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین، بخاری در صحیح، خوارزمی و جمعی دیگر نقل می کنند: زن حامله ای را نزد عمر آوردند و پس از بازجویی، اقرار به زنا نمود، و خلیفه حکم سنگسار او را صادر کرد. امام علی علیه السلام گفت: حکم تو درباره این زن قابل اجرا است؛ اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری. پس عمر زن رها کرد تا برود. ۵. امام احمد حنبل، امام احمد بن عبدالله شافعی و سلیمان و سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده اند: زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند که متهم به زنا بود، و خود آن زن نیز اعتراف کرده بود. خلیفه دستور داد تا او را سنگسار نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام که در پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۴ آن جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته می شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد». ۶. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در جلد اول سنن و عده ای دیگر نقل می کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُنُب شده ام و آب نیافته ام تا غسل کنم. حکم چگونه است؟ عمر گفت: تا وقتی آب نیافتی نماز نخوان. هر گاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسر که در آنجا حاضر بود به عمر گفت: یادت می آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می گویی نماز نخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس! ۷. نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت: «صبح کردم در حالی که فتنه را دوست می دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می کنم، چیزی را که ندیده ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی علیه السلام را بیاورند. چون امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است؛ زیرا در قرآن مجید آمده است: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ. ۱» منظورش از حق همان مرگ است؛ چنانچه در سوره ق می فرماید: وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ. ۲» منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آن ها پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۵ می باشد؛ چون در قرآن آمده است: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ؛ یهود می گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می گفتند: یهود بر حق نیستند. ۱» لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن ها می باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالاخره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» ۲» همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی علیه السلام در دسترس نباشد» ۳»، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می گفت: تا علی علیه السلام در مسجد است

احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید.» (۴) و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است. (۵)

چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟ پاسخ: ۱- چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنت آن را واجب ندانسته‌اند. بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده‌اند و زمان پیامبر و خلیفه اول همه صحابه دست باز نماز می‌خوانده‌اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد. ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنت می‌گوید: «درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) اختلاف است، مالک ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته‌اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می‌کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می‌گذاشته‌اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست). عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است: ۱- بخاری از سهل بن سعد نقل می‌کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می‌گوید این را (صحیح) نمی‌دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد (که معلوم نیست).» (۲) ۲- روایت دوم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می‌دانند و معتبر نمی‌شمارند. (۳) پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۷ طبق بعضی روایات منقول است که روزی چند نفر از اسرای مجوس بر عمر وارد شدند و جهت ادای احترام دست به سینه بودند. علت آن را پرسید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می‌کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند. (۱) ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته‌اند.

معصومین و علم غیب

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می‌دانسته‌اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید. پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می‌داند. مثلاً در آیه شریفه‌ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می‌شود، می‌فرماید: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَشْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ «کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد...» (۱) علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن‌ها نازل شده است، و حقایق را بر آن‌ها کشف می‌نماید. علم را به دو نوع ذاتی و عرضی تقسیم می‌کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می‌گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسطه مدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می‌آید، و به همان مقداری که زحمت می‌کشیم حاصل می‌گردد. علم لدنی علمی است که بدون تحصیل، از مبدأ فیاض افاضه می‌شود. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ «از نزد خود به او علم لدنی آموختیم.» (۲) بنابراین هیچ مسلمانی نمی‌تواند ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن‌ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۰۹ بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت بدانند، به هر یک از مخلوقات خویش علم و قدرت عطا می‌کند. این افاضه علم، گاهی به واسطه معلم و افراد بشر و گاهی بدون واسطه آن‌ها صورت می‌گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنی و علم غیب تعبیر می‌شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیدن حاصل می‌شود. خداوند در سوره جن

صریحاً می‌فرماید: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ...؛ «خداوند که عالم و دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازند، مگر کسانی که از رسولان برگزیده خویش را....» (۱) این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن‌ها افاضه می‌کند. در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمُونُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ «خداوند متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت.» (۲) این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده‌ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می‌شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می‌شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده‌اند. در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است. در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی‌اسرائیل می‌فرماید: وَأَتَّبِعْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛ «به شما بگویم که در خانه‌هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره دارید.» (۳) در سوره کهف می‌فرماید: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ؛ «ای رسول! به آن‌ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۰ می‌رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است.» (۱) آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی آموختیم: وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۲) و آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می‌شود. از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن‌ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می‌توان به آن‌ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی‌گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببینند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن‌ها نیز می‌باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می‌باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده‌ها را از مقابل دیدگان آن‌ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می‌افتد و بی‌خبر می‌مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می‌دانستم خوبی‌ها و خیرات خود را زیاد می‌کردم»، (۳) بدین مفهوم است که مستقلاً از پیش خود خبری از غیب ندارم؛ مگر آن‌که پرده‌ها بالا-رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکشوف گردد. به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول‌الله صلی الله علیه و آله باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات- به غیر از مقام نبوت و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۱ رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام- باید مانند ایشان باشند. لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه‌ای است که خود رسول‌الله صلی الله علیه و آله از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه‌ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد- هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد. خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آن‌ها امام‌المتقین علی علیه السلام و سپس یازده فرزند بزرگوارش می‌باشند. ضروری است مجدداً یادآوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سؤالات علمی و مطلق علم- چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور- نشانه‌ای از برحق نبودن آن‌ها است. دارا بودن علم غیب را- کنار رفتن پرده‌ها و مکشوف شدن حقایق مستور- برای نخستین امام و جانشین برحق پیامبر اثبات می‌کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت. حدیث مدینه که به حد تواتر رسیده است و

بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آن‌ها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهات پیشاور آمده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علم و علی دروازه آن است. پس هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی علیه السلام بیاید.» (۱) اصل کامل حدیث را ابن مغازلی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده‌اند. در این حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علم ام و علی دروازه آن است، پس هر کس که می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۱۲ علی علیه السلام برود.» (۱) حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد تواتر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سرای حکمت و علی دروازه آن، هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علی برود.» (۲) چون در عربی، آوردن «ال» بر سر «علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می‌شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علی علیه السلام نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علوم است که در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. بنابراین، علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابونعیم در جلد اول حلیه الاولیا، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده از کاتب وحی عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن‌ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد.» (۳) ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می‌شود.» (۴) ابن مغازلی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۱۳ قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علی علیه السلام نیز آموختم؛ لذا علی باب علم من است.» (۱) از عایشه حدیث مفصلی منقول است که در آخر آن می‌گوید: «پیغمبر علی علیه السلام را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این که علی علیه السلام سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علی علیه السلام گفتم: یا علی! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می‌گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می‌شود.» (۲) بنابراین، فرمایش امام علی علیه السلام که به کرات از مردم خواسته است: «پرسید قبل از این که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است» (۳) دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول الله صلی الله علیه و آله و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده‌اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده‌اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علی علیه السلام نگفت سلونی ... (۴) جفر جامعه از جمله راه‌هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام افاضه فیض می‌شده «جفر جامعه» (۵) بوده است که مورد تأیید علمای اهل سنت نیز می‌باشد. جفر جامعه، کتابی است مخصوص علی علیه السلام که در آن کتاب کلیه پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۱۴ حوادث عالم تا انقراض آن به طریق رمز نوشته شده است و اولاد آن حضرت به آن کتاب حکم می‌کنند. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجة الوداع، جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد و خبر وفات آن حضرت را به ایشان داد. آن حضرت دست‌های خود را به سوی پروردگار

بلند کرد و گفت: خدایا به من وعده دادی و هرگز خلف وعده نمی کنی. سپس به پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور رسید که علی علیه السلام را بردار و با او به بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشینید. حیوانات صحرا را صدا کن تا جواب دهند. در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی را می بینی که شاخ های او اندکی بالا آمده است. به علی دستور ده تا او را ذبح کند و پوست آن را از سمت گردن بکند و وارونه دباغی نماید. آنگاه جبرئیل برای تو دوات و کاغذ و مرکب می آورد که از جنس مرکب های زمین نمی باشد. پس از آن هر چه جبرئیل به تو می گوید آن را به علی بگو تا بر آن پوست دباغی شده بنویسد. آن پوست برای همیشه باقی مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشایند تازه خواهد بود. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مطابق همان دستور، به بالای کوه احد رفت و عمل کرد. جبرئیل نیز قلم و دوات و مرکب خدمت ایشان آورد. حضرت نیز به علی علیه السلام دستور داد و علی علیه السلام آماده انجام وظیفه شد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل، کلیات و جزئیات وقایع مهم عالم را به پیغمبر گفت. پیغمبر هم به علی باز می گفت و علی علیه السلام بر آن پوست می نوشت. جبرئیل گفت و علی علیه السلام می نوشت تا آن که پوست های باریک دست و پای بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود» (۱) ثبت شد. تمام وقایع را، حتی اسامی اولاد و ذراری دوستان و دشمنان، و هر آنچه بر هر یک از آنها تا روز قیامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را به علی علیه السلام داد و جزو اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت. هر امامی که از دنیا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت می سپارد. اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بز می نوشته شد؟ ۲۱۵ نوشته می شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی علیه السلام نیز آن را با رمز می نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می باشد. روزی همه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنفیه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می داده اند همگی از این کتاب بوده است. شیوه دیگری که پیغمبر بر امیرالمؤمنین علیه السلام افاضه فیض می کرد، کتاب مهر شده ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! خداوند به شما سلام می رساند و می فرماید: این عهدنامه ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی علیه السلام داد. پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است. پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفתי شهادت می دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می دهد. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی علیه السلام آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست. در آن کتاب، با امیرالمؤمنین علیه السلام شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری از آنها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را نگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل و پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۶ بردباری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز رساند و تمام وقایع را برای آنها شرح داد. سپس آن

وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، مهور گردانید و تحویل علی علیه السلام داد. اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده‌اند برای نمونه در زیر آورده می‌شود. ۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول‌الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می‌کنی.» (۱) مورخین در تاریخ ثبت نموده‌اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید. ۲. در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن که مامون با زور و تهدید، امام رضا علیه السلام را مجبور به قبول ولایتعهدی خود نمود، عهدنامه‌ای نوشت و آن را برای امضا نزد امام رضا علیه السلام بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایت‌عهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود) نمی‌دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می‌دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جداکننده حق و باطل است (خیر الفاصلین)». سپس امام رضا علیه السلام عهدنامه را امضا نمود. ۳. ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: بگو بینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر موجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که در پای هر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۷ موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می‌کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می‌فریبد. در خانه تو گوساله‌ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می‌کرد و در سال ۶۱ هجری قاتل حسین بن علی علیه السلام بود. برخی نیز گفته‌اند که سؤال کننده سعد بن ابی‌وقاص «۱» بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین علیه السلام را شهید کرد. ۴. امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده‌اند: روزی امام علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القریبی از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می‌باشم. حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می‌بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می‌شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال‌ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عبیدالله زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین علیه السلام فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی علیه السلام نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد. به هنگام ورود علمدار او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیرالمؤمنین علیه السلام پی بردند. ۵. تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول‌ها، سلطنت چنگیزخان، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۸ حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آن‌ها در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید مفصلاً بیان شده است. ۶. علی علیه السلام به اهل کوفه خبر داد که به زودی معاویه بر آن‌ها چیره شده و آن‌ها را به سب و لعن امیرالمؤمنین وادار می‌کند. پس از شهادت امام علی علیه السلام، معاویه بر کوفه مستولی شد و مردم را به سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام و تبری جستن از ایشان امر می‌کرد. این کار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتی در خطبه‌های نماز و منابر، ایشان را سب کرده و لعنت می‌فرستادند. تا این که در زمان خلافت عمر بن عبد‌العزیز، این عمل قبیح

ممنوع شد. ۷. قبل از وقوع جنگ نهروان که با خوارج اتفاق افتاد، امام خبر قتل ترملة، رئیس فرقه خوارج که معروف به ذوالشديه بود را داد. ایشان فرمودند: که در این جنگ بیش از ده نفر نجات پیدا نمی کنند و بیش از ده نفر از مسلمانان کشته نمی شود. بعدها تمامی فرمایشات ایشان عیناً به وقوع پیوست. ۸. ابن اثیر در جلد چهارم اسد الغابۀ نقل نموده: زمانی که عبد الرحمن بن ملجم مرادی به حضور امام علی علیه السلام رسید در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداوند تو را به امامت خلق برگزیده، و تو بری و خالص از عیب و نقصی، تو صاحب جود و سخایی و ... جمیع اصحاب از کثرت علاقه ابن ملجم به امام علی علیه السلام و نیز از زبان شیوای او متعجب شده و انگشت حیرت به دهان گرفتند. ولی امام در پاسخ وی و با زبان شعر گفت: من تو را نصیحت می کنم که علناً و آشکارا از دوستان من باشی حال آن که از دشمنان من باشی. من زندگانی تو را می خواهم و تو مرگ و کشتن مرا می خواهی. تو ای غدار ظاهر دوست، از قبیله مرادی هستی. عبد الرحمن گفت: مثل این که اسم مرا شنیده ای و از من خوشتان نمی آید. امام گفت: نه، به وضوح و آشکارا می بینم که تو قاتل منی و محاسنم را به خون سرم خضاب خواهی کرد. ابن ملجم گفت: اگر چنین است پس دستور دهید تا مرا به قتل برسانند. حضار نیز چنین تقاضایی را نمودند. امام در پاسخ گفت: دینم اجازه قصاص قبل از جنایت را به من نمی دهد. ۹- فخر الدین طریحی نجفی در کتاب معروف «مجمع البحرین» که بیش از سیصد پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۱۹ سال پیش تالیف شده است درباره لغت «کوکب» از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می کند: «این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مثل شهرهای روی زمین.» «۱» «۱۰- نقل کرده اند: وقتی ریحانه رسول الله امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، مردم گروه گروه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می شدند و به آن حضرت تبریک می گفتند. شخصی در میان جمعیت به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز از امام علی علیه السلام امر عجیبی دیدم. وقتی خواستیم برای تبریک خدمتان برسیم، علی علیه السلام ما را منع کرد و گفت: یکصد و بیست هزار فرشته از آسمان نازل شده اند و در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند. ما متعجب شدیم که علی علیه السلام چگونه از شمار این فرشتگان آگاه است. آیا شما به ایشان چیزی فرموده اید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسمی نموده، از علی علیه السلام پرسید: چگونه تعداد فرشتگان را شمردی؟ حضرت فرمود: ملائکی که بر شما وارد می شدند و سلام می کردند، هر کدام با زبانی و لغتی با شما صحبت می کردند. من آن لغت ها را شمردم و دیدم که با یکصد و بیست هزار لغت با شما صحبت کرده اند، پس آمار فرشتگان را دریافتم. آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا اباالحسن.» «۲»

سجده شیعیان بر مهر و تربت

پرسش: چرا شیعیان بر مهر و تربت سجده می کنند؟ پاسخ: بخاری در صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهوراً؛ زمین سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است. «۱» سجده کردن یعنی صورت روی زمین گذاردن، آن هم زمین پاک. لذا شیعیان به تاسی از پیغمبر خود که سجده بر زمین را واجب می دانند، بر زمین سجده می کنند. به دلیل آن که اغلب خانه ها، منازل و مساجد، مفروش می باشد و دسترسی به زمین آسان نیست و از طرفی جمع کردن فرش ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمی باشد، لذا شیعیان قطعاتی از زمین و خاک پاک را که مهر یا تربت نامیده می شود با خود همراه دارند تا برای سجده کردن به زحمت نیفتند. بنابراین شیعیان همواره مهري را به نیت قطعه ای از زمین همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجید سجده نمایند. این قطعه از زمین، آن طور که مغرضان بر ضد شیعیان تبلیغ می کنند به نیت بت نمی باشد. اخباری از اهل بیت طهارت رسیده است که سجده بر تربت پاک حسین که به خاک کربلا معروف است، موجب فضیلت بیشتر و ثواب زیادتر می شود. بدیهی است که سجده بر تربت کربلا- مستحب است و واجب نیست. در مورد اهمیت خاک کربلا جلال الدین سیوطی در خصائص الکبری از ام سلمه و نیز عایشه نقل می کند: «دیدم حسین علیه السلام در آغوش جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته است و

خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت می باشد. آن حضرت آن خاک را می بوسد و می گیرد. ام سلمه پرسید یا رسول الله! این خاک چیست؟ ایشان فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسین را در سرزمین عراق می کشند. این خاک را از آنجا برایم آورده است، و من بر مصایب حسینم گریه می کنم. سپس تربت را به ام سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک به خون تبدیل پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۲۱ شد، پس بدان که حسین را کشته اند. ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاه داشت تا در ظهر روز عاشورای سال ۶۱ هجری، آن خاک به خون تبدیل شد و ام سلمه دریافت که حسین را به شهادت رسانده اند. بر این اساس، اعتقاد شیعیان که گرفته از نص قرآن و سنت پیامبر و توضیحات ائمه معصومین (عترت پیامبر و ثقل اصغر) است، سجده بر وجه الارض است، یعنی خود زمین و هر چه مصداق زمین باشد، مانند سنگ بشرط آن که نظیر طلا- و نقره (و سایر فلزات و سنگهای قیمتی) معدنی نباشد و چیزهایی که از زمین می روید، (بشرط آن که خوراکی و پوشاکی نظیر پنبه نباشد). لذا بهتر است سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قیر) و نظایر آنها چون از مواد معدنی است نمی توان بر آن سجده کرد. سجده بر خاک کربلا (با حکمت هایی که ائمه فرموده اند) فضیلت بیشتری دارد، چون شهادت امام حسین نمونه کامل بندگی است و در کربلا سر به خاک بندگی نهاد و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سجده بر خاک کربلا نه تنها شرک نیست، بلکه توحید کامل است و سجده برای امام حسین نیست، سجده بر بهترین خاک است برای خدا. اگر سجده بر تربت امام حسین شرک باشد، سجده ملائکه بر خاک آدم هم شرک است. در حالی که خداوند هرگز دستور به شرک نمی دهد، بلکه به توحید کامل دستور می دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است. شواهدی از فعل پیامبر و صحابه مسلم در صحیح خود به سند صحیح از انس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می خواند. «۱» در سنن الکبری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: نماز ظهر را با پیامبر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۲۲ می خواندم پس مثنی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می داشتم، تا خنک شود و بر آن سجده می کردم. «۱» در سنن بیهقی از صالح سبایی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه را از پیشانی وی کنار زد. «۲» در همان کتاب از عیاض بن عبدالله قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود. نافع می گوید: عبدالله بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد. «۳»

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ یک از نظرات آنها با نص قرآن مخالف است؟ پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می باشد. خداوند در قرآن مجید می فرماید: إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ؛ «چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان را تا مرفق بشوید.» «۱» این آب باید پاک باشد و اگر یافت نشد، باید تیمم نمود. در سوره نسا آمده است: فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ؛ «چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست هایتان مسح بکشید.» «۲» از این دو آیه استنباط می شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی ها و شافعی ها می باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتوایش بر اساس قیاس است، حکم می دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می توان با نیبذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا- يجوز الوضوء بالنبيذ ولا- المسكر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم

می گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی داند حال آن که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می داند.» (۳) برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولى عمر بن حریت نقل می کنند که ابن مسعود در لیلۃ الجن با رسول الله صلی الله علیه و آله بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می توانی پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۲۴ وضو بگیری. این حدیث به چند دلیل باطل است. اولاً پیغمبر صلی الله علیه و آله در لیلۃ الجن تنها بوده و خود عبدالله بن مسعود گفته است: در لیلۃ الجن احدی با رسول الله صلی الله علیه و آله نبود. ثانیاً لیلۃ الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم در مدینه نازل شده است. بنابراین حتی در صورت درست بودن این حدیث، این آیه ناسخ آن می باشد. ثالثاً ذهبی در میزان الاعتدال این مرد را شناخته شده نمی داند و می گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است. در آیه دیگری از سوره مائده آمده است: «وَأَمْسِئُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ؛ سر و پاهاى خود را تا بر آمدگی پشت آن مسح کنید.» (۱) همین آیه نیز می فرماید: «فَاعْبَسُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيِّدِيَكُمْ؛ صورت و دست های خود را بشوید.» (۲) به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست ها شسته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسح سر و سپس مسح پشت پاها و جوب پیدا می کند. لکن اکثر علمای اهل سنت، فتوا به شستن تمام پا در وضو می دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یا کفش را مجاز می دانند که این عمل بر خلاف دستور و فتوای اول می باشد. به دلیل آن که در آنجا می گویند: پاها را باید شست و مسح را بر آن جایز نمی دانند. به طریق اولی مسح بر کفش و جوراب نیز نباید کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شستشوی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده اند؟ در حالی که آیه شریفه دلالت بر مسح دارد «وَأَمْسِئُوا بِرُؤُوسِكُمْ» امام فخر رازی بیان می کند که امام احمد حنبل، اسحق، سفیان ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده اند! پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۲۵ بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکرلیک، مشمع، موکت و کلاً هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می دانند و سجده بر آن را مجاز می دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد. از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می شود و اصلاً به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می باشد.

نماز تراویح چیست؟

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریع شده است؟ پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارک رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به صورت فردی می خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فردی می خواندند. - طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت «نعم البدعة هذه...» (این چه بدعت خوبی است؟! (۱) - قسطلانی آن را تشریع عمر می داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد؛ چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و در زمان ابوبکر نبوده است. (۲) عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود. (۳) قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود. (۴) - بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می شمرد که در آن ها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده اند. - ائمه شیعه همگی نماز تراویح را بدعت و جماعت نماز مستحبی را حرام دانسته اند. (۵) - عبدالله بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است. - در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است. (۶)

آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟

پرسش: آیا شیعه‌ای که در اقلیت است و پیروان اندکی دارد، می‌تواند بر حق باشد؟ پاسخ: آمارهای فعلی دنیا نشان می‌دهد که جمعیت دنیا بیش از ۶ میلیارد نفر است. کل مسلمانان (شامل شیعیان و مذاهب چهارگانه شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی و نیز وهابیون) حدود ۱/۵ میلیارد و جمعیت شیعیان به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیون نفر می‌باشد. بیش از ۲ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در چین و هندوستان زندگی می‌کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتی شیطان پرست هستند. اگر منطق سؤال فوق صحیح باشد بدان معنا است که می‌توان آن را تعمیم داده و پرسید: «اگر اسلام و دین محمد صلی الله علیه و آله بر حق است، پس چرا مسلمین در اقلیت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذیرفته‌اند؟» در پاسخ به هر دو سؤال باید گفت: هرگز اکثریت، نشانه حقانیت نمی‌باشد و تعداد پیروان و طرفداران یک عقیده، موجب شناخت حق و باطل نمی‌شود. زیرا در این صورت هم شیعه، هم اسلام و هم توحید و نبوت را نمی‌توان بر حق دانست؟ استناد به قرآن مجید و بیان حدیثی از امام الموحیدین علی علیه السلام پشتوانه این استدلال است. قرآن مجید در بسیاری از موارد به تعریف و تمجید اقلیت‌ها و نکوهش اکثریت پرداخته است. برای مثال در سوره اعراف می‌فرماید: وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ «اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.» «۱» در سوره انفال نیز می‌فرماید: إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ «به جز پرهیزگاران کسی اولیای او نیست و البته اکثر آنان نمی‌دانند.» «۲» در سوره سبا نیز آمده است: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ و اندکی از پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۲۸ بندگان من سپاسگزارند.» «۱» بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می‌دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی‌توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت.» «۲» از سوی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، یک نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی‌شود و اکثریت به وقوع می‌پیوندد. البته واضح است که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می‌توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند. به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟! پاسخ: ۱. اصبح ابن نباته که از روات مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می‌کند: به‌خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند. ۲. خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد لله الذی جعلنا من ذریه ابراهیم ...» ۳. سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، اولاً اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند. ۴. جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می‌کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد. ۵. به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر پیامبر نماز بگزار. جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان اوست: إِنَّ عَلِيًّا وَ جَعْفَرًا ثَقَتِي عِنْدَ مَلَمِ الزَّمَانِ وَ النَّوْبِ لَا تَخْذُلَا وَ انْصَرَا

ابن عَمَّكَما أَخِي لَأَمِّي من بينهم و أَبِي و اللَّه لا- أَخَذَل النَّبِي و لا يَخْذَلُهُ من بنى ذو حَسْبِ عَلِي و جَعْفَرِ مُورِد و ثَوَق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری‌ها پشتیبان من هستند، وانگذازید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی‌دارم، پیامبری که دارای حَسْب و نَسَب است. در این اشعار: ۱. دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، ۲. بهترین فرزندان را به پشتیبانی او واداشته، ۳. اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، ۴. اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت‌ها قسم نخورده است؛ دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است. ۶. پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی‌آمد و برای او استغفار می‌کرد. اگر مشرک بود پیامبر با إِنَّ اللَّه لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ «۱» برای او استغفار می‌کرد؟! «۲» ۷. برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی‌طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت کرد.

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی (ع)

پرسش: چرا مردم شیفته و دل‌باخته علی ابن ابی‌طالب علیه السلام هستند؟ پاسخ: ابن هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقة» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده: هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. او در حدیث ۸ می‌گوید: مرا به‌جز مؤمنین دوست ندارند و به‌جز منافقین با من دشمن نیستند. در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به‌جانب در رود. این احادیث به‌خاطر فضایی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی‌نظیر بوده است و البته انسان‌ها فطرتاً شیفته کمالات هستند. انسان‌ها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق می‌ورزند. امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزند ابوطالب بزاید.» - از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده‌اند. - از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه‌های جهاد می‌زده و پیامبر به فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می‌سپرده است. پاسخ به شبهات در شبهات پیشاور، ص: ۲۳۲ - از نظر اینار: در لیلۃ المبیت در شب هجرت به‌جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بالای جان پیامبر قرار داد. - از نظر صبر: هنگامی که به خانه‌اش حمله شد، به‌خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید. - از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و ... در شأن ایشان نازل شد. - از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد. - از نظر خلوص: خالصاً لوجه الله ... اطعام می‌کرد إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ آیه ۹ دهر). جهاد می‌کرد، از حق خود می‌گذشت، خلافت می‌کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵). - از نظر زهد: هرگز یک وعده غذای کامل با یک خورشت آن هم نمک نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد. - ... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود. بنابراین چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می‌شود. علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت‌های حمیده‌ای که پروردگار عالم به امام علیه السلام عنایت فرموده است، و هر کدام به تنهایی می‌تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد؛ پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می‌شود: اکثر مردم در این دنیا چنین می‌پندارند که: حق آن‌ها ضایع گشته و آنچه بهره آن‌ها بوده است، دیگران

غضب نموده‌اند. اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن‌ها است محرومند. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳۳ چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره‌ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می‌بینند که از تمام امکانات زندگی بهره‌مند است. چه بسیارند شجاعانی که در میدان‌های نبرد، دلاوری‌هایی از خود نشان داده و جان‌فشانی‌ها نموده‌اند؛ ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی‌بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هراسند، می‌بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده‌اند. چه بسا افراد عاقل و باکیاست و مدبر که روزگار را به سختی می‌گذرانند، در حالی که ابلهانی را می‌توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می‌بارد. چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده‌اند؛ ولی محرومیت‌ها و تنگناهای زندگی از هر سو آن‌ها را احاطه نموده است. حال آن‌که افراد لا ابالی را می‌بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند. چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست و تدبیر خویش استحقاق نعمت‌ها و مزایای زندگی را دارند، ولی به دیگران، یعنی: کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن‌ها می‌گردند. از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است. آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی‌های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می‌گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن‌ها نیز نمی‌توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است. علاوه بر این‌ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن‌ها را از یک طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می‌کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغضند، و چنین احساس می‌کنند که حق آن‌ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن‌ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است. پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی علیه السلام، نه فقط ذی حقی بود که از حقش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقشان ضایع گشته پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳۴ است. بدیهی است افرادی که احساس می‌کنند حق شان پایمال گشته و متحمل ذلت و خواری شده‌اند، هوادار یکدیگر بوده و به دلیل مصیبتی که به آن‌ها رسیده و ظلمی که بر آن‌ها رفته است، درد مشترکی را احساس می‌کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن‌ها را پایمال کرده‌اند، یک دست و یک صدا شوند. حال باید گفت: وقتی این محرومین که جملگی در یک سطح قرار دارند، نسبت به هم این چنین همدلی داشته و هر کدام غم دیگری را غم خود می‌دانند، نسبت به بزرگ مردی والا مقام که تمام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شرافت و کرامت را از آن خود ساخته است، و با وجود همه این خصوصیات، آن چنان مظلوم واقع گشته که او را مظلوم عالم می‌دانند، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟! علی علیه السلام مردی بود که دنیا تلخی‌های بسیاری به او چشاند. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زندگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشنا، نامردمی‌ها دیده است. کسانی که اصلاً قابل قیاس با وی نبوده‌اند را بر خود مسلط دیده و بر علی علیه السلام، فرزندان و عشیره‌اش حکومت نموده و مسلط شدند. حتی کسانی که خود، پای بند دین و مذهب نبوده‌اند او را سب نموده و کافر و بی‌نماز می‌خواندند. سرانجام نیز این انسان بزرگوار و شریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندان یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگان و عموزادگانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتند و در هر کجا که به چنگ افتادند: قتل، حبس، شکنجه و آزار در انتظارشان بود. با این‌که فضل و زهد، عبادت وجود، شهامت و بزرگواری و انتفاع خلق از او و فرزندان بر احدی - حتی دشمنانش - پوشیده نیست. آیا می‌شود بشریت خود را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می‌شود دل‌ها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خویش نگذرد؟ آیا انسان‌ها می‌توانند خود را یار و یاور این مظلوم ندانسته و به خاطر ظلم و ستمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان‌ها دارد و یک امر کاملاً فطری و طبیعی است. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳۵ حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام

کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می‌سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می‌افکنند و خود را با خطر هم‌آغوش می‌سازند. حال آن‌که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن‌ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند؛ ولی همان رحم و عطف ذاتی که انسان‌ها نسبت به هم دارند، آن‌ها را به این کار و می‌دارد. همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن‌ها را به انواع عقوبت‌ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می‌شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می‌شوند، و غم دیگران را غم خود می‌پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل‌القدر، که نزد همه آن‌ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی‌اش به یغما رود، همسر عقیقه‌اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد؛ زیرا فطرت انسان‌ها این امر را ایجاب می‌کند و علی‌علیه السلام مصداق چنین فرد محبوبی است. «۱» دوستی علی، ملاک پاک‌نطفه ابوبکر می‌گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن‌ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن‌ها را دوست داشته باشد. دوست نمی‌دارد آن‌ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی‌کند با آنان پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳۶ مگر حرامزاده. «۱» احمد بن حنبل و شافعی از مالک بن انس نقل می‌کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می‌شناسیم. «۲»

گفتن حی علی خیر العمل در اذان

پرسش: آیا «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟ پاسخ: ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبدالله بن عمر و ابو امامه بن سهل بن حنیف نقل می‌کند (حتی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می‌آورده‌اند. «۱» - حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده‌اند. «۲» - بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می‌کند که ایشان این جمله را می‌آورده و فرموده جزء اذان است. «۳» - بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبدالله بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می‌آورده است. «۴» - تئوب که جایگزین «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» شده در یک خواب نقل شده است. «۵» شوکانی در نیل الاوطار می‌گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است. و در کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجاد کرده و فرزندش عبدالله بن عمر پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۳۸ گفته بدعت است. «۱» شوکانی از علمای اهل سنت در کتاب مذکور می‌گوید هنگامی که حضرت علی علیه السلام تئوب در اذان «الصلاة خیر من النوم» را شنید فرمود «چیزی که جزو اذان نیست به آن اضافه نکنید.»

گفتن أشهد أن علیاً ولی الله در اذان

پرسش: آیا «أشهد أن علیاً ولی الله» جزء اذان است؟ پاسخ: خیر، شیعه آن را جزو اذان نمی‌داند و هر کس آن را به قصد اجزای اذان بخواند از نظر علمای شیعه بدعت و تشریع است و فقط آن را به عنوان ذکر مستحب دانسته‌اند. «۱»

گفتن الصلاة خیر من النوم در اذان صبح

پرسش: آیا عبارت «الصلاة خیر من النوم» جزء اذان بوده یا بعد از آن به آن اضافه شده است؟ پاسخ: ۱. در نیل الاوطار به روایت

صحیح محمد بن اسحاق نقل می کند که در اذان نبوده است. «۱» ۲. از سعید بن مسیب در همین منبع نقل می کند، این کلمه در صلاة فجر اضافه شده است. ۳. مالک در «موطأ» تصریح می کند که این عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او می گوید مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت، لذا فریاد بر آورد: الصلاة خیر من النوم، نماز از خوابیدن بهتر است، عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند. «۲» ۴. شافعی آنرا مکروه و بدعت می داند و شوکانی می گوید: اگر جزو اذان بود حضرت علی علیه السلام و عبدالله بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی کردند. «۳» ۵. ابن جریح از عمر بن فحس نقل می کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت. «۴» ۶. ابن جزم می گوید: ما این جمله را نمی گوئیم چون در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است. «۵»

منابع

- ۱- احادیث ام المؤمنین عایشه، السید مرتضی العسکری. ۲- احیاء العلوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (ف ۵۰۵ ق.)، صحیح باشراف عبد العزیز عز الدین السیروان، دار القلم، بیروت. ۳- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ق.)، صححه وعلق علیه و قدّم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش. ۴- اصول الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت و نظم السلطنة، ۱۳۱۱. ۵- اضواء الصحیحین، شیخ محمد صادق. النجفی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم. ۶- افحام الاعداء والخصوم، سید ناصر حسین موسوی هندی، مکتبه النینوی الحدیثه. ۷- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی، مصطفی محمد، مصر ۱۳۸۵ و ط کلیات الازهریه، ۱۳۹۶. ۸- الامالی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ف ۴۶۰ ق.)، قدّم له السید محمد صادق. بحر العلوم، المطبعة الحیدریه، النجف. ۹- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق). (ف ۳۸۱ ق.)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ۱۰- الامالی، ابو عبدالله محمد بن النعمان البغدادی (المفید) (ف ۴۱۳ ق.)، منشورات جماعه المدرسین قم، ۱۴۰۳ ق. ۱۱- الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، عبد الفتاح عبد المقصود، بیروت، منشورات مکتبه العرفان، ترجمه فارسی: پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۲ سید محمد مهدی جعفری، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱ ش. ۱۲- الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، تحقیق محمد الزینی، مؤسسه الحلبي و شرکاه، ط دار المعرفه، بیروت. ۱۳- الامامه والتبصره، ابن بابویه قمی. ۱۴- البدايه والنهایه: ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، مکتبه المعارف، بیروت ۱۹۹۶ م. ۱۵- البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی (ف ۱۱۰۷ ق.)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم. ۱۶- التاریخ الکبیر، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق. ۱۷- التحفه السنیه، سید عبدالله جزایری. ۱۸- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن، بن ابی بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ۱۹- الحدائق الناضرة، المحقق البحرانی. ۲۰- الخصال، شیخ صدوق، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ ق.، قم، ایران. ۲۱- الخلاف، الشیخ الطوسی. ۲۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، المکتبه الاسلامی و الجعفری و غیر هما، تهران. ۲۳- الدرجات الرفیعہ، السید علی ابن معصومخان، انتشارات بصیرتی، ۱۳۹۷ ق.، قم، ایران. ۲۴- السنن الکبری: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، حیدر آباد دکن ۱۳۵۲. ۲۵- السیده فاطمه الزهراء، البیرمی. ۲۶- السیره النبویه، و اخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستی التیمی (ت ۳۵۴ ق.)، صححه وعلق علیه السید عزیز بک و جماعه من العلماء، الطبعة الاولى، مؤسسه الكتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ۲۷- الشیعه فی احادیث الفریقین، ص ۱۲۸ به نقل از مناقب، ص ۲۲۶. ۲۸- الصحیح من السیره النبی الاعظم، جعفر مرتضی العاملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۰ ق. ۲۹- الصراء المستقیم الی مستحقّی التقدیم، بیاضی عاملی (۸۷۷ ق.)، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۴ ق. ۳۰- الصوارم المهرقه، الشهید نورالله التستری. ۳۱- الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقه، احمد بن محمد بن

حجر الهیتمی (ف ۹۷۴ ق.)، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۳ تخريج عبد الوهاب بن اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبه القاهرة، ۱۳۸۵ ق. ۳۲- العمدة، ابن بطريق، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، ۱۴۰۷ ق.، قم، ايران. ۳۳- الغارات، ابو اسحاق. ابراهيم بن محمد الكوفي المعروف بابن هلال الثقفي (ت ۲۸۳ ق.)، حققه وعلق عليه السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بيروت ۱۴۰۷ ق. ۳۴- الغدير في الكتاب والسنة، والادب العلامة الاميني، مكتبة الامام أمير المؤمنين. ۳۵- الفايق في غريب الحديث، جارالله زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت. ۳۶- الفصول المهمة: في معرفة الاثمة ابن صباغ المالكي، (ت ۸۵۵) حققه سامي القرمزي، دار الحديث، ۱۴۲۲. ۳۷- القصائد والعلويات، ابن ابى الحديد، چاپ الاعلامي، بيروت. ۳۸- الكافته، شيخ مفيد، دار المفيد. بيروت، لبنان. ۳۹- الكامل في التاريخ، ابو الحسن علي بن ابى الكرم (ابن اثير) دار الفكر، بيروت ۱۳۷۴. ۴۰- اللمعة البيضاء، التبريزي الانصاري. ۴۱- المباهله، سيد عبدالله الحسيني، مكتبة النجاح. ۴۲- المزار، شهيد اول. ۴۳- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله بن عبدالله الحاكم نيسابوري (ف ۱۴۰۵ ق.)، دار المعرفة، بيروت. ۴۴- المصنف في الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابى شيبة (ت ۲۳۵ ق.)، تحقيق و تعليق: سعيد محمد اللحام، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۹ ق. ۴۵- المصنف، عبد الرزاق. صنعاني (۲۱۱ ق.)، تصحيح و تخريج: حبيب عبد الرحمن اعظمي، بيروت، المكتبة الاسلامي، ۱۳۹۰ ق. ۴۶- المعجم الاوسط، الطبراني ۴۷- المعجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني (ت ۳۶۰ ق.)، حققه و خرج احاديثه حمدي عبد المجيد السفلي، الطبعة الثانية، مكتبه ابن تيميه، القاهرة، ۱۴۰۴ ق. ۴۸- المعيار والموازنه، ابو جعفر الاسكافي، تحقيق: محمد باقر محمودي، بيروت، ۱۴۰۲ ق. ۴۹- المغني في ابواب التوحيد والعدل، قاضي عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادي، تحقيق: الدكتور عبد الحليم محمود، الدكتور سليمان دنيا، مراجعه الدكتور ابراهيم مدكور، باشراف الدكتور طه حسين، الدار المصرية للتأليف والترجمة. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۴ ۵۰- المفردات (مفردات غريب القرآن)، راغب اصفهاني، مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۸۱ ق.، مصر. ۵۱- المناظرات في الامامة، الشيخ عبدالله الحسن. ۵۲- المناقب، ابو مؤيد الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ت ۵۶۸ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوي الخراسان، مكتبة نينوى الحديثه، طهران. ۵۳- الموضوعات، ابن الجوزي (۵۷ ق.)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدينه، المكتبة السلفية، ۱۳۸۶. ۵۴- الموطا، ابو عبدالله مالك بن انس (ت ۱۷۹ ق.) (همراه تنوير الحوالك)، دار احياء الكتب العربيه، مصر. ۵۵- النص والاجتهاد: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، مطبعة سيد الشهداء، قم ۱۴۰۴. ۵۶- النهاية في غريب الحديث والاثار، مبارك بن محمد بن اثير جر، دار الاحياء الكتب العربيه، قاهره. ۵۷- انساب الاشراف، بلاذري، تحقيق محمودي، مؤسسة الاعلامي، بيروت، لبنان. ۵۸- بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الاثمة الاطهار: محمد باقر مجلسي، دار الاحياء التراث العربي، بيروت ۱۴۰۳. ۵۹- بحراني در غايه المرام ۶۰- تاريخ بغداد او مدينه السلام، ابوبكر احمد بن علي الخطيب البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت. ۶۱- تاريخ طبري (تاريخ الرسل والملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبري (ت ۳۱۰ ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م. ۶۲- تاريخ مدينه دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علي ابن الحسن المعروف بابن عساكر (ت ۵۷۱ ق.)، تحقيق سكينه الشهابي، الطبعة الاولى، دار الفكر، دمشق، ۱۹۸۲ ق. ۶۳- تاريخ يعقوبي، احمد ابن ابى يعقوب بن جعفر بن واضح يعقوبي (ت ۲۸۴ ق.)، دار صادر، بيروت. ۶۴- تاويل الآيات الظاهره، سيد شرف الدين استر آبادي، چ امير، ۱۴۰۷ ق.، قم، ايران. ۶۵- تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبه الحراني (قرن چهارم)، مكتبة بصيرتي، قم، ۱۳۹۴ ق. ۶۶- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن الهندي الفتني. ۶۷- ترجمان حيات امام علي، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ۱۳۸۰. ۶۸- ترجمه الامام الحسين و مقتله من الطبقات الكبرى، ابو عبدالله محمد بن سعد (ت ۲۳۰ ق.)، تحقيق السيد عبد العزيز الطباطبائي، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۳۱۵ ق. ۶۹- تفسير الصافي (كتاب الصافي في تفسير القرآن)، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ۱۰۹۱ ق.)، تصحيح حسن الحسيني اللواساني النجفي، الطبعة الخامسة، المكتبة الاسلاميه، پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۵ تهران، ۱۳۵۶ ش.

۷۰- تفسیر العیاشی، ابو النضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی (ت ۳۲۰ ق.)، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمية الاسلامية، تهران. ۷۱- تفسیر القرآن العظیم، ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، دار المعرفة، بیروت ۷۲- تفسیر القرطبی، القرطبی، مؤسسه التاريخ العربی، بیروت. ۷۳- تفسیر المیزان (المیزان فی تفسیر القرآن)، السید محمد حسین الطباطبائی (ف ۱۳۶۰ ق.)، دار الكتاب الاسلامی، قم ۱۳۹۳ ق. ۷۴- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ق.)، صححه و علق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولی المحلاتی، دار الكتب العلمية، قم. ۷۵- تنبيه الغافلين، السید تحسین آل شیب، مرکز الغدير. ۷۶- تهذيب الكمال فی اسماء الرجال، ابو حجاج يوسف المزی (۷۴۲ ق.)، تحقیق: بشار عواد، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۸ ق. ۷۷- جامع الصغير فی احادیث البشير النذیر، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ۷۸- جلوه های از عدالت مولود كعبه، نیرالسادات صانعی، تهران، انتشارات اندیشمند، ۱۳۷۹. ۷۹- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی. ۸۰- حقوق. آل البيت عليهم السلام، الشيخ محمد حسين الحاج. ۸۱- خلاصه عقبات النوار، السید حامد نقوی، بعثت، قم. ۸۲- دفع شبه، التشبيه لابن الجوزی، مطبعة دار الامام النووي، عمان، اردن، تحقیق حسن السقاف. ۸۳- دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعة الحیدریه، النجف، ۱۳۸۳ ق. ۸۴- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین ابو جعفر احمد بن عبدالله الطبری (ت ۶۹۴ ق.)، بیروت. ۸۵- رفع المناره، محمود سعید ممدوح، دار الامام النووي، عمان، اردن. ۸۶- روضة الواعظین، ابو علی محمد بن الفتال النیسابوری (ف ۵۰۸ ق.)، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ۸۷- سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، المطبعة البابي الحلبي و اولاده، مصر. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۶-۸۸- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی. ۸۹- سقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبد العزيز الجوهری (ت ۳۲۳ ق.)، روايه عز الدين عبد الحميد بن هبة الله بن ابی الحديد المعتزلی، تقديم و جمع و تحقیق محمد هادی الامینی، مكتبة نينوى الحديثه، طهران. ۹۰- سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد القرويني المعروف بابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ۹۱- سنن الترمذی، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره الترمذی (ف ۲۹ ق.)، دار الفكر، بیروت. ۹۲- سير اعلام النبلاء، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ۴۸ ق.)، اشرف علی تحقیق الكتاب و خرج احاديثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ۹۳- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دار الكتاب الاسلامی- تهران ۱۳۴۹. ۹۴- شرح سنن النسائي، جلال الدين سيوطي و حاشية السندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت. ۹۵- شرح صحيح مسلم، نووی، طبع دار العلم، بیروت، (بی تا). ۹۶- شرح نهج البلاغه: عز الدين بن هبة بن ابی الحديد بن محمد معتزلی (ف ۶۵۶ ق. ۹)، بتحقيق ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احیاء الكتب العربیة، مصر، ۱۳۷۸ ق. ۹۷- شرح الاخبار، فی فضائل الائمة الاطهار، ابو حنیفه النعمان بن محمد التمیمی (ت ۳۶۳ ق.)، الطبعة الاولى، دار الثقلین، بیروت، ۱۴۱۴ ق. ۹۸- شواهد التنزیل، عبدالله بن عبدالله بن احمد الحسکانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۳۹۳. ۹۹- صحيح ابن حبان، ابن حبان. ۱۰۰- صحيح البخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاری (ف ۲۵۶ ق.)، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، الطبعة الاولى، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ۱۰۱- صحيح الترمذی: بشرح ابن العربی، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة، المطبعة المصرية بالازهر، ۱۳۵۰. ۱۰۲- صحيح مسلم: ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشیری (ت ۲۶۱ ق.)، بشرح النووي، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷. ۱۰۳- صحيفه الزهرا عليها السلام، جواد قیومی اصفهانی، قم انتشارات اسلامي، ۱۳۷۳ ش. ۱۰۴- صراط المستقیم، علی بن یونس العاملي ۱۰۵- عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البکری، الارشاد، بیروت. پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور، ص: ۲۴۷-۱۰۶- عين العبرة، سيد احمد آل طاووس، دار الشهاب قم. ۱۰۷- عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق). (ت ۳۸۱ ق.)، غنی بتصحيحه وتذييله السيد مهدي الحسيني الاجوردي، انتشارات جهان. ۱۰۸- فتح الباری شرح صحيح البخاری، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، تحقیق عبد العزيز بن عبدالله بن باز، محمد فؤاد عبد

الباقى، الطبعة الاولى، دار الكتب، العلمية، بيروت ١٤١٠ ق. ١٠٩- فتح الملك العلى، احمد بن الصديق المغربى. ١١٠- قاعدة القرعه، حسين كرىمى. ١١١- قرآن مجيد. ١١٢- كتاب سليم بن قيس (كتاب السقيفه)، سليم بن قيس الهلالى العاملى الكوفى (ت حدود ٩٠ ق.)، دار الفنون للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠٠ ق. ١١٣- كتاب الاربعين، الشيخ الماجوزى. ١١٤- كتاب الاربعين، شيخ بهاء الدين محمد العاملى، چاپ سنگى، ١٢٧٤ ق. ١١٥- كتاب الام، امام شافعى، بيروت. ١١٦- كشف الخفاء، العجلونى، دار الكتب العلميه. ١١٧- كشف اللثام، فاضل هندى. ١١٨- كفاية الطالب، كنجى شافعى، المطبعة الحيدريه، ١٣٩٠ ق.، نجف اشرف عراق. ١١٩- كمال الدين و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق). (ف ٣٨١ ق.)، صححه و علق عليه على اكبر الغفارى، مكتبة الصدوق.، هران، ١٣٩٥ ق. ١٢٠- كنز العمال فى احاديث الاقوال والافعال، علاء الدين بن حسام الدين المتقى الهندى (ف ٩٧٥ ق.)، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ ق. ١٢١- كنز الفوائد، محمد بن على بن عثمان الكراچكى (ف ٤٤٩ ق.)، تحقيق عبدالله نعمه، دار الاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق. ١٢٢- لسان الميزان فى تفسير القرآن، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ ق.)، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤٠ ق. ١٢٣- لوايح الاشجان، السيد محسن امين، مكتبة البصيرتى. ١٢٤- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى (ت ٨٠٧ ق.)، دار الكتاب العربى، پاسخ به شبهات در شهاى پيشاور، ص: ٢٤٨، بيروت، ١٤٠٢ ق. ١٢٥- مسند ابويعلى الموصلى، ابويعلى احمد بن على بن المثنى التميمى (ف ٣٠٧ ق.)، حقه و خرج احاديثه حسين سليم اسد، الطبعة الاولى، دار الثقافة العربيه، دمشق. ١٢٦- مسند زيد بن على، زيد بن على، دار الحياه، بيروت. ١٢٧- مسند، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (ق ٢٤١ ق.)، دار الاحياء التراث العربى، بيروت. ١٢٨- مسند الشاميين، طبرانى. ١٢٩- مصباح الفقيه، آقا رضا الهمدانى، مكتبة الصدر. ١٣٠- مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه النصيبى الشافعى (ف ٦٥٢ ق.)، طبع حجرى، تهران، ١٢٨٧ ق. ١٣١- معالم المدرستين، علامه السيد مرتضى العسكري، مؤسسه النعمان، بيروت، ١٤١٠ ق. ١٣٢- معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيد ابو القاسم الموسوى الخوئى (ت ١٤١٣ ق.)، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣ ق. ١٣٣- معجم الكبير، ابو القاسم سليمان بن احمد طبرانى (٢٦٠ - ٣٦٠ ق.)، احياء التراث، بيروت، ١٤٠٤ ق. ١٣٤- مفاتيح الجنان، حاج شيخ عباس قمى. ١٣٥- مناقب آل ابى طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب (ف ٥٨٨ ق.)، دار الضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق. ١٣٦- منية المريد فى آداب المفيد و المستفيد، اعداد السيد احمد الحسينى، مجمع الذخاير الاسلاميه، قم، ١٤٠٢ ق. ١٣٧- ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (ف ٧٤٨ ق.)، تحقيق على محمد البجاوى، دار الفكر، بيروت. ١٣٨- نحر انقاز تاريخ الاسلامى، حسن بن فرحان المالكى. ١٣٩- نظم درر السمطين، زرندى حنفى، نينوى، تهران، ايران. ١٤٠- نهج الايمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادى. ١٤١- وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة: محمد بن الحسن الحر العاملى، المكتبة الاسلاميه، تهران ١٣٧٨ و ط دار احياء التراث العربى، بيروت ١٤٠٣. ١٤٢- وفيات الائمة (من علماء البحرين والقطيف)، دار البلاغه، بيروت. ١٤٣- ينابيع الموده لذوى القربى، سليمان القندوزى الحنفى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.